



به مناسبت دوم مرداد، هفتمین سال خاموشی «احمد شاملو» شاعر آزادی و برابری، مقاله‌ی بسیار ارزشمندی از وی را در این شماره از نشریه درج می‌کنیم. در صفحه ۱۱

میلیتانت

Militant

نشریه‌ی برای جنبش دانشجویی ایران

۱ مرداد ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۵



درس‌های ۱۸ تیر

۱۸ تیر امسال با تدارکات دولت سرمایه‌داری ایران، مرعوب گشت. عده‌ای از فعالین دانشجویی در آن روز دستگیر شدند و بخشی از فعالین دانشجویی پلی تکنیک پیش از آن دستگیر و روانه اوین شده بودند. بیشتر وبلاگ‌های گرایش‌های سوسیالیستی مسدود گشتند. ۱۸ تیر امسال به علت ارباب‌ها، سرکوب‌ها و عدم تدارکات پیشین، متأسفانه با موفقیت برقرار نشد؛ اما خاطره ۱۸ تیر زنده است و ما از آن تجربه درس‌هایی ضروری را برای تداوم مبارزات آتی خود می‌گیریم.

ادامه در صفحه ۲

مطالب این شماره :

- چشم انداز جنبش دانشجویی  صفحه ۳
- نامه یک شاهد عینی ۱۳۷۸  صفحه ۶
- دفاع شاملو از زندانیان سیاسی  صفحه ۱۰
- لغو برنامه طلوع خورشید (شاملو)  صفحه ۱۱
- اهمیت انقلاب مداوم  صفحه ۱۵
- طبقات و باز تولید جمهوری اسلامی  صفحه ۲۰
- جنگ داخلی در غزه را متوقف کنید  صفحه ۲۲
- ونزوئلا: نقد به نظر چی رینو  صفحه ۲۲
- بیانیه دانشجویان و فعالین چپ  صفحه ۲۴
- حمایت از کارگران ایران  صفحه ۲۵
- در باره «ایسم» ها  صفحه ۲۵
- نقد: تشکل مستقل کارگری  صفحه ۲۷
- نقد: اعتصاب غذا  صفحه ۲۹
- نامه‌ی سرگشاده به راه کارگر  صفحه ۳۰

نکاتی در باره شیوه برخورد سانتریست‌های سازشکار

نقدی به دیدگاه‌های غیر مارکسیستی و سازشکارانه
«امیر پیام»

«امیر پیام» در تاریخ ۸ جولای ۲۰۰۷ مطلبی تحت عنوان «نکاتی در باره شیوه برخورد به تشکل توده‌ای سوسیالیست‌ها و تشکل توده‌ای کارگران» نوشته و منتشر کرد. «امیر پیام» پس از شرح مقدماتی برای ساختن قالبی دلخواه که خود می‌تواند یک «مقاله» جداگانه باشد، سعی میکند اینگونه وارد بحث اصلی شود:

ادامه در صفحه ۸

آموزش مارکسیستی

الفبای کمونیزم نوشته بوخارین و پراپراشنسکی (۱) صفحه ۳۰

(سرمقاله ادامه از صفحه ی ۱)

مبارزات قهرمانانه دانشجویان و جوانان ایران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نقطه ی عطفی در مبارزات ضد سرمایه داری ایران باید محسوب گردد. دانشجویان ایران به **مثابه نیروی «گریز از مرکز»** در روند مضحکه ی «جامعه مدنی» خاتمی وارد کارزار مبارزاتی شده، اما در فاصله کوتاهی چهارچوب «جبهه ۲ خرداد» را شکانده و کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار دادند. این روز گسست از اصلاح طلبی بود.

برخلاف آنان که وانمود می کردند که حرکت های جوانان، زنان و کارگران تنها در محتوای «جامعه مدنی» و در تبعیت از آن قابل تحقق است، دانشجویان نشان دادند که در هیچ یک از جناح های رژیم هیچ علامتی از «ترقی خواهی» وجود ندارد. آنان در عمل دریافتند که تنها با اتکا بر نیروی خود قادر به کسب مطالباتشان هستند.

مبارزات ۶ روزه دانشجویان، «تمام» جناح های موجود هیئت حاکم را با هم متحد کرد! خاتمی که به ظاهر از مدافعان «آزادی» بود به محکوم کردن و ساکت کردن دانشجویان درآمد. دانشجویان طی چند روز، ره صدساله پیموده و در عمل به کل جامعه نشان دادند که سخنان اصلاح طلبان همه پوچ و بی اساس بوده است.

از این ها نیز فراتر رفتند. بخش فعال دانشجویان در همین چند روز، «رهبران» اسلامی آن دوره (دفتر تحکیم و دانشجویان اسلامی) را نیز به کنار پرتاب کردند. یکی از تظاهرات دانشجویانی که بیش از ۱۰ هزار نفر شرکت داشتند، نمایندگان دفتر تحکیم غایب بودند. دانشجویان دیگر اعتنایی به «توصیه» های خاتمی نکرده و خود سکان سرنوشت زندگی خود را به دست گرفتند. مردم غیردانشجو نیز به تدریج در حمایت از دانشجویان وارد کارزار شدند.

مهمترین درس های ۱۸ تیر ۱۳۷۸ برای بکارگیری تجربه آن در دوره آتی، از قرار زیر بودند:

اول: **تشکل مستقل دانشجویان**

دانشجویان ایران در حین مبارزه ضد سرمایه داری باید زمینه های لازم را برای سازماندهی خود در تشکل مستقل دانشجویان فراهم آورند. یعنی تشکلی که

تحت هیچ شرایطی نمایندگان دولت سرمایه داری را به درون خود نپذیرد. تشکلی که شامل دانشجویان با نظرات متفاوت اما **ضد سرمایه داری** بوده و خواهان تصمیم گیری در امور روزمره خود باشد. تشکل های مستقل جوانان یکی از مطالبات به حق دانشجویان است. تاکی باید نهادهای دولتی برای جوانان تصمیم بگیرند که چه لباسی بپوشند، به چه نوع موسیقی گوش فرا دهند، چگونه تحصیل کنند و چه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند. جوانان بخش قابل ملاحظه مردم را تشکیل داده و تنها «ثروت» آتی ایرانند. تا کی این ها باید تحمق گردند و از حق تصمیم گیری در راستای سرنوشت خود محروم بمانند؟ با ایجاد یک تشکل مستقل دانشجویی، برای نخستین بار زمینه برای «آزادی» جوانان فراهم می آید، زیرا که سرنوشت آن ها به دست خودشان گرفته می شود. اما به دست گرفتن این سرنوشت باید توأم با مبارزه به **کل نظام سرمایه داری** باشد و نه تنها یک جناح آن.

دوم: **کمیته های عمل مخفی**

جوانان سوسیالیست، تنها به ایجاد «تشکل مستقل جوانان» نمی توانند اکتفا کنند. آن ها باید به عنوان ستون فقرات چنین تشکلی خود را در کمیته های عمل مخفی سازمان داده تا ضربه پذیری توسط لباس شخصی ها را به حداقل برسانند. تا زمانی که یک دولت سرمایه داری (به هر شکل و ظاهری) در ایران وجود داشته باشد، اختناق و سرکوب جوانان (و سایر قشرهای ستمدیده و کارگران) برقرار است. جوانان سوسیالیست در کمیته های عمل مخفی می توانند به سازماندهی خود در سطح تشکیلاتی و نظری بپردازند. وظایف آن شامل تشکیل کلاس های آموزشی مارکسیستی و تدارک دخالتهای در محافل دانشجویی و برقراری ارتباط با کارگران پیشرو و زنان مبارز، می باشد. بدیهی است که چنین کمیته هایی باید با رعایت اکید مسایل امنیتی به فعالیت ادامه داده، زیرا که هر لحظه می تواند مورد ضربه نیروهای انتظامی قرار گیرند. ضرورت این قبیل کمیته ها از این جا ناشی می شود که تشکل دانشجویی (اگر نیز شکل گیرد) الزاماً دائمی نمی ماند در نتیجه، حفظ ساختار تشکیلاتی **دائمی و مخفی** ضروری است.

سوم: **پیوند با کارگران پیشرو**

بدیهی است که فعالیت جوانان و دانشجویان به تنهایی و متکی بر خود قادر به پیشبرد مقاصد آن ها نمی گردد. تجارب تاریخی و به ویژه تجربه یک هفته مبارزات جوانان در تهران و سایر شهرها نشان داد که تجمعات دانشجویان هرچند گسترده و هرچند متشکل باشد، در نهایت می تواند مزوی و سرکوب گردد. تنها با **پیوستن کارگران**، به خصوص کارگران پیشرو، به صفوف جوانان و «اتحاد» آن هاست که پایه های دولت سرمایه داری را سست خواهد کرد.

جوانان سوسیالیست می دانند که طبقه کارگر تنها نیروی بالقوه انقلابی در جامعه است. کارگران ایران و متحدان آن (دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و بخش هایی از زنان) اکثریت جامعه ایران را تشکیل داده و قادر به ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه اند. دانشجویان ایران با درگیر کردن کارگران پیشرو و پیوند با آن ها نیروی کیفی مهمی در راستای سازماندهی فعالیت دراز مدت ضدسرمایه داری، به وجود خواهند آورد.

چهارم: **رهایی کل ستمدیدگان**

دانشجویان سوسیالیست می دانند که تنها با داشتن یک برنامه انقلابی برای رهایی کل ستمدیدگان می توانند سایر قشرهای اجتماعی را به خود جلب کنند. اما داشتن برنامه بدون سازمان انقلابی امکان پذیر نیست. کارگران و دانشجویان در تحلیل نهایی برای جلب اکثریت مردم و خود باید به مسایل کل جامعه پاسخ داده و حزبشان، مورد اعتماد کل جامعه و در صف مقدم مبارزات قرار گیرد.

تدوین یک برنامه انقلابی برای رهایی کل جامعه از یوغ سرمایه داران، تنها از طریق تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» امکان پذیر است. حزبی که متعهدترین و جدی ترین عناصر انقلابی را به خود جلب کرده و تدارک تحولاتی در راستای جایگزین کردن «حکومت سرمایه داری» با یک «حکومت کارگری» سازمان دهد. نطفه های اولیه این حزب از هم اکنون بر محور ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» قابل تحقق است.

شورای سردبیری میلیتانت

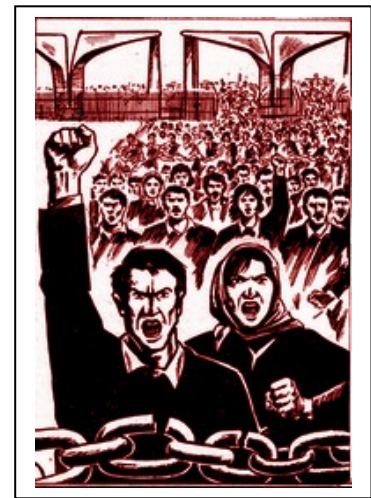


۲۰ تیر ۱۳۸۶

چشم انداز جنبش دانشجویی ایران

رنوا راسخ

رفقا این مقاله قرار بود که در نشریه «کمونیست ماهانه» ارگان حزب کمونیست کارگری- حکمتیست انتشار یابد ولی با مخالفت و سانسور سردبیر این نشریه، «محمود قزوینی»، از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد. از این جهت آنرا جهت درج در نشریه ی وزین «میلیتانت» ارسال می دارم.



۱. ویژگی جنبش دانشجویی ایران

اولین ویژگی جنبش دانشجویی ایران یک دست نبودن این جنبش اجتماعی است. از آنجائیکه دانشجویان دارای پیشینه ی فکری متفاوت و تعلقات و وابستگی های طبقاتی گوناگونی هستند نمی توانند دارای عملکرد یکسان سیاسی باشند. از این رو نمی توان با همگون نشان دادن نظریات گرایشات متشکل جنبش دانشجویی، جهت و هدف مشترکی را برای آنان ترسیم کرد.

دومین ویژگی جنبش دانشجویی ایران، شاخص های مبارزات رادیکالیستی، روشنگری و تجددخواهانه ی آن است که در زیر به توضیح آنها می پردازیم.

الف- مبارزات رادیکالیستی

جمعیت دانشجویان ایران در حدود دو میلیون نفر است که بخش وسیعی از آنها را جوانان تشکیل می دهند. بعلت شرایط سنی، محیطی و عملکرد نادرست تمامیت نظام حاکم، این نسل تبدیل به یک نسل معترض و عصیانگر شده و سعی می کند تا نظرات خود را بدون ترس و پروا ارائه دهد. علت هم کاملاً روشن است زیرا نظام سرمایه داری حاکم بر ایران با سلب ابتدائی ترین آزادیهای فردی و دموکراتیک نظیر (آزادی قلم، بیان، تجمع، اعتصاب، تحزب، پوشش و غیره) و عدم توجه به مطالبات صنفی نظیر بهبود بخشیدن محیط آموزشی، خوابگاهها، سلف سرویس و غیره، مبارزات دانشجویان را به سمت اعتراضات رادیکال هدایت می کند. این اعتراضات و مبارزات اگرچه ابتدا از مطالبات و نیازهای خود دانشجویان آغاز می شود ولی شکل عام به خود می گیرد چراکه تنها مختص به قشر دانشجو نیست. مثلاً زمانی که دانشجو برای مطالبات دموکراتیک می رزمند این مطالبات یا دقیقاً همان مطالباتی است که از سایر اقشار و طبقات تحت ستم سلب شده است و یا تحقق آن مطالبات شرایط مناسب مبارزاتی را برای دیگر طبقات و اقشار اجتماعی مهیا می کند. مثلاً زمانی که جنبش دانشجویی خواستار آزادی تشکل مستقل و سراسری خود است و با خواستار آزادی قلم و بیان می باشد، تحقق این خواسته های برحق بدون شک طبقه کارگر و یا روشنفکران و نویسندگان جامعه را هم ذینفع می کند.

پس مطالبات دموکراتیک در ایران که دانشجویان ایرانی هم برای آنها مبارزه می کنند دارای ماهیت مرکب است یعنی تحققش وابسته و ملزم به تحقق سایر مطالبات بر زمین مانده است.

ب- ماهیت روشنگری و تجدد خواهانه

جنبش دانشجویی یک جنبشی است که می تواند سریعاً به کسب آگاهی برسد و می تواند به جمع بندی مبارزات پیش و پس از خود بپردازد. فعالین رادیکال و مبارز این جنبش علی رغم یک دست نبودن، علاوه بر تلاش در جهت دستیابی به معرفت زمان خود به سمت معرفت فرا زمانی حرکت می کنند.

حضور در محیطهای علمی، آموزشی، تحقیقاتی سبب می شود که فعالین این جنبش روشنگر به چالش ذهنیها و افکار سنتی و اقتدارگرا پرداخته و از اتوریته های ذهنی (یعنی دیوارهای تعصب و تحجر) به اندیشه های انتقادی و رادیکالیستی روی آورند. از آنجائی که جنبش دانشجویی تاریخاً یک جنبش روشنگر و تجدد خواهانه است در نتیجه در مقابل سنت قرار می گیرد.

در ایران سالیان سال علوم و آموزش و پرورش تحت نفوذ روحانیت قرار داشته و ملایان را علماً یعنی تنها کسانی که دارای علوم بودند می دانستند. در نتیجه قشر ملایان با هرگونه تجددخواهی و دگرگونی سنت سرستیز داشتند. برای مثال نگاه کنید به مشکل آفرینی هایی که آخوندها برای « رشديه» بنیانگذار مدارس نوین ایران بوجود آوردند.

البته درطول تاریخ ایران، روحانیت در مقابل سیر تجدد خواهی دست به عقب نشینی های وسیعی زدند ولی در عین حال از حکومت زمان خود، امتیازات بسیاری را نیز دریافت نمودند. مثلاً زمانی که « دارالفنون» در دوره سلطنت « ناصرالدین شاه» و به فرمان صدر اعظم اصلاحگرش، « امیرکبیر» ساخته شد، مسئولان آن ملزم بودند که در آن تنها به تدریس فنون و نه علوم که در انحصار مدارس مذهبی (یعنی حوزه های علمیه) بود، بپردازند.

و یا در زمان « رضا شاه»، زمانیکه روحانیت اجازه بازنگری و تغییر دستگاه و قوانین قضایی را گرفت و در کمسیون تدوین قانون نقش کلیدی بازی کرد، از هر گونه تغییر و دگرگونی مدارس مذهبی که به شکل کاملاً سنتی اداره می شد، جلوگیری نمود. این مساله سبب گردید که مدارس مذهبی (بر خلاف اروپا) به دانشگاه تبدیل نشوند چراکه شالوده و ماهیت حوزه های علمیه دست نخورده باقی ماند؛ در نتیجه مباحث درونی این مدارس دینی نتوانست خودش را با علوم جدید سازگاری دهد. اگر در اروپا چنین مساله ای اتفاق افتاد یعنی بسیاری از مدارس مذهبی به دانشگاههای بسیار معروف و قدرتمندی تبدیل شدند، علتش این بود که بین سنت و تجدد یک رویارویی موثر و چالشگر صورت

گرفت. به نظر بسیاری از محققان اگر نقد رادیکال سنت و دین نبود، علوم و دانشگاهها هرگز در شکل امروزی در کشورهای غربی متولد نمی شد.

اختلاف بین حوزه های علمی و دانشگاهها با گسترش منابع اطلاع رسانی (نظیر اینترنت)، حتی با حاکم شدن حکومت دینی حاضر، بیشتر و بیشتر شد و سبب آن گردید که جنبش دانشگاهی بعنوان یک جنبش تجددخواه رو در روی سنت و حکومت دینی قرار بگیرد.

سومین ویژگی جنبش دانشجویی این است که موقعیت دانشجویان موقتی است. یعنی دانشجو برای یک دوره ی (مثلا ۴ تا ۵ ساله یا بیشتر) وارد دانشگاه شده و بعد باید آن را ترک و اگر شانس داشته باشد جذب محیط کار و در غیر اینصورت به جمع بیکاران جامعه می پیوندد.

با موقتی بودن قشر دانشجو، مساله ی انتقال تجربیات مبارزه از نسلی به نسل دیگر با مشکلات مواجه خواهد شد. در حقیقت می توان گفت که اگر پلی بین نسل قبلی و نسل فعلی زده نشود، حافظه ی تاریخی جنبش دانشجویی دچار صدمات جبران ناپذیری خواهد شد. برای تحقق این مهم، وجود تشکلات مستقل دانشجویان امری بسیار حیاتی می باشد که در همین گفتار به آن خواهیم پرداخت.

۲. دیدگاههای رایج و عمومی در مورد جنبش دانشجویی

دسته اول- کسانی هستند که معتقدند که جنبش دانشجویی فقط باید خودش را مختص به مبارزات صنفی و گذرا کند چراکه شرکت دانشجویان در سایر مبارزات اجتماعی غیر موجه است. این بینش در زمانی بسیار رایج بود که دانشگاهها فقط مختص تعدادی افراد نخبه بودند که بعدها اکثریت آنان جذب بدنه حاکمیت های خود می شدند. اما با گسترش مدرنیزاسیون و ظهور کثیر دانشگاههای نظام جدید که علوم آکادمیک را در اختیار توده ی وسیعی از مردم قرار داد، این نظریه به حاشیه رانده شد. در ایران امروز این نظر همچنان بوسیله ی بخش وسیعی از اصلاح طلبان مطرح می شود. آنان بر این اعتقادند که دانشجویان باید سرشان در

کار خودشان باشد و صرفا برای مطالبات صنفی خود وارد صحنه شوند.

دسته دوم- بر این اعتقادند که دانشجویان را باید به عنوان «کنشگران انقلابی» در نظر گرفت. از منظرگاه این دیدگاه دانشجوی یک قشر فعال است که باید متحد با طبقه کارگر و سایر اقشار تحت ستم در نظر گرفته شود. معتقدان به این بینش بر این اعتقادند که جنبش دانشجویی باید به مبارزات ضد سرمایه داری- ضد امپریالیستی بها دهد چراکه با وجود نظام سرمایه داری چه در سطح ملی و چه بین المللی تحقق آزادی واقعی با مشکل بخرنجی روبرو خواهد شد.



در حال حاضر بعلت اپیدمیک شدن سیاستهای نئولیبرالیستی در اکثر کشورها جهان (از جمله ایران) ما شاهد پرولتاریزه شدن بخش وسیعی از فازغ التحصیلان دانشگاههای ایران و مدارس عالی هستیم. این مساله سبب می شود که فاصله ها ی بین کنشگران انقلابی (دانشجویان) و کارگران کمتر شده و آسان تر آنها بتواند زبان مشترک پیدا کرده و همدیگر را در مبارزاتشان مدد دهند.

دسته سوم- این دیدگاه، جنبش دانشجویی را یک جنبش تکامل گرا و انقلابی می داند ولی معتقد است که شرایط موجود در درون جامعه این جنبش را به سمت حاشیه هدایت خواهد کرد. این نگرش در اواخر جنبش دانشجویی دهه ۶۰ اروپا از طرف متفکران «مکتب فرانکفورت» مطرح شد. صاحب منصب این مکتب «هربرت

مارکوزه» عنوان کرد که در کشورهای فرا صنعتی غرب از آنجائی که انقلاب تکنولوژیک، انباشت وسیع سرمایه، توسعه اجتماعی-اقتصادی وسیع صورت گرفته است، شرایط فلاکت مطلق به شدت کاهش یافته و وضع زندگی طبقات تحتانی بهبود یافته است. مسائلی نظیر بیمه های اجتماعی، حقوق بیکاری و بازنشستگی و غیره، نقش انقلابی را از طبقه کارگر می کاهد و جنبش کارگری را با افول روبرو می کند. در مقابل این شرایط نظام سرمایه داری، نیروهایی نظیر جنبش دانشجویی و غیره را در حاشیه نظام تحمل می کند.

«هابرماس» (یکی دیگر از صاحب منصبان مکتب فرانکفورت)، این نظرات «مارکوزه» را کمی تکامل می دهد؛ او معتقد است که جنبشهای دانشجویی واکنشی هستند و زمانی آنها می توانند موثر واقع شوند که فراملیتی شده و در سطح جهان به هم پیوند بخورند. این نظریه که از آخرین اندیشه های هابرماس است امروز از اهمیت بسیاری برخوردار است چراکه در حال حاضر، با فرا گیر شدن سیاستهای نئولیبرالیستی که منجر به معضلاتی مانند خصوصی سازیها، نابودی محیط زیست، افزایش فقر و بیکاری، نابود اقتصاد ملی کشورها، حمله به حقوق شهروندان و غیره گشته، ما همچنان شاهد مبارزات فراگیری در کشورهای (اروپایی - آمریکایی) بر ضد این مسیر ضد انسانی هستیم که خودش را در مبارزات ضد جهانی سازی متبلور ساخته است.

بر هر حال باید گفت که دیدگاه سوم با وجود اینکه مربوط به کشورهای فرا صنعتی است، با تغییر و تحولاتی که در عرصه های اجتماعی، سیاسی و با اقتصادی در طی ۴۰ سال اخیر در این کشورها رخ داده است، دیگر حتی قابل انطباق با این کشورها هم نیست.

۳- گذار از مبارزه ی واکنشی به مبارزات کنشی

جنبش دانشجویی ایران از جمله جنبش های خردگرا و آرمانگرای است که توانسته علی رغم شدیدترین سرکوبها توسط نظامهای توتالیتر حاکم بر ایران، همچنان پیوستگی و تداوم مبارزه را در خود حفظ نماید. این جنبش صرفا خودش را محدود به روشنگری یا نقد صرف از

مناسبات حاکم بر جامعه نکرده بلکه همیشه پرچمدار خواسته‌های دمکراتیک و عدالت خواهانه بوده است.

شرایط استبدادی حاکم بر جامعه مسئولیتهای سنگینی را خواسته یا ناخواسته بر دوش جنبش دانشجویی قرار داده است. جنبش دانشجویی برای پیشبرد و تحقق خواسته های دمکراتیک و صنفی به علت عدم ساخت مناسب قدرت و سرکوب وحشیانه ی نظام به طرف جنبش انقلابی در حال پیشرویست؛ ولی متأسفانه جنبش دانشجویی یک مبارزه عکس العملی و واکنشی را به جلو می برد. یعنی ابتدا باید انگیزه ی تحقیر، نابرابری و بی عدالتی از طرف ساخت قدرت حاکم ایجاد گردد تا سبب واکنش جنبش دانشجویی و وارد شدن آنها در مبارزه گردد.

این گونه مبارزات واکنشی دارای یک اشکال اساسی هستند و آن این است که اگر سازمان یافته و نهادینه شده نباشند پس از هر شکست احساس انفعال را در جنبش دانشجویان بوجود خواهند آورد.

مبارزات واکنشی همچنان باعث می شود، جمع بندی درستی از شکستها، پیروزیها و یا تجربیات گذشته ی این جنبش صورت نگیرد؛ در نتیجه: در جازدن، وسیله قرار گرفتن و آزموده را آزمودن ها، جز اساسی این جنبش می گردد. برای گسست از این نارسائی بسیار حیاتی و تاریخی جنبش دانشجویی و گذار به مبارزات کنشی، لزوم تشکلات مستقل دانشجویی مطرح می گردد. موجودیت این نوع تشکلات اگرچه امروز روز از سوی دستگاه سرکوبگر حاکم مورد پذیرش قرار نمی گیرد ولی محافل، هسته ها و گروههای مبارز دانشجویی باید آنها را به عنوان یک شعار حیاتی برای متحد نمودن مبارزات دانشجویی و پایان دادن به این خلا تاریخی در دستور کار قرار دهند.

نظام سرمایه داری حاضر بر بستر بحران زاده شده و عمر تضاد گرایشات درون حکومتی اش به قدمت خود رژیم فعلی است. در نتیجه زمانیکه که بحران ساختاری رژیم افزایش می یابد، جنبش های اجتماعی فرصت پیدا می کنند با طرح رادیکالترین شعارهای کوتاه یا درازمدت خود، فشار را بر بدنه حاکمیت افزایش داده و با میدان گیری، فرصت مناسبی را

برای به دست گرفتن سرنوشتشان کسب کنند. در چنین زمانهای حساسی است که اگر جنبشهای مستقل و سازمان یافته (نظیر جنبش دانشجویی) حضور داشته باشند، متحدان می توانند در کنار سایر جنبشهای اجتماعی (به خصوص طبقه کارگر) وضعیت فعلی را نه بصورت صرفا ویرایشی بلکه تغییر بنیادی ساختار اجتماعی دگرگون و انکشاف بخشند.

۴- وظایف و چگونگی تشکلات مستقل دانشجویی

یکی از ابزارهای موثر جهت گذار از مبارزات واکنشی به مبارزات کنشی دانشجویی، تشکلات مستقل آنهاست که باید دارای مشخصه های زیر باشد:

اول- تشکلات مستقل دانشجویی باید مستقل از دولت و سازمانهای دانشجویی وابسته به آن شکل بگیرد. این تشکلات همچنین باید مستقل از تمام احزاب و سازمانهای اپوزیسیون شکل بگیرند، چراکه تبدیل تشکل مستقل دانشجویی به محلی برای جنگ و جدال سازمانهای سیاسی، تشکل مستقل را نابود و بی عمل خواهد نمود. البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که فعالین، هواداران و یا اعضای جریانات سیاسی می توانند در این تشکلات حضور داشته باشند ولی نباید از تشکلهای مستقل دانشجویی استفاده های ابزاری خود را نمایند.

دوم- تشکلات مستقل دانشجویی، تشکلاتی هستند که برای تحقق خواسته های صنفی و دمکراتیک مبارزه می کنند. بدون شک تحقق مسائل دمکراتیک و صنفی آنها وابسته به تحقق مطالبات سایر مردم ایران است. اگر بر این مساله تاکید شود که وظیفه تشکل مستقل صرفا مبارزه صنفی است با یک تناقض مواجه خواهیم شد چراکه تحقق حتی خواسته های صنفی، راه حل سیاسی دارد. لذا مبارزات صنفی- دمکراتیک دو روی یک سکه هستند.

سوم- ساختار تشکیلاتی تشکلات مستقل دانشجویی باید کاملا دمکراتیک باشد. چراکه این تشکلات از اقشار مختلف اجتماعی تشکیل یافته اند که از ساختار استبداد و اقتدار پریده و خواستار مشارکت اکثریت در سرنوشتشان هستند. حق ویژه قائل شدن یا تبدیل این تشکلات به میدان

مبارزات صرفا ایدئولوژیکی سبب نابود کردن این تشکلات از درون می گردد.

چهارم- تشکل مستقل دانشجویی یک جبهه ی متحد از دانشجویان با افکار مختلف است که برای دفاع از حقوق صنفی و دمکراتیکشان تشکیل یافته است؛ در نتیجه می توان گفت که این تشکل لزوما بر وحدت در برنامه ی یک عده دانشجو استوار نگشته بلکه از درک ضرورت ها و وحدت در عمل آنها بر پا می گردد. لذا این تشکلات می توانند پذیراگر تمام گرایشات اجتماعی که بر سر اصول مبارزاتی در عمل به توافق رسیده اند باشند. مثلا عده ای دانشجو که به لزوم مبارزه بر علیه استبداد از هر نوع آن، دفاع از حقوق دمکراتیک و آزادیهای فردی و غیره رسیده اند می توانند در کنار هم در تشکلات مستقل خود را منسجم و مبارزه را به پیش برند.

به عنوان سخن آخر:

جنبش دانشجویی بدون تشکل تنها ماده ایی جهت سوء استفاده قرار گرفتن گرایشات اقتدارگراست. اگر این جنبش خواستار انتقال تجربیات به نسل های بعد از خودش هست، اگر خواستار اتحاد، ائتلاف و یا اتحاد عمل با جنبش های مختلف اجتماعی است، اگر خواستار پیروزهای شکوهمند آتی است، نیاز به تشکلات مستقل خود را دارد.

هرچه جامعه سازمان یافته تر باشد، روند مبارزات ریشه ای و پیگیر در آن موثرتر خواهد بود. اگرچه سازمانیابی در مقیاس کوچک یا بزرگ در حال حاضر امری بسیار مشکل است ولی باید تاکید نمود که مبارزه با یک نظام سرمایه داری عقب افتاده کار آسانی نیست و احتیاج به صبر، تلاش و روحیه ای خستگی ناپذیر دارد. گامهای اولیه برای تحقق این مهم امروز در درون جنبش دانشجویی به دست دانشجویان مبارز، رادیکال و کمونیست برداشته شده است.



نامه ی یک شاهد عینی از وقایع کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸



شراره بابایی

باید بگم من در تمام جریانات اخیر کوی دانشگاه تهران بعنوان یک ناظر عینی حضور داشتم. در صبحگاه شنبه ۲۰ تیر، که من داشتم از میدان انقلاب به محل کارم می رفتم، دیدم وسط «میدان انقلاب» پر از سربازهای هست که در حالت آماده باش به سر می بردند. زیاد چیزی متوجه نشدم، البته خبر داشتم دانشجویها به توقیف روزنامه ی «سلام» و تعطیلی آن اعتراض دارند ولی باورم نمی شد به این صورت باشد. تمامی نیروهای انتظامی و لباس شخصی ها مسلح بودند. رفتم سرکار و همسر یکی از همکارانم که کارمند دانشگاه تهران بود زنگ زد و گفت اینجا خیلی تیراندازی می کنند وقتی ظهر داشتم بر می گشتم خونه، دیدم که سربازان دو برابر شده اند؛ جرثقیلهای بزرگی تمام میدان را محاصره کرده بودند.

من هم که سرم برای ماجراجویی درد می کند، رفتم کوی دانشگاه را دیدم، نمی دونی، وحشتناک بود. در بعضی از اتاقها همه چیز را سوزانده بودند؛ فقط تختهای فلزی دانشجویهای بیچاره باقی مانده بود. جای خون روی کتابها و لباسهای دانشجویان به عینه دیده می شد. تمام اثاثیه آنان پخش زمین بود و خیلی از آنها مجروح بودند. می گفتند این وقایع کشته هم داشته که در جای درج نشده بود.

یکی از دوستان نزدیکم، که آن شب در خوابگاه حضور داشت گفت که چماقداران، چاقویی را در باسن یکی از دانشجویان فرو کرده بودند. بهر حال خشونت زیادی اعمال شده بود. از زبان چند دانشجو شنیدم که همه ی چماقداران کارآموزده و ماسک به صورت داشته اند. خوابگاهی که به آن حمله شده بود مخصوص دانشجویان دوره ی دکتری و فوق لیسانس بود. البته همانطور که می دونی کوی دانشگاه خیلی بزرگ است و بصورت مجتمع می باشد. شیشه خورده و سنگ همه جا پر بود. من خیلی سریع آنجا را بازدید کردم چرا که جمعه (دیروزش) حتی در آنجا گروگانگیری کرده بودند. من آمدم خونه، بعد از ظهر آنروز دانشجویها از کوی دانشگاه به طرف خیابانها اطراف رفته بودند. فردا صبح که رفتم خیابان انقلاب، اصلا خیابانها یکجور دیگری بود. سربازهای زیادی در خیابانهای منتهی به دانشگاه ایستاده بودند. گروهی از دانشجویان سر و صدا می کردند.

تمام دانشگاهها، پارچه های سیاهی در تقبیح حمله چماقداران رژیم به کوی دانشگاه زده بودند. روزنامه های «نشاط»، «خرداد»، «صبح امروز»، همگی عکس رنگی در صفحه ی اول خود در این مورد داشتند.

در طول مسیرهای مختلف منجمله: مسیر راه آهن- ولیعصر، هیچ ماشینی قادر به حرکت نبود. چندین اتوبوس آتش زده شده بود و تمام ماشینها باید از مسیر خیابان «کارگر» حرکت می کردند.

توی اتوبوسها، تمامی یا روزنامه می خواندند، یا راجع به شلوغی ها حرف می زدند. گارد ضد شورش هم در تعداد بسیار قلیلی فقط در جلوی دانشگاه حضور داشتند. روز سه شنبه ساعت هشت و نیم یا نه بود که من توی خیابان انقلاب به طرف سر کار می رفتم که حمله وحشتناکی شروع شد، بانکها را خراب می کردند؛ مردم را کتک می زدند، گاردهای ضد شورش آنقدر زیاد بودند که تمام میدان و خیابانها را پر کرده بودند. چماقداران به هیچ چیز و کس رحم نمی کردند.

آنقدر توی این چند روز گاز اشک آور نوش جان کردم که حد ندارد؛ ولی روز سه شنبه تیراندازی آنقدر زیاد بود که نمی شد اصلا راه بروی. اگر ۳ نفر یا بیشتر پیش هم می ایستادند، سریع به آنها تذکر داده می شد که متفرق شوند و کتک کاری، سنگ پرانی، آنقدر شدید بود که من مجبور بودم بر خلاف میل، سرکار باشم. در حال برگشت از سرکار هیچ وسیله نقلیه در خیابان پر نمی زد، لذا، بعد از ساعتها پیاده روی از خیابان انقلاب، از دانشگاه دامپزشکی سر در آوردیم. چندین دختر و پسر هراسان فرارکنان به سمت ما می آمدند. این در حالی بود که شلیک گلوله های نیروهای انتظامی زبانه کشان از کنار آنان و ما می گذاشت. مردم در مغازه ها و خانه هایشان را باز کرده بودند و سایرین را به آنجا دعوت می کردند. من داخل یکی از این مغازه ها، که تعداد زیادی از مردم در آنجا پناه گرفته بودند، رفتم. آنقدر ایستاده ایم تا گارد ضد شورش رفت. بعد از این جریان من بطرف دانشگاه دامپزشکی حرکت کردم، آنجا لاستیک آتش زده بودند. موتور و خلاصه هر چیزی دستشان بود آتش زده بودند. تمام خیابانها پر از سنگ و شیشه بود. یک ماشین گارد ضد شورش داشت مانور می داد که تمام دانشجویها آنها را هو کرده و بانگ شعار بلند شد. داشتم به طرف میدان انقلاب می رفتم که چند بار شنیدم: خانم نرو میدان، برگرد ولی من توجه نکردم، البته این را بگویم که اگر می ایستادم، سریع بازداشت می شدم چون بین راه چند نفری را گرفتند.

گارد ضد شورش واقعا خنده آور بودند، فقط رئیس های آنها خشن، ولی خود سربازها می خندیدند. وقتی رسیدم نزدیک میدان اصلا شبیه به خیابان نبود یکسری بسیجی روزنامه انداخته بودند، سر میدان و نماز می خواندند. روی پل هوایی میدان انقلاب، مردم ایستاده بودند و این بسیجی ها را مثل موجوداتی که از مریخ آمده، تماشا می کردند. خیلی اوضاع فرق کرده بود. مردم زیاد خودشان را دخالت نمی دادند، ولی مشخص بود که نگاههای تمسخرآمیز می کردند. بعد از نماز مزدوران بلند شدند دستها را به هم گره کرده و شعار حمایت از رهبری دادند دست تمام آنها چماق بود. مردم می گفتند که خودشان تجمع

می کنند، ولی از تجمع ۳ نفری می ترسند. سربازها همه جا بودند، روبروی «دانشگاه جنگ» و توی میدان «پاستور» که دیگه اصلا نمی شد حرکت کرد.

اگر سواری ای می ایستاد تا مسافر سوار کند با چماق سر آن می زدند، از طرفی توی میداین مختلف هر که ریش داشت (موتوری یا سواری)، آنقدر کتک می خورد که حد نداشت.

... برنامه های تلویزیون از حالت عادی در آمده بود و مدام عکس خامنه ای یا سخنرانی خمینی را پخش می کرد و آنقدر جریان غیر عادی بود که همه نگران بودند تا اینکه بعد از ظهر جنوب شهر نیز شلوغ شد. ایستگاههای بلیط فروشی را از جا در آوردند، سر وصدا مردم بسیار شدید بود. بانکها را شکاندند. خلاصه تمام سطح شهر تقریباً از حالت عادی خارج بود. بیچاره هماسیه ما که یک مسافرکش است، ریش خودش را زده بود تا اذیت نشود. تعداد زیادی از مردم پولهای خودشان را از بانکها خارج کرده بودند. البته یادم رفت بگم، در هر چهار راه یا میدانی مخصوصاً میدان انقلاب، آمبولانسها به همراه پرستار و پزشک آمده بودند تا مجروحها را ببرند. پدر و مادرم می گفتند، مثل روزهای انقلاب شده، من هم که تصویرهای خیلی دوری از آنروزهای انقلاب در ذهنم بود، در جریان تیرهای که از اطرافم گذشت، مجدداً آنها را مرور کردم. واقعا با تمام وجود حس کردم که چقدر شجاعت و جسارت می خواهد که روبروی این تیرها ایستاد.

روز سه شنبه تهران از حالت عادی در آمده بود. مردم هم بدشان نمی آید جریان به نفع آنها تمام شود. توی بیانیه ی دانشجویها صحبتهای بر ضد ولایت و رهبری و این برنامه ها بود. وزارت اطلاعات مادام اطلاعاتی می داد روزنامه ها (جناح خاتمی) هم مادام می گفتند این مسائل یعنی حمله به کوی دانشگاه و خرابکاری ها با هم ربط دارند.

... یکی از دانشجویان پرسی که آزاد شده بود می گفت که خیلی بی گناه دستگیر شده اند، البته همین چند روز پیش آزاد شدند. آنان آنقدر کتک خورده بودند که

نگو! دانشجویان دستگیر شده به زور باید چشم بسته، زیر یک برگه را امضا کرده تا آزاد می شدند. این را هم بگویم شبی که خامنه ای در تلویزیون، سخنرانی کرد، یعنی شبی که فردای آن این خشونتها به همه جا گسترش یافت، بسیجی ها وحشی تر شده بودند و به مسائل دامن می زدند. خامنه ای صحبت می کرد و حاضرین در جلسه ی او گریه می کردند؛ البته این مساله برای مردم سوال بود که برای چه گریه می کردند؟ آیا برای شعارهایی که علیه رهبری سر داده می شده؟ یا مسایل دیگر.



روز چهارشنبه رژیم سراسیمه تظاهراتی را سازماندهی کرد که با شکست مواجه شد. خیلی از مردم آمده بودند تا از مساله کوی دانشگاه حمایت کنند، یکدفعه جریان بدست نیروهای نظام افتاد و همه به نفع خودشان تمام شد. چراکه همه مردمی که آنجا بودند برای حمایت از آنها نیامده بودند. خیلی برای تماشا و خیلی برای اعتراض به ناامنی های اخیر آن جا حاضر بودند.

سر ظهر در حالیکه راهپیمایی تمام شده بود، عده ای از طرفدارهای خامنه ای وسط میدان انقلاب نماز می خواندند و البته شمار آنها حدود ۲۰۰ نفر بیشتر نبود، زنها هم پشت آنها بودند. آنان عکسهای خامنه ای را گرفته بودند. ولی جالب تر اینکه چند برابر این جمعیت روی پل هوایی وسط میدان انقلاب و خیلی جاهای دیگر به تماشا ایستاده بودند. مزدوران در مابین دو نماز، شعارهای بر علیه «قلم زنان مزدور» سر دادند. بعد از نماز عده ای رفتند که در دانشگاه تهران مستقر شوند. البته جالب است که اگر می ایستادی و نگاه می کردی، عده

ای با لباس شخصی به تذکر در می آمدند و می گفتند راه بروید نایستید. چند بار یک خانم اعتراض کرد، چی می گویی؟ خودتان تجمع می کنید و بعد می گوید تجمع نکنید. اشکال از خودتان است. او را گرفتند و بردند.

البته گاردهای ضد شورش هنوز بودند و بیشتر جلوی در دانشگاه تهران تمرکز کرده بودند. اما جالب بود خیلی از نرده ها وسط میدان انقلاب از جا در آمده بود. ایستگاه ها از جا کنده شده بود. خیلی از مغازه ها از ترس کرکره ها را پایین کشیده بودند و هنوز اوضاع عادی نبود. فردای آنروز پنج شنبه، سربازها سرچارراهها و میداین مسلح ایستاده بودند. این وضع تا ساعت ۱۲ ادامه داشت ولی از شلوغی دیگر خبری نبود و اوضاع تقریباً آرام شده بود.

وزارت اطلاعات می گفت جریان بدست منافقین طراحی شده بود، ولی این حرف دروغ محض است. درست است که از هر قشری بودند ولی گرایشهای رادیکال دانشجویی نقش اصلی را داشتند.

... این را بگویم که جریان دانشجویها تقریباً جریانی بود که زیاد مردم عامی از آن سر در نمی آوردند و اگر مساله ای عمومی بود این جریان به این راحتی ختم نمی شد. مردم خیلی ناراضی هستند، توی اتوبوس، توی سطح شهر همه ناراضی هستند چرا؟ از تورم و گرانی! از فقر و عدم آزادی و خیلی چیزهای دیگر

بهر حال چیزی که اهمیت دارد این است که این جریانات ترس مردم را ریخت و آنها به این باور رسیدند که با سرنیزه می توان حکومت کرد ولی نمی توان بر روی آن نشست!



۲۱ مرداد ۱۳۷۸



نقدی به دیدگاه‌های غیر مارکسیستی و سازشکارانه «امیر پیام»

(ادامه از صفحه ۱)

آرمین رهایی

«به این ترتیب اولین نکته ای که به ذهن خطور می کند اینست که اگر ما صادقانه به چنین قضاوتی از سندیکای کارگران واحد معتقدیم، یعنی اگر بدور از هرگونه سیاست بازی و محاسبات بقالانه معتقدیم که این یک «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» است؛ آنگاه جایگاه و اهمیت و نقش حیاتی این تشکیلات برای طبقه کارگر بویژه بی تشکل ایران به دلایل بی شماری حکم می کند که با جان و دل آنرا عزیز بداریم و همچون مردمک چشم از آن محافظت کنیم.»

امیر پیام در بیان "اولین نکته" تکلیف را روشن میکند! او تلاش میکند با بالا بردن توانالیه رنگ سندیکا احتمال انحراف یک تشکل به هر سو را منتفی کند. یا لااقل کشف آن را به صورت قضایی و در حوزه حقوقی به بعد از مثل روز روشن شدن انحراف موکول میکند و نه با اتکا به تحلیل مارکسیستی از شواهد کنونی و تحلیل روند آتی آن.

تو گویی رنگ سرخ سندیکا در واقع رنگ ضد زنگ هم هست و عامل جلوگیری کننده از هر نوع پوسیدگی؛ پس فقط باقی میماند ورود به علم طب و بهداشت حفاظت از آن همچون "مردمک چشم!" امیر پیام مانند هر مدعی مباحث اخلاقی و پند دهندگان والا مقام، امکان چرخش به راست یا چپ یک گرایش یا تشکیلات را در واری منافع طبقاتی آن جستجو کرده و عامل بیرونی عزیز نداشتن یا داشتن همچو مردمک چشم را عامل باقی ماندن یا نماندن در مدار مبارزه طبقاتی یک گرایش یا تشکیلات میدانند! این نگاه غیر مارکسیستی و کدخدامنشانه تصور میکند حمایت از یک گرایش یا تشکیلات کارگری است که او را در جبهه مبارزه طبقاتی یا خارج از آن نگاه میدارد و به همین دلیل است که اصلی ترین مضامین بحث خود را پیرامون ناز و نوازش و عزیز و دردانه

دانستن برای جلوگیری از آغشته شدن به انحراف میداند! بلافاصله پس از مقدماتی به غایت اخلاقی و بی ربط به یک نقد تئوریک، پیام بعدی امیر اینگونه است: «. آیا محمد اشرفی این مسئولیت طبقاتی را درک کرده است؟ آیا به این مسئولیت متعهد است؟ آیا برخورد ایشان به سندیکای واحد رفیقانه و دلسوزانه و محترمانه است؟ پایین تر خواهیم دید که چنین نیست.»

قبل از آنکه به "پائین تر" نظرات امیر پیام پردازیم بهتر است به پائین تر از جای سرد و دوری که زندگی میکند، یعنی در ایران و در یک به یک همه مواردی که فعالین سندیکا شرکت واحد مشغول مبارزه و تلاش بوده اند نگاهی بباندازیم تا متوجه شویم در آنجاها امیر پیام "دلسوز و رفیق و یار غار و البته سوسیالیست" مشاهده میشود یا محمد اشرفی. در جدال و کشمکش با پلیس به هنگام سرکوب تجمع فعالین سندیکا در خیابان هنگام و همه سایر مواردی که شانه به شانه با آنها بوده است؛ ضمن حمایت عملی و کتک خوردن های ناشی از حمایت از سندیکا وظیفه خود میدانند نگران وضعیت آن باشد و قصد چاپلوسی هم ندارد که بخواهد با گنده گویی خود را "فعال کارگری" جا بزند بلکه از حمایت عملی و نقد عینی در کنار آن به فعالیت واقعی کارگری میپردازد.

آری این وضعیت محمد اشرفی است که از نظر امیر پیام که در آن سوی دنیا و با پیام های از راه دورش تصور میکند با انشا نویسی، آنهم به سفارش این و آن سانتریست تر از خودش توانسته است در مسائل جنبش و نقد نظری دخالت گری کند.

محمد اشرفی نه فقط از روی "درک مسئولیت طبقاتی" بلکه در بطن مبارزه طبقاتی و شانه به شانه در کنار مبارزات سندیکا شرکت واحد است که نگران تحولات آن میباشد و این دقیقاً چیزی است که امیر پیام نه تنها درک نمیکند بلکه اصولاً نمیدانند که نگرانی از چرخش به راست یا چپ در یک جریان، خارج از مدار "درک طبقاتی" این یا آن فرد فعال و بر اساس منافع طبقاتی خود آن جریان صورت میگیرد.

امیر پیام همچو رهنمای راه بر سر چهارراه خطایابی ایستاده و میگوید:

«پیش از پرداختن به توجیه ایشان برای این اعلام خطر لازم است تاکید کنیم که سندیکای واحد بر سر هیچ «دوراهی انحراف» ی قرار نگرفته است. این سندیکا از روز اول تا کنون در دل تعداد بیشماری نامه نگاری و درخواست و تقاضا و تنظیم شکوائیه و تلاش های حقوقی و دیدار و گفتگو و مذاکره با مسئولین شرکت واحد و مقامات دولتی و شرکت در مجامع مختلف، اما اولین تشکیلات توده ای و مستقل و رزمنده طبقه کارگر ایران را برپا داشت.»

تو گویی محمد اشرفی نمیداند که این سندیکا تا چه میزان و "تعداد بی شمار" یا قابل شمارش نامه نگاری فعالیت های خود را سازمان داده است! خیر، ایشان این موارد را به مراتب بهتر از پیام آور مهر و دوستی میدانند؛ آنچه که در اینجا پیام آن را به عمد نادیده یا وارونه میکند نامه نگاری متقابل، از سوی جناح مقابل و آنهم برای اولین بار و نه بی شمار است که حساسیت فعال کارگری مانند محمد اشرفی را برانگیخته میکند. با اینحال امیر پیام جای مانور را هم باقی گذاشته و اینگونه مانور میدهد:

«از این منظر کشفیات آقای محمد اشرفی مبنی بر دیدار با «کروبی» و مقاله نویسی در روزنامه «اعتماد ملی» و غیره نه جدید است و نه عجیب. اینها صرفاً نقاطی هستند در امتداد همان مسیر کلی.»

اگر چه برای رفرمیستی در آنسوی مبارزه طبقاتی نظیر امیر پیام چنین دیداری عجیب نیست اما چرا چنین کسی میخواهد سعی کند این موضوع را کهنه و قدیمی نشان دهد! آیا "سندیکای" مورد دلخواه امیر پیام از درون نامه نگاری ها با مقامات و دیدار با کروبی که "جدید" هم نیست به رنگ سرخ مبدل شد و یا از نظر محمد اشرفی از سازمان دادن به اعتصاب ضد سرمایه داری و پیگیری آن توسط بدنه این سندیکا بود که سندیکا سرخ ساخته می شد؟

معلوم نیست آخرین بار چه کسی امیر پیام را "سوسیالیست" معرفی کرده که او نیز خود را با این نام معرفی میکند،

بدون آنکه پسوند "دمکرات" آن را بکار برد؛ اما کاملاً معلوم است که وی قادر به تحلیل مارکسیستی بر اساس شواهد و رفتار یک جریان نیست و عمدتاً بر اساس "خیر است انشاالله و مبارک است" سعی میکند مواردی را در غالب اخلاقی به صورت آموزگاران پند دهد تا کسی تصور نکند که چرخش به راست یا چپ یک جریان از مشاهده رفتار غیر شفاف و دیپلماسی پنهانی آن قابل مشاهده است. وقتی سندیکای شرکت واحد به رنگ سرخ وارد مبارزه شد که اعتصاب سازمان داد و این موضوع موجب حمایت یک جنبش از آن شد. در این موقع دیگر ما با سندیکای سرخی که به وزنه ای در جنبش کارگری تبدیل شده بود روبرو می شدیم و نه سندیکایی که با نامه نگاری به مقامات (به قول امیر پیام و با عهده داری مسئولیت آن) که جدید هم نباشد. دقیقاً اینجا است که تمایل به مذاکره از طرف بالایی ها و جناح هایی از بورژوازی دیده میشود و نه در شرایط "شکوايه نویسی" قبلی. و درست اینجا است که سرخ یا زرد ماندن یک جریان محک می خورد.

در این شرایط است که محمد اشرفی حتی نه با مخالفت در یک کلام و بدون هیچ انعطافی با "چانه زنی" بلکه چانه زنی مشروط، و نه به قصد سرخ یا زرد نشان دادن سندیکا بلکه به قصد قضاوت بدنه سندیکا و جنبش کارگری نسبت به سرخ یا زردی آن، مذاکره علنی در مقابل نمایندگان کارگری و خبرنگاران را مطرح میکند. از اینجا به بعد تشخیص سرخی و زردی به عهده مشاهده کنندگان مذاکره و میزان پنهان یا آشکار بودن آن است نه محمد اشرفی که فقط چارچوب و موازین مذاکره به نفع پیشبرد رو به جلوی جنبش را طرح کرده است. اما امیر پیام هم دقیقاً از این وضعیت شدیداً عصبانی و آشفته است. اینجا دیگر نمیتوان یقه کسی را گرفت که چرا به سندیکا بهتان زد؛ (هر چند او با اینحال یقه محمد اشرفی را برای گمراه کردن مخاطبین میگیرد). اینجا رفتار و نوع مذاکره است که زردی رفرمیستی مورد دلخواه امیر پیام و یا حفظ سرخی مورد نیاز جنبش کارگری را نشان میدهد. امیر پیام با همه تلاشی که کرده بود تا در چارچوب بحث نظری-اخلاقی قرار

بگیرد، اینجا دیگر به مرحله " انفجار تنوری" رسیده و میگوید: «تا زمانی که لغزشی واقعی و جدی و قابل اشاره از طرف سندیکای واحد رخ نداده است، این دیدار ها نشانه قدرت آنست. حتی اگر فردا از رسانه ها شنیدیم که علی خامنه ای با منصور اسانلو دیدار و گفتگو داشته باید آنرا به عنوان پیروزی ثبت کرد و اعلام داشت که رهبر ارتجاع حاکم در برابر قدرت کارگران زانو زد. اینها همه بیانگر گشت گذار شیخ قدرت پرولتاریای ایران بر فراز طبقه و هیئت حاکمه است.»

شیخ گشت و گذار قدرت پرولتاریا را نمیتوان با دود کردن اسفند و رمز و استرلاب نشان داد، این قدرت بسیار عیان تر و علنی تر از آن دیده میشود که بخواهد با دعا و نیایش مبنی بر " انشاالله خیر است" مشاهده شود!

امیر پیام در یک سردرگمی روشنفکرانه، هم میخواهد بگوید که مخفی بودن مذاکره ربطی به انگیزه مآشآت ندارد و هم میداند که نمیتوان به خاطر جنبش مذاکره کرد اما مذاکره را به خاطر درخواست دولت و کارفرما از همان جنبش پنهان کرد! به راستی نمایندگان جنبش طبقه کارگر چه چیزی را میخواهند در مذاکره با نمایندگان بورژوازی به مذاکره بگذارند که بورژوازی حق نظاره بر آن را دارد اما طبقه کارگر ندارد! او خطوط زیادی را به بیان بی ربط اتحادیه های مآشآت جو اختصاص میدهد که مذاکره علنی و در آن مآشآت میکنند و یا حتی میتوان به طور مخفی مذاکره کرد و مآشآت هم نداشت. شعبده ای که در اینجا صورت میگیرد این است که اتحادیه نقداً سازشکار، اتحادیه ای که خودش میداند زرد است و نمیخواهد هم که سرخ باشد، اتحادیه ای که اعتباری در جنبش کارگری ندارد وارد مذاکره علنی شده و مآشآت میکند و امیر این پیام را از آن میگیرد که میتوان حتی علنی هم مآشآت کرد و در نتیجه مذاکره مخفی کردن حتماً به معنی مآشآت نیست! هر کودکی میداند که یک اتحادیه زرد اساساً برای مآشآت ساخته شده است و در نتیجه نیازی به پنهان کاری ندارد اما آیا وضعیت اتحادیه سرخ هم همانگونه است؟ « اما برای ما به عنوان گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری علنی

بودن مذاکرات به عنوان یک اصل و پرنسیپ سیاسی، و نه صرفاً برای جلوگیری از مآشآت و سازشکاری رهبران، بسیار مهم است، حتی اگر همه رهبران کارگری در همه حال رادیکال و سازش ناپذیر باشند.» (تاکیدات از من)

"اصل و پرنسیپ، بسیار مهم!؟"؛ اولاً این موضوع چگونه به اصل بسیار مهم تبدیل شده است که امیر پیام به این راحتی آن را فرعی نشان میداده و در جای دیگر نوشته اش میگوید: «پس در هر دو این حالات، مذاکره غیر علنی کمک چندانی به پیش برد اهداف مآشآت جویانه احتمالی رهبران نمی کند و به این معنا مذاکره غیر علنی محافظتی برای آنان در برابر خشم توده ها نیست» پس برای چه چیز باید علنی بودن مذاکره اصل و پرنسیپ باشد؟ این اصول از کدام تجارب به وجود آمده که هر جا امیر پیام دلش خواست به فرع تبدیلیش میکند؟ ثانیاً نقطه شروع محمد اشرفی از این جا نیست که چون مذاکره پنهانی صورت میگیرد پس مآشآت در حال شکلگیری است بلکه او اصرار دارد که قضاوت آنچه که در مذاکره پیش میرود، اعم از سازش یا مبارزه و رزمندگی، در یک مذاکره علنی، به عهده جنبش گذاشته شود. این جنبش است که میتواند با دیدن مذاکرات آن را قضاوت کند و اصل و پرنسیپ بسیار مهم علنی بودن مذاکره از اینجا ریشه می گیرد. محمد اشرفی رفرمیست های مآشآت جو و فرصت طلبانی نظیر امیر پیام را به خوبی میشناسد و نمیخواهد آنچه که در "مذاکره و چانه زنی" اتفاق میافتد را به قلم مفسر افرادی مثل او واگذار کند بلکه میخواهد این قضاوت به عهده جنبشی باشد که توانسته است نمایندگانی را به مذاکره بفرستد؛ و اصلاً هم علاقه ای ندارد که رد این مذاکرات را با بسته شدن درها گم کرده و به جای آن به پای نصایح و تفاسیر مفسرانی مانند امیر پیام بنشیند.

امیر پیام تا نتواند به جز دلایل دلربای شرط مخفی بودن مذاکره توسط سرمایه داران و پذیرفتن این شرط به نفع آنها، دلایل واقعی دیگری که منافع کل طبقه کارگر را نمایندگی کند و بتواند این طبقه را بر علنی یا مخفی بودن مذاکره متقاعد کند ارائه دهد نخواهد توانست رنگ و چهره مآشآت را پنهان کند. علنی بودن

مذاکره این حسن را دارد که دفاع یا مقابله با آن هم علائم ممانعت یا رزمندگی را نشان میدهد چه رسد به واقعیت مخفی یا آشکار بودن مذاکره.

امیر پیام فقط باید تعدادی دلیل درست حسابی می آورد که نشان دهد چرا علنی بودن مذاکره از نظر سوسیالیست ها «اصل و پرنسپب بسیار مهم است» و البته این دلایل ربطی هم به امکان ممانعت پشت درهای بسته ندارد. امیر پیام نخواهد توانست چنین دلایلی ارائه کند اما به واکنشات کسانی که در این جنبش و درکنار فعالین آن استخوان خورده اند و درست در بطن مبارزه و درکنار آنها انتقاد هم میکنند اینگونه اتهامات "ناصادقانه و نارفیقانه و ... میزند"

امیر پیام نمایندگان کارگری را در مقام دولت کارگری نشانده و تعیین میکند که بر اساس توازن قوا آنها باید قبول کنند که مذاکره مخفی هم انجام دهند! او میگوید: «به اینترتیب انتخاب شکل مذاکره اختیاری نبوده و مربوط به تناسب قواست.»

یعنی این تناسب قوا است که به کارگران اجازه میدهد به اصل و پرنسپب بسیار مهم علنی بودن مذاکره بی اعتنایی کرده و از اصول خارج شوند یا نشوند! در صورتیکه سوسیالیست های انقلابی با رعایت اصول و پرنسپب ها توازن قوا را به سود جنبش می چرخانند و نه بر اساس چرخش آن خود و اصولشان را بچرخانند؛ که در این صورت مفاهیمی مانند اصول و پرنسپب دیگر چه معنی خواهد داشت. امیر پیام باید با دور زدن عبور از «اصول» بسیار آخت و رابطه حسنه ای داشته باشد که بتواند تئوری را بترکاند و چنین بنویسد:

«در مورد این اعا که گویا سندیکای واحد از انگیزه ورود به «حوزه تقسیم قدرت با سرمایه داری» برخوردار است دو نکته قابل توجه می باشد. اول اینکه اگر سندیکای واحد دارای چنین انگیزه ای است پس معلوم می شود که خوشبختانه زیاد هم صنفی نیست و بی جهت گاه و بیگاه آنرا به صنفی گرایی متهم نکنیم. در حقیقت نسبت به صنفی گرایی محض که سیاست گریزی کامل

است و برای کارگران بشدت مضر، اما انگیزه «ورود به حوزه تقسیم قدرت» بار سیاسی دارد و به همین معنا مثبت است حتی اگر چه به معنای رفرمیستی سیاست می باشد.»

کاملاً پیداست که امیر پیام پیشینه مانوئیستی خود را به کلی رها نکرده و تصورش از سیاسی شدن و وارد حوزه سیاسی شدن، سیاست "تقسیم قدرت با بورژوازی است"! درک امیر پیام از سیاسی شدن نه سیاست پرولتری و انقلابی بلکه وارد حوزه تقسیم قدرت با بورژوازی شدن است. این وضعیت امیر پیام در حد یک فعال رفرمیست است. فرض کنیم او با گرایش و جریانی باشد و حکومت سرمایه داری به آنها پیشنهاد شرکت در دولت را بدهد، چنین سوسیال دمکرات هایی که یک جنبش را برای سهیم شدن در این قدرت به نابودی میکشانند فرصت را از دست نداده و بلافاصله "سیاسی" میشوند. ورشکستگی "صنف این سیاسیون" نیازمند کنکاش بیش از این نیست، نوشته امیر پیام بیشتر از هر نقدی خود را نقد کرده است!



اول مرداد هشتاد و شش

سند تاریخی

کنفرانس مطبوعاتی حزب کارگران سوسیالیست



در خردادماه ۱۳۵۸ بیش از ۱۶ نفر از فعالین و اعضای «حزب کارگران سوسیالیست» در جنوب ایران دستگیر شدند. احمد شاملو به همراه غلامحسین ساعدی جزء اولین کسانی بودند که با شرکت درگردهمای مطبوعاتی، این عمل حاکمین تازه به قدرت رسیده را محکوم کردند. در زیر بخشی از گزارش مربوط به این جلسه را از روزنامه «کیهان» نقل می کنیم.

در اجتماعی که از طرف اعضای حزب کارگران سوسیالیست ترتیب یافت پیرامون مسائل مختلف از جمله سانسور محمولات پستی و مساله قانون اساسی سخنرانی و اظهار نظر شد.

در این گردهمایی احمد شاملو، غلامحسین ساعدی، بابک زهرانی و هرمز رحیمیان شرکت داشتند.

ابتدا رحیمیان یکی از دبیران حزب کارگران سوسیالیست چگونگی زندانی شدن ۱۶ تن از اعضای این حزب را تشریح کرد و یادآور شد که ۷ نفر از این عده صرفاً بخاطر پخش اعلامیه هائی درباره ۹ نفر قبلی که در خوزستان زندانی شده اند، به زندان افتاده اند.

وی افزود در شرایطی که قانون اساسی به بحث گذاشته شده و جزء این هیچگونه مساله دیگری نیست کسانی که نظریاتی مخالف قانون اساسی پیشنهاد کنند دستگیر می شوند، در هر صورت هیچ دلیلی برای دستگیری این ۹ نفر وجود ندارد.

سپس دکتر غلامحسین ساعدی در مورد مساله خوزستان گفت: دولت با شورای انقلاب جداسست و دولت دخالت ندارد. در واقع این یک خدعه است و کاملاً موضعشان مشخص است که دارند از کدام طبقه دفاع می کنند. و تنها راهش مقاومت شدید در مقابل این قضیه است. بنظر من تنها با افشاگری نباید پرداخت، دولت سکوت می کند و هیچ چیز هم نمی گوید.

وی با اشاره به گروههای فشار گفت آنها که ناگهان در مسیر راهپیمایی ها و اجتماعات ظاهر می شوند و آنها را بهم میزنند، اعضای گروهی سازمان یافته اند و شعارهایشان هم مشخص است و عموماً آدمهای هم سن و سال هستند و تشکیلات دارند. در اینجا از آقای ساعدی سوال شد: شما گفتید یک مشت آیات عظام، قطب زاده، بنی صدر حق صحبت کردن دارند ولی شما اکنون در مقابل رسانه های گروهی قرار دارید. ساعدی جواب داد: منظورم رسانه های گروهی وسیع تر مانند رادیو و تلویزیون می باشد.

(ادامه در صفحه ۳۲)

برنامه طلوع خورشید لغو شده است!

این مقاله ی بسیار ارزشمند «احمد شاملو»، نخستین بار در اول تیرماه ۱۳۵۸ در نشریه ی «تهران مصور» چاپ تهران درج گردید.

اگر دیگر پای رفتن مان نیست،

باری

قلعه بانان

این حجت با ما تمام کرده اند

که اگر می خواهید در این دیار اقامت

گزینید

می باید با ابلیس

قراری ببندید!

سالها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سالهای سیاه فرسوده اما اعتقاد ما به ارزشهای والای انسان نگذاشت که از پا درآئیم. پیر شدیم و در هم شکستیم اما زانو نزدیم و سر به تسلیم فرو نیاوردیم. تاریک ترین لحظات شوربختی و نومیدی را از سر گذرانیدیم اما به ابلیس «آری» نگفتم، چراکه ما برای خود چیزی نمی خواستیم. به دوباره دیدن آفتاب نیز امیدی نداشتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می تابید: گرم این غرور بودیم که اگر در تنهائی و یاس می میریم، باری، بار امانتی را که نزد ماست و نمی باید بر خاک راه افکنده شود به خاک نمی اندازیم. دیروز چنین بود، امروز نیز لامحاله چنین است. زمانه به ناگاه دیگر شد: پیش از آن که روزگار ما به سر آید توفان به غرش در آمد و بساط ابلیسی فرعون را در هم نوشت.

از دوستان ما، بودند بسیاری که هیجان زده به رقص در آمدند و گفتند شاه خودکامگی به گور رفت، اکنون می تواند «شادی» باشد. گفتیم به گور رفتن شاه، آری، اما به گور سپردن خودکامگی بحثی دیگر است. بخشی عمده از این مردم، فردپرست بالفطره اند. پرستندگانی که معشوق قاهر را اگر نیابند به چوب و سنگ می تراشند. نپذیرفتند. گفتند تجربه سالها و قرنهای اگر نتواند درسی بدهد باید بر آغل گوسفندان گذشته باشد! - سالیان

دراز چوب خوشبینی ها و فردپرستی هامان را خورده ایم، چوب اعتماد بی جا و اعتقاد نادرست مان را خورده ایم. این، بدبینی است، به دورش افکنید که اکنون شادی باید باشد، اکنون سرود و آزادی باید باشد. اکنون امید می تواند از قعر جان ظلمت کشیده ما بشکفت و رو به خورشید، طلوع زیباترین فردای جهان را چشم براه باشد.

پیدا بود که این دوستان، در اوج غم انگیز هيجانی کورچشم بر خوف انگیزترین حقایق بسته اند. آنان درست به هنگامی که می بایست بیش از هر لحظه دیگری گوش به زنگ باشند. به رقص و پایکوبی برخاستند، و درست به هنگامی که می بایست بیش از هر زمان دیگری هشیار و بیدار بمانند و به هر صدا و حرکت ناچیزی بدگمان باشند و حساسیت نشان دهند به غریب و هلهله پیروزی صدا به صدا در انداختند تا اسب فریب یکبار دیگر از دروازه ی تاریخ گذشت و به «تروا» ی خواب آلود خوش خیال درآمد. گیرم این بار، آنان که در شکم اسب نهان بودند شمشیر به کف داشتند: آنان زهری با خود آورده بودند که دوست را دشمن و دشمن را دوست جلوه می داد. قهرمانان جان بر کف و پاکباز خلق، منافق و بیگانه پرست نام گرفتند. و رسواترین دشمنان خلق بر اریکه ی قدرت نشاند شدند. شادی خوش بینان دو روزی بیش نپائید. سرود، در دهن های بازمانده از حیرت به خاموشی کشید. آزادی، بار نیکننده بازگشت و امید، ناشکفته فرو مرد.

متاسفم، دوستان روزهای نخست سخن از «هشدار» بود، امروز سخن از «تسلیت» است. برنامه ی طلوع خورشید به کلی لغو شده است!

گفتیم «رهبران انقلابی» پشت پرده گمنامی پنهان شده اند. نمی دانیم اعضای «شورای انقلاب» چه کسانی هستند. سوابق و صلاحیت آنان برای مردمی که چنین انقلاب شکوهمندی را به ثمر رسانیده اند آشکار نیست. آیا با این مردم چنین رفتاری شایسته است؟ آیا مردم حق ندارند آمران جدید خود را بشناسند و بدانند چه کسانی سرنوشت ایشان را به دست دارند و به کجا رانده می شوند؟ پاسخی که شنیدم سفسطه آمیز بود.



گفتیم این آقایان سه چهارگانه یی که به عنوان تنها دستاوردهای انقلاب به مردم تحمیل شده اند نه فقط شخصیت چشم گیری ندارند بلکه بیشتر به دهن کجی کودکان می مانند. پاسخ های اینان به سوالاتی که در ذهن مردم می گذرد، بی رودرواسی عبارتی از نوع «تا جان شان درآد» و «تا چشم شان کور بشود» است. راستی راستی که آدم باورش نمی شود. این تحفه های عجیب و غریب یکهو از کجا پیدایشان شده است؟ آخر چطور ممکن است جامعه یی که از آن انقلاب خونین پیروز بیرون آمده است اینها را به عنوان سازندگان نهاد نو خود بپذیرد؟ اینها حرف روزمره شان را بلد نیستند بزنند و دهن که وا می کنند آدم می خواهد از خجالت زیر زمین برود. اینها نوک دماغ شان را نمی توانند ببینند و حداکثر جهان بینی شان این است که راجع به پوشیدگی موی زن توضیح «علمی» بدهند و درباره ی تشعشع قلقک دهنده ی امواجی که موی زنان پخش می کند رطب و یا بسی به هم بیافند یا در باب اینکه صدای زن «تحرک آمیز» است اراجیف بگویند: آخر چطور ممکن است کار انقلابی با آن همه سر و صدا به این بیچارگی بکشد و سرنوشت انقلابی به آن عمق و عظمت به دست چنین نخبگانی بیفتد که حقارت دنیای قوطی کبریتی شان غیر قابل تصور است و بزرگترین مساله ای که فکر و ذکرشان

را به خود مشغول کرده توستی خوردگی پست ترین عقه های حیوانی آنهاست؟ و تازه، واویلا، از همه طرف می شنویم که این انقلابیون وارداتی در «شورای انقلاب» هم جزو چهره های اصلی هستند. آخر مگر چنین چیزی را می شود به آسانی باور کرد؟

هیچ کس پاسخی به ما نداد. فقط زیر گوش مان گفتند مواظب باشیم که اسم مان را در لیست «ضد انقلاب» و «مفسدین فی الارض» و «محاربین» با خدا و امام زمان می نویسنند. گفتیم مهم نیست، بیه همه ی این چیزها را به تن مان مالیده ایم و جز اینها انتظاری نداریم. ولی آخر تکلیف انقلاب چه می شود؟ انقلاب «ملی» بود، مگر نبود؟ انقلاب برای دموکراسی بود، مگر نبود؟

در جواب ما، چماق بدستها را روانه ی خیابانها کردند تا مافی الضمیر حضرات را در نهایت فضاحت به ما ابلاغ کنند. شعار چماق به دستها احتیاج به تفسیر و تعبیر نداشت:

دموکراتیک و ملی
هر دو دشمن خلقتند!

زنان و دختران رزمنده ما، فریادهای شرم آور و موهن «یا روسری یا توستی» را به عنوان نخستین دستاوردهای انقلاب تحویل گرفتند.

متعهدترین نویسندگان و روزنامه نگاران ما را که سا لها زندانی کشیده و شکنجه دیده اند به روسوانی از روزنامه راندند و مبلغ حرفه ئی «رستاخیز» را بر مسند سردبیری آن نشانند. یکی دیگر از مبلغان رستاخیز، بی هیچ پرده پوشی، با عنوان «مفسر سیاسی سیمای انقلاب» روی پرده تلویزیون ظاهر می شود و تازه شما که تماشاچی محترم انقلابی باشید یک چیزی هم بدهکارید: همه ی آنها می که در آن دستگاه با حکومت شاه جنگیده بودند ساواکی و ضد انقلاب از آب در آمده اند، و همه شان را به خاطر خام و آقائی که شما باشید «با قاطعیت تمام» از آن دستگاه ریخته اند بیرون!

آپارتمانهای چند میلیون تومانی شمال شهر (و به عنوان نمونه آپارتمانهای «آ.اس.پی» در انتهای یوسف آباد) که به

نام مستضعفین مصادره گردیده به تصرف کسانی داده شده است که تا نبینید باور نمی کنید. یک روز صبح سرپیچ آن آپارتمانها بایستید و حضرات مستضعفها را در بنزهای ششصد آخرین سیستم تماشا کنید و دست کم معنی این لغات انقلابی را یاد بگیرید!- این که دیگر تهمت و افترا نیست: دزد حاضر و بز حاضر.

به کتابفروشان «تبریز» که از مزاحمت گروههای فشار به جان آمده، شکایت به کمیته برده بودند پیشنهاد کردند که کتابهای غیر مذهبی را در برابر دریافت دو برابر بهای روی جلد آنها وسط میدان شهر آتش بزنند!

در بسیاری از شهرستان ها، کتابفروشی، شغلی ضد انقلابی تلقی شده است. صاحب تنها کتابفروشی «کازرون» (به عنوان نمونه) از شهر خود آواره شده است و این اواخر در «بروجرد» (به عنوان نمونه) هر پنج کتابفروشی شهر را در یک ساعت معین و با پورشی که آشکارا از قبل تدارک دیده شده بود به آتش کشیدند.

در سپیده دم انقلاب، کارگران بیکاری را که از گرسنگی به جان آمده بودند به گلوله بستند و اخیرا سه تن از سرسخت ترین رهبران کارگران نفت را که با شهامت و از خود گذشتگی تمام امر اعتصاب را تا فرار شاه مخلوغ پیش بردند به زندان انداختند.

مفتخوران و خائنین مسلمی که به نفع شاه و حکومتش در مجالس شورا و سنا به بزرگترین جنایات تاریخ صحنه گذاشته اند مورد بخشش قرار گرفته اند، حال آنکه شریف ترین و مبارزترین فرزندان خلق تا همین چند روز پیش در زندان ها مورد شکنجه بودند بی اینکه دست کم اتهام این افراد عنوان بشود. «حماد شبیانی» هنوز در زندان است و روزهای متوالی است که بر اثر اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می کند. زنان را صاف و پوست کنده از اجتماعی رانده اند و از این طریق عملا نیمی از جامعه را عاطل و باطل گذاشته اند. موضوع زنان کار آموز قضائی مشتی است نمونه خروار.

بر شمردن یکایک این موارد مشکل نیست، فقط فرصت می خواهد. ولی، دوستان! علی رغم همه ی این انحرافات، شاید هنوز بتوان امیدوار بود که چیزی از دست نرفته است. شاید هنوز بتوان به خوش خیالی چنین پنداشت که این همه، اعمال و رفتاری است که به اشتباه صورت گرفته و مقصران آنها کسانی هستند که نادانسته و بی خبر فریب «ضد انقلاب» را خورده اند که هنوز کاملا نومید نشده است و به جستجوی مفری برای بازگرداندن روزگار گذشته، از تحریک پذیری ناشی از تعصبات کور پاره ئی کسان که سو نیتی هم در کارشان نیست سو استفاده می کند.



خوب. شاید هم واقعا چنین باشد. من این خوشبینی را می پذیرم و به برداشتهای شما متقاعد می شوم. اما اکنون به من جواب بدهید ببینم تلقیات شما از این مسائل دیگر چیست:

(۱) ترهات شرم آوری را، نخست، با پنهان کردن موادی از آن، به عنوان «پیش نویس قانون اساسی» در روزنامه ئی چاپ می کنند. هنگامی که متعهدترین افراد جامعه در برابر آن به مقاومت برخاستند و فریاد برداشتند که این تله ئی بر سر راه آزادی و انقلاب است، سخنگوی دولت زیر قضیه می زند و می گوید آن «پیش نویس» محصول دماغ فردی غیر مسئول است که نظر شخصی خود را عنوان کرده، و پیش نویس «حقیقی» هنوز منتشر نشده است. اما چندی بعد، پس از آنکه به اعتماد رسمیت

سخنان این «سخنگو» مطلب فراموش شد و سر و صداها خوابید، همین آقا اعلام می کند که «شاید» متن اصلی پیش نویس قانون اساسی همان باشد که به چاپ رسید، (یا چیزی در این حدود)!

(۲) صالح ترین مرجع علمی و قانونی کشور برای بررسی طرح قانون اساسی، اگر قانون حقوقدانان کشور نباشد کجاست؟ دست کم اتحادیه ی خرج خورهای سر قیرآقا که نیست؟ هنگامی که این قانون اعلام کرد که طرح پیشنهادی قانون اساسی کشور پیش از آن که تقدیم مجلس موسسان بشود باید با دقتی وسواس آمیز عمیقاً مورد نقد و بررسی حقوقدانان و صاحبان صلاحیت و اهلیت قرار بگیرد، طبق معمول چند ماهه ی اخیر، چماقداران صاحب سبک جدید با شعار معروف «اعدام باید گردد» گرد محل تجمع حقوقدانان رقص مرگ خود را آغاز کردند، و ناگهان در روزنامه ی عصر تهران افاضات یکی از آن همه چهره های دوست داشتنی جدید را دیدیم که بی هیچ تعارف و رودرواسی در آمده بود که «خیال کرده اید ما همین جوری اختیارمان را می دهیم به دست چند صد تا حقوقدان؟» - توجه فرمودید دوستان؟ آقایان حتی «اختیارشان» را به دست حقوقدان ها هم نمی دهند!

(۳) سمیناری که گروه های مسئول جامعه و کانون های روشنفکران و صاحب نظران برای بررسی مسائل مربوط به قانون اساسی و تنظیم طرحی برای آن تشکیل داده بودند، در دو نوبت اول گردهم آیی، علی رغم همه ی تلاش های خود پشت در بسته ی تالارهای تجمع ماند و راه به درون نیافت. صاحبان جدید قدرت و مملکت، به همین آشکاری کوشیدند فعالیت این سمینار را خنثی کنند. آقایان در این «مبارزه ی قدرت» حتی به کاردانان و مغزهای متفکر یا متخصص هم احساس نیاز نمی کنند. کارهاشان را خودشان شخصا انجام می دهند، چونکه احتیاط شرط عقل است. فراموش نکنید که «انقلاب ما» پیش از آنکه انقلاب ضد امپریالیستی باشد انقلاب ضد کمونیستی بوده است، و هر که معمم نیست کمونیست و لاغیر!

(۴) بدون اینکه چیزی (هر چند ناجور تحمیلی) به اسم «قانون اساسی جمهوری» وجود داشته باشد؛ یعنی بدون اینکه هنوز ضابطه یی برای حکومت و خط و جهتی برای تدوین قوانین کشوری مشخص شده باشد، ناگهان آقایان «دولت موقت» بدو بدو آمدند و «لایحه» یی آوردند که «قانون مطبوعات» است! - یاللعجب! البته از یک هفته پیش حضرت «اسلام کاظمیه» (که گناهش گردن خودش: شایع است که معاون یا مشاور آقای وزیر ارشاد ملی و خیرات شده و همان اول کار به مشروطیت خود رسیده) ندائی در داده که بله، بالاخره مطبوعات که «بی ضابطه» نمی شود! (نوار شبهای شعر «انستیتو گوته» هنوز موجود است، با صدای همین آقای «اسلام» که از تلخی «ضوابط» اداره سانسور شاه بعضی می کند و بعد قاه قاه می زند زیر گریه!) - باری، و حزب توده هم که این اواخر آب توبه به سر ریخته و ختنه را برای اعضای خود اجباری کرده، دنبال فرمایشات «آقا اسلام» زبان گرفته بود که آره بابا، نغوذبالله مگر «مطبوعات بی ضابطه» هم می شود؟

بگذریم. آقایان «دولت موقت» پس از ونکی که آقا «اسلام» و حزب توده را کردند تا قضیه چندان هم ابتدا به ساکن نباشد، ناگهان چیز وحشتناکی تحت عنوان «لایحه قانونی مطبوعات» آوردند وسط (که برای ضبط در تاریخ بد نیست عرض کنم که گفته می شود دستپخت متهمان دوگانه، آقا اسلام کاظمیه و شمس آل احمد است) و آقای امیر انتظام که معمولاً مسائل جاری مملکتش را با عبارت نکولی «نمی دانم» و «خبر ندارم» و «بنده نشنیده ام» حل و فصل می کرد و شاید به همین دلیل توسط آقای وزیر امور خارجه با عنوان سفیر کبیر به حواشی قطب شمال تبعید شد این بار بر خلاف شیوه مرضیه همیشگی با صراحت قابل تقدیری تصریح کرد که این لایحه «ظرف ده روز» از این تاریخ تصویب «خواهد شد»! - فاتحه!

«لایحه» را که زیر دماغت می گیری، از بند بندش بوی الرحمن آزادی قلم و گند و تعفن قدرت طلبی و انحصارجویی که خود را «برنده ی بازی» می داند بلند است. لایحه یی که در هر ماده اش تله یی کار گذاشته اند، و پر از انواع و اقسام

نکات مبهم و قابل تفسیرات و تاویلات کشدار است و به جای آن مثلاً (خدای نکرده) روزنامه نگاران و اهل قلم را برای حفظ میراث های انقلاب و نگهبانی از دموکراسی و پیش گیری از تاخت و تاز تشنگان قدرت و خودکامگی یاری کند، پیشاپیش به دفاع از مواضع قدرت فردی برخاسته، نویسنده هر مطلبی را که به مذاق صاحبان قدرت خوش نیاید به حبس های تا سه سال تهدید کرده است.

من اینجا مطلقاً در پی آن نیستم که یکایک مواد این لایحه را تجزیه و تحلیل کنم و نشان بدهم که کاسه لیسان، برای آنکه چتر مصونیتی بر سر خود بگیرند و برای آنکه بتوانند پشت سپری پنهان شوند، با چه تردستی نفرت انگیزی کوشیده اند علی رغم همه نهادهای تشیع در هر حال یکی از مراجع تقلید را به مقام دنیائی و غیر روحانی یک «دیکتاتور» برانند. زیرا با در نظر گرفتن این نکته که پیش از تحریر و تصویب قانون اساسی هیچ لایحه یی «نمی تواند» صورت قانونی به خود بگیرد، اصولاً کل این لایحه (صرف نظر از خوبی و بدیش) حرف مفت است و حتی تنظیم و پیشنهاد آن به شورای انقلاب نیز می تواند جرم شناخته شود، به خصوص که نیت طراحان آن نیت خیری نیست و گامی است که آگاهانه و از سر سو نیت در طریق ضدیت با انقلاب و سرکوب انقلاب برداشته شده است و توطئه مشهودی است که بر علیه همه دستاوردهای انقلابی و به خصوص به قصد ایجاد اختناق در آستانه تدوین قانون اساسی جمهوری صورت می گیرد. این کج ترین قدمی است که دولت یا فرادولت یا فرودولت تا بدین هنگام برداشته است. طراحان این به اصطلاح «لایحه قانونی» در کمال شهامت و «صداقت انقلابی» همه تعارفات و ظاهرسازی را بوسیده اند گذاشته اند کنج طاقچه، و نشان داده اند که بی هیچ پرده پوشی، درست در طریق منافع همان مستضعفین قدم بر می دارند که هر از چندی گروهی را به خیابانها می ریزند و از میان تارهای صوتی آن بی خبران بی گناه عربده می کشند که:

«دموکراتیک» و «ملی»
هر دو دشمن خلق اند!

چنانکه گفتیم، تنظیم این لایحه توطئه یی مشهود است برای ایجاد اختناق در آستانه تدوین قانون اساسی جمهوری: اعلام فرموده اند که این لایحه را «ده روز» تصویب خواهند کرد (که بعد این مدت را اضافه کردند) و این در هر حال پیش از موعدی است که قرار است کار قانون اساسی را بسازند. یعنی صاف و پوست کنده پوزه بند مطبوعات را آماده کرده اند تا در مورد خوابی که برای قانون اساسی دیده اند جیک حد الناسی بالا نیاید. که این البته خیال خام است. برای خفه گیر کردن کسانی که سخن گفتن را وظیفه ی خود می دانند، تهدید به سه سال حبس نشانه ی تتگ نظری خنده آوری است. بشارت باد شما را که بسیاری از کسانی که در نهایت اخلاص از سر جان نیز گذشته اند و به هر قیمت حرف خود را خواهند گفت و فریاد خود را به گوش ها خواهند رساند. ما را از سر بریده نترسانید. و من شخصا به عنوان نخستین قدم در طریق افشای این توطئه، و به عنوان اولین عکس العمل در برابر این اقدام، در نخستین جلسه ی مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران اخراج آقایان «اسلام کاظمیه» و «شمس آل احمد» را از صف مردان شرافتمندی که آنجا گرد می آیند و مرگ را بر آلودن قلم به منافعی چنین خجالت آور ترجیح می دهند پیشنهاد خواهم کرد.

۵) در این خصوص، هنوز شاهکار همه ی شگردهای انقلابی باقی مانده است:

سخنگوی دولت اعلام فرموده است که مردم باید فکر تشکیل مجلس موسسان را بگذارند در کوزه و آبش را بخورند، چون تصمیم بر این است که همان «هیات مشورتی» چهل نفر کار مجلس موسسان را هم انجام بدهد. یعنی فی الواقع بگذار همان ها که قبا را می برند، خودشان هم بدوزند و خودشان هم بپوشند! - و این یعنی انقلاب ضرب در انقلاب!

در حقیقت، دولت یا فرا دولت و یا فرو دولت (چون هنوز کسی نفهمیده است که ملت دقیقا به ساز که می رقصد) حتی این اندازه شعور را هم برای مردم قائل نیست که احتمالا میان یک «هیات مشورتی» و یک مجلس موسسان فرق بگذارد. هیات مشورتی (که البته طبق

معمول، کیسه ی سیاهی با دوتا سوراخ به جای چشم، تنها تصور مردم از آنهاست) مشتی افرازدند با منافع مشترک، که نهایتا مورد اعتماد شخصی هستند که بالای دولت یا بالای فرا دولت و یا بالای فرودولت قرار گرفته است. اما وقتی که صحبت مجلس موسسان پیش می آید بی درنگ موضوع انتخابات به ذهن متبلور می شود، و بلافاصله افرادی جلو چشم مجسم می شوند که بر خلاف ترکیب هیات مشورتی منافع مشترک یا یکسانی ندارد، زیرا نمایندگان طبقات گوناگون جامعه اند.



چگونه ممکن است هیات مورد اعتماد یک فرد خاص از یک طبقه خاص را به عنوان هیات مورد اعتماد تمام طبقات یک جامعه به کل مردم آن جامعه جازد؟ چه گونه می توان تصور کرد که ممکن است طرحی که چنین هیاتی لزوما از پایگاه منافع طبقه ی خود تهیه کرده است منافع تمام طبقات را شامل شود؟ و چگونه می توان به خود اجازه داد چنین هیاتی، با غصب عنوان مجلس موسسان، به نمایندگی فاقد اعتباری از سوی همه ی طبقات یک جامعه، چنان طرح یک سویه و یک رویه یی را که خود پرداخته است خود مورد تصویب قرار دهد؟ - و تازه، موضوع نهائی، موضوع رفراندوم در مورد قانون اساسی، دیگر چه صیغه یی است؟ آیا منظور از این شعبده بازی اخیر آن است که اکثریتی بی خبر نیز در توطئه یی که بر ضد تمامی جامعه در کار شکل گرفتن است شرکت داده شود؟

آقای بازرگان! مسئول نهائی تمامی این لطمات آشکاری که پس از آن همه بدبختی ها و خونریزی ها به دستاوردهای انقلابی این مردم نجیب و

صبور وارد می آید شما نیستید. اگر به نام و حیثیت خود پای بندید بی گمان تاریخ درباره ی شما چنان قضاوتی خواهد کرد که تصورش چندان آور و غیر قابل تحمل است و بدین نکته شما خود بهتر از هر کسی آگاهید، و اگر به روز جزا معتقدید لاجرم می دانید که دارید چه عاقبتی برای خود تدارک می بینید. تصور نمی کنم خطابه هائی از آن نوع که در تلویزیون ایراد می کنید بتوانند در پیشگاه عدل خداوندی سر موئی از بار شما بکاهد.

دلنجان خوش است بگوئید قدرت اجرایی ندارید؛ اما اگر بندگان خدا ندانند خدا می داند که شما بر این کرسی فاقد قدرت خوشترید و همان را بر قدرت فاقد کرسی ترجیح می دهید، زیرا تصور می کنید که آخر پائیز، وقتی جوجه ها را می شمارند، برنده نهائی شما نیستید بی آن که ظاهرا در این جنگ میان قدرت طلبی انحصارجویانه از یک سو و دفاع از دستاوردهای نیم بند انقلابی از سوی دیگر، پای شما به میان کشیده شده باشد. و خدا این سیاست بازی شوم شما را که لحظه به لحظه خطرناکتر می شود بر شما نخواست بخشد. همه چیز را می بینید و می شنوید و سکوت می کنید. شاید آن اکثریت نودونه و نیم درصدی بر این تصور باطل باشند که برآستی از شما کاری ساخته نیست. اما خدا آگاه است و پوزخندهای شما را می بیند و آن فرشتگان موکل بر شما در حساب اعمال تان می نویسند که می توانستید و نکردید. آنها در حساب اعمال شما می نویسند که می فهمیدید و سکوت می کردید، زیرا سود خود را در این می دیدید.

برنامه ی طلوع خورشید به کلی لغو شده است. کلاغهای سیاهی در راهند تا سراسر این قلمرو را اشغال کنند. خبرهای بدی در راه است اما کلاغ ها برای شما نیز حامل خبر خوشی نخواهند بود.

برایتان متاسفم آقای بازرگان. با این تعلل سیاستمدارانه آخرت مطبوعی در کار نیست. دنیا ارزش آن را ندارد که فدای آخرت شود. هیچ کس در این نکته سخنی ندارد. اما دریغا که برای شما دنیائی هم نمی بینیم - خسرالدنیا والاخره به همین می گویند.



اهمیت انقلاب مداوم هایکل لوری

برگردان: رنوا راسخ

تئوری «انقلاب مداوم» یک اندیشه ی متافیزیکی نیست، بلکه تلاشی است در جهت عکس العمل نشان دادن به یکی از مهمترین مسائل شگرف عصر ما: چطور می توان مسائل اجتماعی رقت انگیزی را که باعث رنج و مشقت کشورهای وابسته، مستعمره و نیمه مستعمره شده را در بعد زمانی کاهش داد؟ چطور این کشورها می توانند از تكدی گری، دیکتاتوری، حکومت های اولیگارشی (۱)، و استیلای خارجی رهائی یابند؟ این تئوری بدون شک یکی از مهمترین کمک های ابداع گر ایانه ی «تروتسکی» به مارکسیزم در قرن بیستم است. چطور این تئوری ظهور نمود و معنای امروز آن در قرن جدید چیست؟

ایده ی انقلاب مداوم - که در ابتدا به طور منحصر به فردی به مساله ی روسیه مرتبط بود- برای نخستین بار در نوشته های «لیودیویچ» [تروتسکی] در رابطه با انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۶ روسیه ظاهر شد. تز های «تروتسکی» درباره ی ماهیت این انقلاب، گسست رادیکالی را با افکار و ایده های حاکم در «بین الملل دوم» بر سر موضوع ی آینده ی روسیه، پدید آورد.

«مارکس» و «انگلس» در پیشگفتار «مانیفست کمونیست» به زبان روسی (۱۸۹۲) تردیدی نکردند تا پیشنهاد کنند که اگر انقلاب روسیه یک چراغ سبزی به انقلاب پرولتاریا در غرب نشان دهد، و [اگر] هر دو مکمل یکدیگر باشند، مالکیت موجود در روسیه می تواند به عنوان یک نقطه ی حرکت به تکامل کمونیستی به خدمت گرفته شود.

بورژوا دمکراتیک

در عین حال، بعد از مرگ «مارکس» و «انگلس»، این خط فکری - مظنون به

کودکی پوپولیزم روسی- به کناری افکنده شد. به زودی نظری به عنوان یک فرض عمومی- تقریباً بعنوان اصول دین- در بین مارکسیست های ارتدوکس روسی یا اروپائی جا افتاد که آینده ی انقلاب روسیه ضرورتاً و به ناچار دارای مشخصه های بورژوا دمکراتیک است: انحلال تزاریزم، برپایی یک جمهوری دمکراتیک، منع آثار فئودالی در مناطق روستائی و توزیع زمین بین دهقانان.

تمام طیف های سوسیال دمکرات های روسی این فرض را به عنوان نقطه ی انکارناپذیر عزیمت شان پذیرفتند؛ اگر آنها به مشاجره با یکدیگر می پرداختند، بیشتر درباره ی تفاسیر مختلف شان در رابطه با نقش پرولتاریا در انقلاب بورژوایی و اتحاد طبقاتی شان بود: چه کسی باید امتیاز داشته باشد، بورژوا های لیبرال (منشویکها) یا دهقانان (بلشویکها)؟

«تروتسکی» اولین کس، و برای سالیان سال، تنها مارکسیستی بود که این «جزم» بسیار مقدس را به زیر سؤال برد. او بود که قبل از سال ۱۹۱۷، نه تنها در به تصویر کشیدن نقش هژمونیک - تزی که همچنین «پارویس»، «روزا لوکزامبورگ»، و به طور مسلم «لنین» در آن سهم دارند- بلکه همچنین احتمال رشد انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، نقش ایفا کرد.

در سال ۱۹۰۵، «تروتسکی» برای اولین بار، آموزه های جدید خود را در تعداد زیادی از مقالات نشریات انقلابی فرموله نمود و بعدها بطور سیستماتیک تر در جزوه ی «نتایج و چشم اندازها» (۲) مطرح کرد. تروتسکی بدون شک تحت تاثیر «پارویس» قرار داشت اما او هرگز به پشت دفاع از یک حکومت کارگری با برنامه ی بورژوا دمکراتیک نرفت: او می خواست لوکوموتیو تاریخ را عوض کند و نه ریل آنرا (۳).

الهام

واژه ی «انقلاب مداوم» به نظر می رسد بوسیله ی «لئون تروتسکی» از مقاله ی «فرانس مهرینگ» در «نیوزیت» در نوامبر ۱۹۰۵ الهام گرفته شد؛ اما مقدار نوشته های که در این

رابطه از طرف نویسندگان سوسیالیست آلمانی ارائه شده بود، بسیار سطحی و گنگ تر از نوشتجاتی است که از طرف نویسندگان انقلابی روس در دست است. «تروتسکی» می توان گفت تنها کسی است که از سال ۱۹۰۵، احتمال یک انقلاب و به نتیجه رسیدن تکالیف سوسیالیستی- که سلب مالکیت از سرمایه داران بزرگ است- را با جرات پیشنهاد داد. [آن دوره ی تاریخی] زمانی بود که اکثریت مارکسیست های روسی به اتفاق آرا فرضیه ی انقلاب مداوم را با عناوین [و صفاتی نظیر] «یوتیلیایی» و «ماجر اجویانه»، رد می کردند.

یک مطالعه ی دقیق در ریشه های تهور سیاسی «تروتسکی» و تئوری انقلاب مداومش نشان می دهد که موقعیت سیاسی- نظری او بر اساس ترجمان مارکسیزم و متد دیالکتیکی بنیاد گذاشته شده، که او را از مارکسیزم ارتدوکس حاکم بر «بین الملل دوم» جدا می ساخت. «تروتسکی» جوان، بکارگیری متد دیالکتیکی را با مطالعه ی آثار «لایبرویلا» آموخت. «لایبرویلا» به عنوان مارکسیست - هگلیست، یک قطب مخالف «پورتیویزم» و ماتریالیزم قدرتمند ولی بسیار گنگ در آن زمان را شکل داده بود.

مشخصات

بعضی از مشخصات شاخص متدلوزی مارکسیستی در نوشته های «تروتسکی» جوان و تئوری انقلاب روسیه اش عبارتند از:

۱- «تروتسکی» به عنوان هوادار دو آتشی ی مفهوم دیالکتیکی اتحاد اضداد، به جداسازی خشکی که بوسیله بلشویکها بین «رژیم سوسیالیستی پرولتاریا» و «دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان» با عنوان یک "عملکرد منطقی" و "خالصا رسمی" در پراتیک به اجرا گذاشته می شد، انتقاد کرد. در همین راستا، در یک پلمیک حیرت آور علیه «تسچرونین» منشویک، «تروتسکی» مشخصات رویکرد سیاسی مجرد، رسمی و پیشا دیالکتیکی او را محکوم نمود. او نوشت: «تسچرونین» تاکتیک های خود را ساخت همانطور که «اسپینوزا»

اخلاقیات خود را: باید گفته شود بطور هندسی" (۴).

۲- «تروتسکی» صریحا اکنون میز را به بمثابه ی یکی از خصایل اساسی مارکسیسم «پلخانوف» رد کرد. این گسست یکی از پایه های استدلال متدلوژیک تنوری انقلاب مداوم است. او در این رابطه در اثر به یادماندنی خود «نتایج و چشم اندازها» می نویسد: "این تصور که دیکتاتوری پرولتاریا به طرزی مکانیک وار به انکشاف تکنیک و منابع یک کشور بستگی دارد تعصب ماتریالیزم "اقتصادی" است که به حد ابتذال ساده شده است. این دیدگاه کوچکترین وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد" (۵).

۳- تصور «تروتسکی»، از تاریخ جبری نیست بلکه بسیار پویاست. او می نویسد: مارکسیستها اکنون با مسئله ی دیگری که به کلی متفاوت است روبرو هستند و آن کشف امکانات توسعه انقلاب بوسیله ی تحلیل مکانیزم درونی آن است (۶). انقلاب مداوم، یک نتیجه ی از پیش مشخص شده نیست بلکه یک احتمال عینی، درست و واقع بینانه است که حصول به آن وابسته به عوامل ذهنی بی شمار و حوادث غیر قابل پیش بینی است.

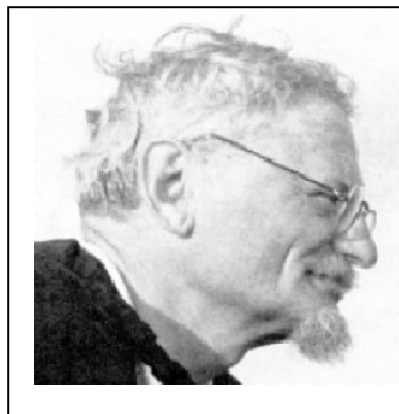
۴- در جائیکه اکثریت مارکسیست های روسی به خاطر پلمیک شان با پوپولیسها، تمایل به انکار هر چیز مختص به ساختار اجتماع روسیه را داشته و بروی تشابه مسلم بین توسعه اجتماعی-اقتصادی اروپای غربی و آینده روسیه تاکید می کردند، «تروتسکی» یک نظریه دیالکتیکی جدیدی را فرموله نمود. او به طور مساوی به «جزئی گرائی»، «اسلاویستی- ناردونیکی و «رستگاری»» مجرد منشویکها انتقاد کرد و تجربه و تحلیل کنکرتی را که همزمان ویژگیهای اجتماعی روسیه و تاثیر گرایش توسعه ی سرمایه داری بر این کشور را نشان می داد، تکامل بخشید.

بی مانند

«تروتسکی»، ترکیبی از تمامی نوآوری های متدلوژیک اش را، در جزوه ی معروفش بنام «نتایج و چشم اندازها» در

سال ۱۹۰۶ در زندان به نگارش در آورد. او از مطالعه ی توسعه ی ناهموار و مرکب (واژه ای که هنوز منتشر نشده بود) در روسیه آغاز نمود- که نتایجش یک بورژوازی ضعیف و شبه بورژوازی خارجی و یک پرولتاریا مدرن و استثنا متمرکز است- او به این نتیجه رسید که فقط جنبش کارگری با حمایت دهقانان و بوسیله ی سرنگونی اتوکراسی (۷) و قدرت ملاکان، می تواند انقلاب دمکراتیک روسیه را برقرار کند. در حقیقت، چشم انداز [استقرار] دولت کارگری در روسیه بوسیله ی مارکسیستهای روس دیگری- به طور قابل ملاحظه «پارویس»- مطرح می شد.

تنوری رادیکال و نوین «انقلاب مداوم» در موقعیتی قرار داشت که کمتر در تعریفش از ماهیت طبقه ی آتی انقلاب روسیه و نقش آن در متن تاریخی صحبت می کرد. سهم قطعی «تروتسکی»، در این مساله بود که انقلاب روسیه می تواند مافوق گنجایش های تغییر شکل دمکراتیک عمل کرده و شروع به اقدامات ضد سرمایه داری با درونمایه سوسیالیستی روشن نماید.



تابوشکن

علت اصلی ای که «تروتسکی» فرضیه ی تابوشکنانه ی خودش را مطرح نمود بسیار آشکار است: "تسلط سیاسی پرولتاریا سازگار با بردگی اقتصادی نیست". چرا پرولتاریا زمانی که در قدرت است و قوه ی قهریه را کنترل می کند باید بهره کشی سرمایه داری را تحمل کند؟ پرولتاریا حتی اگر آرزویشان در نخستین مراحل [انقلاب] محدود به

برنامه ی حداقل بود، بوسیله ی موقعیت منطقی اش، به اقدامات سوسیالیستی هدایت خواهند شد.

«تروتسکی» همچنین متقاعد شد که بدون گسترش انقلاب به اروپای غربی، پرولتاریا روسیه برای نگاه داشتن قدرت در دستش برای مدت طولانی، دچار مشکلات خواهد شد. حوادث انقلاب ۱۹۱۷، پیش بینی اساسی «تروتسکی» را که دوازده سال پیش از آنصورت گرفته بود، تأیید نمود. ناتوانایی احزاب بورژوازی و متحدانشان در گرایش معتدل جنبش کارگری در پاسخ به در خواستهای انقلابی دهقانان و میل برای صلح مردم، موقعیتی را برای رادیکالیزم جنبش انقلابی بین ماههای فوریه تا اکتبر بوجود آورد. تا آنجایی که به [انقلاب ارضی] دهقانان بر می گردد، اقدامات دمکراتیک فقط بعد از پیروزی شوراها صورت پذیرفت (۸).

اما پس از کسب قدرت، انقلابیون اکتبر قادر نبودند که به سادگی خود را به اصلاحات دمکراتیک محدود کنند؛ پویایی مبارزه ی طبقاتی آنها را آشکارا مجبور به اقدامات سوسیالیستی نمود. در حقیقت، [عواملی نظیر] مواجه شدن با تحریم اقتصادی طبقه ی حاکمه و رشد تهدید آمیز و فراگیر فلج کننده در «تولید»، بلشویکها و متحدانشان را مجبور ساخت که خیلی زودتر از آن که پیش بینی می شد یعنی در ژوئیه ۱۹۱۸ توسط «شورای کمیساریای خلق»، اجتماعی شدن بخشهای اصلی صنایع را اعلام کنند.

به کلام دیگر، انقلاب ۱۹۱۷ را باید به عنوان یک پروسه ی غیر منقطع توسعه ی انقلابی، از فاز بورژوازی دمکراتیک (ناتمام) در ماه فوریه تا فاز پرولتاریای سوسیالیستی در ماه اکتبر در نظر گرفت. با حمایت دهقانان، شوراها اقدامات دمکراتیک (انقلاب ارضی) را با اقدامات سوسیالیستی (سلب مالکیت بورژوازی) ترکیب کرده و یک "راه غیر سرمایه داری"، [یا به گفته دیگر] مرحله ی گذار به سوسیالیزم را گشودند.

اما حزب «بلشویک»- با چشم انداز کاملا نزدیک به [تنوری] انقلاب مداوم - فقط به واسطه ی استراتژی نوینی که

بوسیله ی «لنین» در آوریل ۱۹۱۷ ترسیم شد قادر گردید که رهبری جنبش اجتماعی عظیمی که " جهان را به تکان در آورد" به انجام برساند. بیهوده نیست که اضافه کنیم که جایگاه «تروتسکی» به عنوان رهبر شوراهای «پتروگراد»، رهبر حزب «بلشویک» و بنیانگذار ارتش سرخ، نقش تعیین کننده ای را در رشد انقلاب سوسیالیستی اکتبر بازی کرد.

مباحثه

گسترش انقلاب جهانی مساله ی بحث انگیزی است که باید پاسخ بگیرد. آیا حوادث، تائیدگر پیش بینی «تروتسکی» است. بدون یک انقلاب در اروپا، قدرت پرولتاریای روسیه محکوم به شکست است؟ بله و خیر.

بر اثر شکست انقلاب اروپا (در سالهای ۲۳-۱۹۱۹)، دمکراسی کارگری در روسیه به حیات خود ادامه نداد اما انحطاط اش همانطور که «تروتسکی» در سال ۱۹۰۶ می اندیشید به بازسازی سرمایه داری نیانجامید (۹) بلکه باعث رشد پیش بینی نشده ی دیکتاتوری لایه های بورکراتیکی شد که از جنبش کارگری سرچشمه می گرفتند. این لایه های بورکراتیک جایگزین قدرت واقعی کارگری شدند.

در نیمه دوم سال ۱۹۲۰، «تروتسکی» در یک دوره مباحث شورانگیز سیاسی-تئوریک با استالینیزم رو در رو شد. او [با صراحت کلام] توضیح داد که «بین الملل» به معنای تئوری انقلاب مداوم است. اندیشه «تروتسکی» با انفجار شگرف مبارزه ی طبقاتی در «چین» در سالهای (۲۷-۱۹۲۵)، به مثابه ی اولین کشوری که از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه الهام گرفته بود، به بوته ی آزمایش و اجرا گذاشته شد.

«تروتسکی» برای اولین بار در کتاب «انقلاب مداوم» (۱۰)، تزهایش درباره ی پویای انقلاب جهانی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را به طور سیستماتیک به عنوان یک تئوری معتبر در مقیاس جهانی ارائه داد. این کتاب شامل یک پلمیکی بر علیه سیاستهای فاجعه آمیز کمینترن استالینی در رابطه با «چین» بود. کمینترن استالینی خواستار

تحمیل آموزه های انقلاب مرحله ای - انقلاب دمکراتیک بورژوازی به عنوان یک مرحله ی تاریخی مجزا- و اتحاد کمونیستها با بورژوازی ملی که «کومین تانک» «چیانکایشک» (۱۱) آن را نمایندگی می کرد، بود. «تروتسکی» تاکید نمود که بورژوازی چین بمانند [همنوعش در] روسیه تزاری، از آنجایی که خودش را بوسیله ی جنبش کارگری سوسیالیستی مورد تهدید می بیند، نمی تواند بیشتر از این، نقش انقلابی و ضد امپریالیستی بازی کند؛ تنها اتحاد پرولتاریا با دهقانان است که اولاً می تواند برنامه ی دمکراتیک (مساله ی ملی و ارضی) را به انجام رساند و ثانیاً در یک روند غیر منقطع، رشد و گذار دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را میسر سازد.

مرکب و ناهموار

ساختمان تئوریک این تجزیه و تحلیل، بودن شک قانون توسعه ی ناهموار و مرکب است که پیشتر در نوشته های «تروتسکی» در سال ۱۹۰۶ یا در پلمیک هایش در سال ۱۹۲۸ آمده است؛ اما برای اولین بار این نظریه به شکل صریح در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» (۱۹۳۰) فرموله شد.

این تجزیه و تحلیل موشکافانه به «تروتسکی» اجازه داد که فراتر از مفهوم «تکامل گرایانه» ی تاریخ که آنرا به مراحل متوالی، انعطاف ناپذیر و از پیش تعیین شده تبدیل می ساخت، گام گذاشته و به توضیح ترجمان دیالکتیکی نوینی از مراحل تاریخ که ریتم نابرابر و توسعه مرکب را در آشتی با مراحل ناهمگون-آمیزه ی اشکال کهنه و نو- قرار می داد، بپردازد. از این رویکرد، استراتژی و نتایج سیاسی ی مهمی حادث شد: پیوستگی وضعیتهای اجتماعی-اقتصادی خیلی پیشرفته یا خیلی عقب افتاده، پی ریزی ساختاری یا ترکیب وظایف دمکراتیک و سوسیالیستی را در یک روند «انقلاب مداوم» ایجاب می کند. به بیان دیگر، باید گفت که یکی از نتایج اصلی توسعه ی ناهموار و مرکب، مطالبات و وظایف اجتناب پذیر و حل نشده ی دمکراتیک در کشورهای پیرامونی سرمایه داری است.

عامیانه

«تروتسکی» با رد کردن آموزه های عامیانه ی استالینی ی انقلاب مرحله ای، بر انقلاب مداوم تاکید نمود. او معتقد بود که «چین» و سایر کشورهای خاور دور- «آمریکای لاتین» و «آفریقا» خارج از حوضه ی علاقه ی «تروتسکی» در آن زمان بود- نمی توانند یک مرحله کامل و مجزای دمکراتیک داشته باشند و ضرورت تاریخی به طریقی باعث پیش در آمد ورود این جوامع به مرحله دوم از یک نوع انقلاب سوسیالیستی می شود. تنها نیروی قابل اعتماد انقلابی، دهقانان و پرولتاریا هستند؛ بیکار که آنها قدرت را به کف بگیرند، انقلاب دمکراتیک در روند گسترش اش تبدیل به انقلاب سوسیالیستی شده و سپس به یک انقلاب مداوم می انجامد (۱۲).

از دیدگاه متافیزیکی و منطق صوری، ممکن است احتمال داشته باشد بین دو مرحله ی مجزا تفاوت گذاشت، اما در منطق واقعی ی روند انقلابی، این مراحل به طور اندام وار در یک دیالکتیک ترکیب می شوند (۱۳). همانطور که «تروتسکی» در مقدمه ی کتاب «هارلد یساکس» درباره ی «چین» نوشت: "انقلابات همانطور که بارها گفته شده است، دارای منطق خودشان هستند اما نه منطق «افلاطون» و یا منطق نیمه واقع بینانه ی که از «عقل سلیم» می تراود بلکه انقلاب یک کنش بالای اندیشه است؛ منطق انکشاف و [برخورد] تضادهاست، یعنی: دیالکتیک (۱۴).

محدودیتهای اصلی تجزیه و تحلیل «تروتسکی» بیشتر از آنکه طبیعت استراتژیک داشته باشد، «هامه شناختی» است. او دهقانان را به طور منحصر به فرد به عنوان حامی پرولتاریا انقلابی و به عنوان طبقه ی خرده مالکی که افق اش پشت مطالبات دمکراتیک نمی رود، در نظر می گیرد. «تروتسکی» مشکل داشت که برای مثال بپذیرد که بخش اعظم ارتش سرخ چین را دهقانان تشکیل داده اند. اشتباه «تروتسکی»- به مانند بیشتر مارکسیستهای اروپایی- این بود که بدون «آزمون انتقادی»، این تجزیه و تحلیل «مارکس» در کتاب «هیجدهم برومر» مبنی بر آنکه دهقانان فرانسه [و کلا دهقانان ملل مستعمره و نیمه

مستعمره با مشخصات بسیار متفاوت] به عنوان طبقه ی اتمیزه شده و خرده بورژوا هستند، را پذیرفت.

در عین حال «تروتسکی» در یکی از آخرین نوشته هایش به نام «سه فریافت انقلاب روسیه» (۱۹۳۹) مطرح کرد که درک مارکسیستها از دهقانان به عنوان یکی طبقه غیر سوسیالیست هرگز یک مشخصه ی مطلق و ثابت نداشته است.

نتایج فاجعه آمیز انقلابات مرحله ای یعنی کاربرد کورکورانه ی این تز توسط احزاب کمونیست در کشورهای وابسته و بکارگیری آموزه های استالینی در راستای بوجود آوردن یک بلوک مشترک با بورژوازی ملی در «اسپانیا» در سال ۱۹۳۶، «اندونزی» در سال ۱۹۶۵ و یا در «شیلی» در سال ۱۹۷۳، صحت و درستی تئوری «انقلاب مداوم» در قرن بیستم را به اثبات رسانید.

تئوری «انقلاب مداوم»، که فرموله شدنش از سال ۱۹۰۶ آغاز شد به ما اجازه می دهد که بطور گسترده ای به پیش بینی و توضیح نور تابنده ی انقلابات در قرن بیستم، که همه آنها انقلابات مداوم در کشورهای پیرامونی بوده اند، بپردازیم. آن چیزی که در روسیه، چین، یوگسلاوی، ویتنام و یا کوبا اتفاق افتاد در طرح گسترده ی کلی اش مطابق با مرکز نظرات «تروتسکی» بود: احتمال انقلاب مرکب و غیر منقطع-دمکراتیک و سوسیالیستی- در کشورهای پیرامونی سرمایه داری، وابسته یا مستعمره وجود دارد. حقیقتی که [بدون شک] مختصات «مداوم» آنرا، همه ی رهبران جنبش های انقلابی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تشخیص ندادند (با بعضی استثناها نظیر «چه گوارا»)، یا فقط آنرا به عنوان یک تصویر بکار برده [یا] یک ترمولوژی متفاوتی را به خدمت گرفته و چیزی از این رابطه ی موثر تاریخی بر نگرفتند.

از دیگر زوایای مهم تئوری انقلاب مداوم می توان به رویاروی این تئوری با آموزه های استالینی «سوسیالیزم در یک کشور» اشاره کرد. دیدگاه «تروتسکی» که سوسیالیزم فقط در مقیاس جهانی می تواند وجود داشته باشد، که یک انقلاب در یک کشور پیرامونی می تواند فقط

دوران انتقال به سوسیالیزم را شروع کند، و یک جامعه سوسیالیستی در خور نامش نمی تواند در داخل محدوده ی ملی یک کشور ساخته شود، [حقیقتی بودند که] بوسیله ی نابودی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ به اثبات رسید. مسلماً انقلاب سیاسی ضد بورکراتیک همانطور که «تروتسکی» آرزو داشت اتفاق نیافتاد، اما تجربه ی شکست بورکراسی اتحاد شوروی نتوانست فرضیه او را رد کند.

تئوری «انقلاب مداوم» نه تنها به ما اجازه داد تا انقلابات اجتماعی بزرگ در قرن بیستم برای ما قابل درک شود، بلکه به عنوان یک تئوری حائز اهمیت و اعجاب انگیز در آغاز قرن بیست و یکم نیز برای ما باقی ماند. چرا؟

نخست، زیرا در بخش وسیعی از کشورهای سرمایه داری پیرامونی- خواه آنکه در خاورمیانه، آسیا، آفریقا، یا در آمریکای لاتین قرار دارند- وظایف واقعی انقلاب دمکراتیک به ثمر نرسیده است: به ترتیب نمونه ی دمکراتیزه شدن یا سکولاریزه شدن دولت، آزادی از چنگال امپریالیزم، محرومیت اجتماعی اکثریت فقرا، یا راه حل مساله ارضی در دستور کار [جامعه] باقی مانده است. «وابستگی» شکل جدیدی به خود گرفته است، اما اشکال جدید کمتر از قبل ددمنشانه و مقیدتر نیستند: دیکتاتوری بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی (۱۵) بر کشورهای مقروض از طریق مکانیزم طرح های تعدیل نئولیبرالیستی و شرایط دراکولایی برای بازپرداخت قرضهای خارجی صورت می گیرد. می توان گفت که از هر لحاظ قدرت اعمال شده بوسیله ی موسسات مالی جهانی- که در اختیار قدرتهای امپریالیستی به طور عام و بطور خاص آمریکا- بر اقتصاد و زندگی سیاسی کشورها، در مجموع بسیار بی پرده تر و دیکتاتورمابانه تر از سیستم قدیم نئولیبرالیستی عمل می کند.

مرکب

انقلاب در کشورهای [پیرامونی سرمایه داری] می تواند فقط یک ترکیب مرکب و واسطه ای بین مطالبات دمکراتیک و سرنگونی سرمایه داری باشد. امروز به

مانند دیروز، گذار انقلابی که در کشورهای پیرامونی در دستور کار قرار دارد با انقلاب در کشورهای مرکز یکسان نیست. یک انقلاب اجتماعی در «هند» از نقطه نظر برنامه، استراتژی و نیروی محرکه اش به خالصی یک انقلاب کارگری در انگلستان نمی باشد.

امروزه، نقش سرنوشت ساز سیاسی - که به روشنی بوسیله ی «تروتسکی» به تصویر کشیده نشد- در کشورهای بسیاری بوسیله ی جنبش های دهقانی و بومی (نظیر «اف.ضد.ال.ان» در مکزیک، «ام.اس.تی» در برزیل و «کونای» در اکوادور) بازی می شود. این جنبش ها اهمیت قوه ی انفجار اجتماعی ی مساله ی ارضی و رابطه ی نزدیکش با آزادی ملی را نشان می دهد.

نمی توان برای مثال یک انقلاب اجتماعی در «برزیل» را بدون آنکه اقداماتی نظیر: دمکراتیزه نمودن موثر دولت، آزادیهای ملی، اصلاحات رادیکال ارضی، جستجو برای یک راه توسعه اقتصادی خودمختار، برآورده کردن احتیاجات عامه، [و غیره ..] را انجام دهد، متصور شد. و بالعکس: فقط یک انقلاب اجتماعی - ضد سرمایه داری- می تواند این برنامه ی دمکراتیک را در یک روند «غیر منقطع گذار اجتماعی» محقق سازد.

در نبرد کشورهای جنوب بر علیه نئولیبرالیزم گلوبالیزسیون، بر علیه موسسات مالی جهانی، علیه سیستم غیر انسانی قروض خارجی، علیه تحمیل سیاستهای صندوق بین المللی پول (۱۶) که موجب نتایج دهشتناک اجتماعی شده، مساله ارضی دوباره دارای اهمیت خاصی شده است.

ابهام

در این متن، یک آرایش جدید توهم برانگیزی از یک نوع ناسیونالیستی درباره ی توسعه ملی (سرمایه داری)، سیاستهای قدرتمند رشد اقتصاد ملی، اتحاد استراتژیک با نظامیان ناسیونالیست، یا یک اتحاد دوباره با همه ی طبقات حامی راه اقتصاد غیر وابسته [که تمایل به] بازگشت به سوی بازارهای داخلی را دارند، دیده می شود.

۸. As Lenin would later write, "it was the Bolsheviks... who, thanks to the victory of the proletarian revolution, helped the peasants to lead the bourgeois democratic revolution to the end".

۹- بازسازی سرمایه داری در روسیه در حقیقت بعد از سال ۱۹۹۱ آغاز شد.

۱۰- تئوری «انقلاب مداوم» اولین بار در سال ۱۹۰۶ توسط «لئون تروتسکی» در کتاب «نتایج و چشم اندازها» ارائه گردید و صحت آن توسط انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ تأیید شد. این کتاب پس از پیروزی انقلاب اکتبر به عنوان یکی از کتب کلاسیک انقلاب روسیه به زبانهای مختلف چاپ و توزیع می شد. در سالهای تسلط ارتجاع استالینی در اتحاد شوروی که کلیه سنن مارکسیزم انقلابی زیر سؤال و به باد حملات گرفته شد، تئوری انقلاب مداوم نیز علی الخصوص مورد آماج این حملات قرار گرفت. رهبری استالین تحت لوای حمله به انقلاب مداوم، خیانت به انقلاب در کشورهای جهان را آغاز کرد و اولین نتیجه آن شکست انقلاب چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ بود. تروتسکی در پاسخ به یکی از این انتقادات، در سال ۱۹۲۹ کتاب «انقلاب مداوم» را نوشت که در آن، این تئوری به تفصیل توضیح داده شده و همچنین تحریفاتی را که در مورد این تئوری صورت گرفته بود، پاسخ داد.

۱۱- «چیانکایشک» (۱۹۷۵-۱۸۸۷): رهبر حزب سرمایه داری «کومین تانگ» بود و در انقلاب چین در سالهای (۲۷-۱۹۲۵) رهبری نظامی این حزب را بر عهده داشت. «استالین» و کمینترن حزب کمونیست چین را به انحلال این حزب و همکاری با چیانکایشک تشویق کردند. چیانکایشک، سپس در آوریل ۱۹۲۷، دست به یک کودتای نظامی در شهر شانگهای و کشتار کمونیستها و کارگران چین زد. از آن پس کمینترن و استالین به حمایت «وان چینگ وی» برخاستند.

۱۲. L.Trotsky, The permanent Revolution, op cit.

برند که قدرت دولت را در راه سود خود به کار می برد و اکثریت ناراضی را سرکوب می کند.

۲) «نتایج و چشم اندازها» جزوه ای است به قلم تروتسکی که تدوین آن از تابستان ۱۹۰۴ تا اوائل ۱۹۰۶ به طول انجامید، این جزوه زمانیکه تروتسکی در زندان تزار به سر می برد آماده چاپ و برای نخستین بار در سال ۱۹۰۶ در شهر «پترزبورگ» منتشر گشت. پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۹ این کتاب به انضمام مقدمه ی نویسنده و مقاله ای که او تحت عنوان «مبارزه برای قدرت» در اکتبر ۱۹۱۵ نوشته بود توسط چاپخانه ی دولتی در «مسکو» تجدید چاپ شد و ترجمه ی انگلیسی این متن در سال ۱۹۲۱ از طرف بین الملل سوم (کمینترن) انتشار یافت. این جزوه بسیار مهم در تابستان ۱۹۷۶ بوسیله ی نشر طلیعه به فارسی ترجمه و انتشار یافت.

۳. On the differences between Parvus and Trotsky, see Alain Brossat, Aux origines de la révolution permanente : la pensée politique du jeune Trotsky, Paris, Maspero, ۱۹۷۴.

On the convergences and divergences between Lenin, Rosa Luxemburg and Trotsky, see the remarkable book by Norman Geras, The Legacy of Rosa Luxemburg, London, New Left Books, ۱۹۷۶.

۴ Trotsky, ۱۹۰۵, Penguin, London, ۱۹۷۳.

۵. Trotsky, Results and Prospects, in the Permanent Revolution, Pathfinder Press, New York, ۱۹۶۹, p. ۶۳.

۶. Trotsky, Results and Prospects, op. cit., p. ۳۶.

۷- یک سالاری یا اتوکراسی، نوعی قدرت که دارای این مختصات است:

الف) برتری آشکار یک فرد در بالاترین مرتبه ی اداری کشور؛ ب) نبودن قانونها یا سنتهایی که بر عمل فرمانروا نظارت کند؛ ب) نامحدود بودن قدرت فرمانروا در عمل.

تئوری «انقلاب مداوم» به ما اجازه می دهد- یک جایگاه قطعی برای تحقق آرزوها برای آزادیهای ملی و نبرد علیه اشکال جدید تسلط امپریالیزم را فراهم کرده- و به مبارزه ی جدایی ناپذیر ملی، دمکراتیک و سوسیالیستی در یک جنبش تاریخی ادامه دهیم.

در بسیاری از کشورهای پیرامونی ی سرمایه داری- همینطور در «شوروی» و کشورهای اروپای شرقی- مساله ی ملی اشکال جدید و آشفته ای را به خود گرفته است: درگیرهای خونین داخلی، قومی، اجتماعی، مذهبی بوسیله ی مرتجعان، اغلب از نوع فاشیستی خواه بوسیله ی امپراتوری غرب حمایت بشوند یا نشوند، در جریانند. در اینجا دوباره، فقط یک انقلاب سوسیالیستی بین المللی می تواند دایره ی شنیع قتل، تجاوز و کدورت های اجتماعی را بوسیله ی یک راه حل حقیقی فدرال یا کونفدرال شکسته و ضامن حقوق ملی برای اقلیت ها گردیده و شرایط مناسب برای اتحاد کارگران تمام ملیت ها را خلق کند. این بطور مشخص برای کشورهای جنوب شرقی آسیا، خاورمیانه و بالکان صادق است.

برای «تروتسکی» با وجود تضادهای اجتماعی عمیق در کشورهای وابسته، انقلاب هرگز یک امر اجتناب ناپذیر نبوده [بلکه] محصول ضرورت و بحران سرمایه داری یا تشدید فقر است. ملت های کشورهای پیرامونی ی سرمایه داری که انقلاب واقعی سوسیالیستی یا دمکراتیک در یک روند مداوم در آنها انجام نگرفته، می توانند شروع به اجرای یک راه حل بنیادی برای فائق آمدن به مشکلاتی نظیر فقر، بیکاری، نابرابریهای اجتماعی، تبعیض ملی و قومی، کمبود آب و نان، تسلط امپریالیزم، رژیم الیگارشی، انحصار زمینها توسط زمین خواران، که آنها را عذاب می دهد، نمایند.

توضیحات:

۱) اولیگارشی (یا گروه سالاری) فرمانروای گروهی اندک شمار، یک طبقه، دسته، یا حزب بر دولت و بدون نظارت اکثریت مردم است. معمولاً این عنوان را برای اقلیت حاکمی به کار می

۱۳. Ibid.

۱۴. L. Trotsky, preface to the Tragedy of the Chinese Revolution, Harold Isaacs, Secker and Warburg, London, ۱۹۳۸.

۱۵. سازمان تجارت جهانی (WAO) در ژانویه سال ۱۹۹۵ به عنوان موسسه ای برای جانشینی مذاکرات موافقتنامه عمومی امور تجاری و گمرکی موسوم به گات (مرکز رسمی قانونگذاری تجارت جهانی از سال ۱۹۴۸) پا به عرصه ظهور نهاد. امروزه، بیشتر کشورهای جهان عضو آن بوده و اکثر کشورهای سرمایه داری که هم اکنون عضو آن نیستند برای عضویت آن اقدام کرده اند. لازمه عضویت در سازمان تجارت جهانی قبول مجموعه ای از موافقتنامه های تجارت آزاد در همه زمینه ها از صنعت کشاورزی تا رعایت حق امتیاز کالاها برای تجارتی می باشد. طبق تعریفی که این سازمان از خود ارائه می دهد کار آن ایجاد مجموعه ای از سیستم های تجاری قانونی چند وجهی می باشد، همه اعضا از حقوق معینی برخوردار بوده و موظفند از قوانین آن پیروی نمایند. حاصل نوعی ارتباط دو وجهی بازرگانی بر پایه توانمندی های سیاسی و اقتصادی است و طبعاً کشورهای فقیر مجبور به تبعیت از قدرتهای تجاری می باشند. بر اساس تحلیل های منتقدین اصولاً سیستم تصمیم گیری در سازمان تجارت جهانی به نوعی است که کشورهای کوچک را مجبور به دنباله روی از قدرتهای بزرگ تجاری می کند، سازمان تجارت جهانی مصوبات خود را نه با رای گیری که با اجماع انجام می دهد و در عمل کشورهای سرمایه داری متروپل هستند که قوانین را به بحث و مشورت گذارده و پس از توافق با یکدیگر برای دیگر اعضا مطرح می کنند. بسیاری از نمایندگان کشورهای در حال توسعه حتی زمانی که موضوع مذاکرات کلیدی نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل راجع به کشور متبوعه آنها بود هم از حضور در متن مذاکرات محروم گشتند.

۱۶. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (IMF) هر دو در کنفرانسی در

سال ۱۹۹۴ در محلی به نام Bretton Woods بنیان گذاشته شدند (و به همین دلیل اغلب از آنها به عنوان بنیادهای Bretton Woods یاد می شود) و پس از جنگ جهانی دوم هر یک نقشی متفاوت در بازسازی جهان سرمایه داشته اند. بدواً نقش IMF به صورت حفظ تعادل سیستم مالی جهان تعریف شد؛ حال آنکه بانک جهانی به بازسازی اقتصادی جهان در هم شکسته از جنگ مامور گردید. با فرا رسیدن دوره بحرانی افزایش دیون در دهه ۸۰، توجه اصلی هر دو موسسه بر روی کشورهای در حال توسعه متمرکز گردید. علی رغم اختیارات مختلف، هر دو موسسه در بررسی و تعیین آنچه کشورهای در حال توسعه را واجد شرایط دریافت کمکهای لازم برای توسعه می سازد از سیستم مشابهی استفاده می کنند. سیاست هر دو بر پایه انطباق و سازگار کردن این کشورها با اقتصاد رو به رشد جهان است که مجموعاً نتایج مصیبت آمیزی برای خود آن کشورها به دنبال دارد. امروزه هر دو موسسه اثرات تخریبی سیاستهای خود را بر روی بخش فقیر تر جهان در حال توسعه تأیید کرده و به تمرکز قوای خود در از میان برداشتن فقر در آینده متعهد شده اند، ولی به روشنی در عملی کردن این کلام عاجز بوده و همچنان وام های پرداختی را بر اساس همان سیاست در اختیار دولتها می گذارند. بانک جهانی تنها ۸٪ از مجموع وامهای خود را به آموزش و پرورش، خدمات بهداشت و درمان و آب و فاضلاب تخصیص می دهد حال آنکه ۴۵٪ آن مستقیماً برای شرکت در مناقصات قراردادهای پر سود فرا-قاره های به شرکتها چند ملیتی پرداخت می گردد. در حال حاضر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هر دو در پشت صحنه در تلاش هستند تا از میزان بدنامی خود بکاهند. مدارک داخلی منتشره IMF در مارس ۲۰۰۱ نشان دهنده آن هستند که بازسازی های این سازمان در ساختار اقتصادی کشورها بیشتر متوجه ایدئولوژی سیاسی آنها بوده است تا ساختار سیاسی؛ جدیدترین گزارش بانک جهانی در آفریقا نشان می دهد که شرایط اقتصادی تحمیل شده توسط این سازمان بر ملل آفریقا در مقیاس وسیعی شکست خورده اند.



طبقات و بازتولید جمهوری اسلامی

مبارز سوسیالیست

ازوبلاگ [پرچم سرخ](#)

ساز و کارهایی که دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی از طریق آن هژمونی سیاسی یا ایدئولوژیک خود را در طبقات اجتماعی بازتولید می کند بسته به طبقات-بورژوازی، پرولتاریا و خرده بورژوازی-عمیقاً متفاوت است.

۱- بورژوازی

بورژوازی ایران دارای دو خاستگاه مادی متفاوت است. خاستگاههای مادی متفاوت تعیین های سیاسی متفاوتی به نیروهای این طبقه بخشیده است.

الف) بورژوازی بروکراتیک: یعنی طبقه ای که از قبل غارت درآمدهای حاصل از فروش نفت و دسترسی انحصاری به امتیازات ناشی از شکل مافیایی قدرت تبدیل به بورژوازی مسلط بر اقتصاد ایران شده است. این طبقه از آن جا که از حاکمان و نزدیکان فاسد آنها تشکیل شده در طی ۲۸ سال با کنترل بر مراکز تصمیم گیری اقتصادی، انحصار واردات و دسترسی نامحدود به اعتبارات رشدی انگل وار داشته است. علاوه بر فعالیت های اقتصادی غیر قانونی از قبیل قاچاق گسترده کالا و مواد مخدر این طبقه از طریق فعالیت های اقتصادی ظاهراً قانونی نیز به انباشت سرمایه در میان خون و عرق کارگران ادامه می دهد. اعطای قراردادهای چند میلیارد دلاری نفت و گاز به سپاه پاسداران تنها نمونه ای از شکل رشد انگل وار بورژوازی بروکراتیک ایران است. شکوفایی اقتصادی این طبقه وابستگی تام به قبض کامل قدرت سیاسی از سوی او دارد بنابراین از آنجا که این طبقه امنیت خود را بر مبنای قدرت و ثروتی که از رهگذر به فلاکت کشاندن اقتصاد ایران و استثمار وحشیانه طبقه کارگر به دست آورده تعریف کرده است هارترین بخش سرمایه و بستر اصلی ضد انقلاب بورژوایی به حساب می آید. جمهوری اسلامی سازمان سیاسی این بورژوازی بروکراتیک است طبعاً بازتولید سیاسی-ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در این طبقه امری خودبه خودی است.

ب) بورژوازی صنعتی: این قشر از سرمایه در برابر جمهوری اسلامی وضعیتی عمیقاً خاص دارد از یک سو برای این بورژوازی جمهوری اسلامی ان روبنای سیاسی ایدئال در راه ایجاد شرایط مناسب برای انباشت کاپیتالیستی سرمایه نیست زیرا در حالی که ارمان این طبقه پیوستگی اقتصاد ایران به جریان آزاد تجارت جهانی از رهگذر سازگاری با قدرت های مسلط بر این جریان یعنی قدرت های غربی می باشد جمهوری اسلامی منافع خود را نه در سازگاری بلکه در تضاد با غرب تعریف کرده است در واقع بورژوازی بروکراتیک حاکم در جمهوری اسلامی به دلیل کنترل کامل بر درآمد عظیم نفت در سایه دیکتاتوری نیازی به تجارت آزاد و سازگاری با قدرت های غربی (یعنی ارمان های بورژوازی صنعتی) ندارد. این واقعیت بورژوازی صنعتی را در جایگاه اپوزسیون جمهوری اسلامی قرار می دهد. از سوی دیگر در شرایط متحول جامعه ایران بورژوازی صنعتی به گزینه دریاخته است که جمهوری اسلامی تنها نیروی سیاسی است که می تواند کلیت حاکمیت سرمایه را در برابر جنبش کارگری حفظ کرده و جریان کارگر ارزان و خاموش را که این بورژوازی به دلیل تکنیک ابتدایی تولید خود برای سودآوری به شدت به آن نیازمند است تضمین نماید. این واقعیت بورژوازی صنعتی را در جدال با جمهوری اسلامی وارد تردید کرده و سیاست این طبقه را تبدیل به سیاستی عمیقاً متزلزل، پاسیفیستی و فرمیستی می کند. واکنش جریان نهضت آزادی به عنوان سازمان مدافع ارمان های بورژوازی صنعتی به وقایع اخیر پلی تکنیک تنها نمونه ای از سیاست متزلزل و فرمیستی بورژوازی صنعتی در برابر جمهوری اسلامی است. نهضت آزادی به انتقاد ملایم از حاکمیت پرداخت در عین حال خطر دانشجویان چپ را نیز به بورژوازی بروکراتیک یادآوری کرد. در واقع دوری و نزدیکی همزمان به جمهوری اسلامی خصلت سیاسی بورژوازی صنعتی در ایران است. در سالهای اخیر تنها الترناتیو این بورژوازی برای جمهوری اسلامی حمله نظامی امریکا و متحدانش (قدرت های حاکم بر تجارت آزاد) بود اما از آنجا

که افق حمله امریکا با توجه به شکست فضااحت بار او در عراق کاملاً تاریک شده است اکنون بورژوازی صنعتی ترجیح می دهد با وجود مسائل عدیده در کنار بورژوازی بروکراتیک باقی مانده و به سهمی از ارزش اضافی حاصل از استئمار طبقه کارگر ایران قناعت کند بنابراین بازتولید سیاسی جمهوری اسلامی در بورژوازی صنعتی نیز امری خودبه خودی بوده و این قشر از سرمایه حامل هیچ اصل مترقی و انقلابی نیست.

۲ - خرده بورژوازی

لااقل در ۲۰ سال گذشته جمهوری اسلامی بازتولید سیاسی-ایدئولوژیک خود را در توده های به شدت متوهم خرده بورژوازی ایران مدیون رفت و برگشت سیاسی دو جناح اصلاح طلب و محافظه کار خود بوده است. خرده بورژوازی ایران اگرچه مانند طبقه کارگر از فقر، بیکاری و بی افقی ناشی از تعرض مداوم سرمایه رنج می برد اما غالباً هر بار به وعده های بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی امید بسته و ظرفیت های جنبشی خود را در کشاکش جناح های جمهوری اسلامی تحلیل می برد. گذشت نزدیک به دو سال از حاکمیت محافظه کاران کافی بود تا توهم خرده بورژوازی به سراب عدالت محافظه کاران از بین برود اما کاملاً محتمل است که این طبقه به بازگشت دوباره اصلاح طلبان امید ببندد قدر مسلم اینکه خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه قادر به کسب آگاهی طبقاتی مختص به خود نیست و همواره بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است. بیان گسترده این واقعیت که جناح های درونی جمهوری اسلامی در واقع باند های متخاصم بورژوازی بروکراتیک حاکم بر ایران هستند اگرچه می تواند در آگاهی بخشی به روشنفکران خرده بورژوا خاصه بدنه باقی مانده اصلاح طلبان در دانشگاه مفید باشد اما خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه زمانی از جمهوری اسلامی جدا خواهد شد که پراتیک عظیم طبقه کارگر حاکمیت سرمایه بر نیروی کار را با چالشی تعیین کننده مواجه کرده باشد بنابراین مادامی که طبقه کارگر خیزش انقلابی نهایی خود را آغاز نکرده است جمهوری اسلامی به بازتولید سیاسی-ایدئولوژیک خود در توده های

خرده بورژوازی ایران از طریق رفت و آمد جناح های درونی خود ادامه می دهد.

۳ - پرولتاریا

جمهوری اسلامی به عنوان دولت بورژوازی بروکراتیک ایران توانسته است در ۲۸ سال گذشته هژمونی سیاسی یا ایدئولوژیک خود را بر دیگر اقشار سرمایه و نیز بر خرده بورژوازی تأمین کند. در این سالها شکست انواع الترناتیو های راست در برابر این رژیم اپوزسیون راست را دچار بی افقی کامل کرده است همان گونه که نشان دادیم این بی افقی ناشی از ضعف تئوری یا پراتیک آنها نیست بلکه ریشه در هضم طبقات اجتماعی آنها در فورماسیون سیاسی-اقتصادی بورژوازی بروکراتیک ایران دارد در واقع جمهوری اسلامی توانسته است به گونه ای هژمونی سیاسی یا ایدئولوژیک بر اقشار غیر پرولتری جامعه دست یابد و اپوزسیون راست را از بدنه اجتماعی خود محروم کند با این حال جمهوری اسلامی همواره پرولتاریا را به عنوان یک طبقه حل ناشدنی در صورتبندی سیاسی-اقتصادی خود یافته است این دولت هیچ گاه نتوانسته جنبش کارگری را به لحاظ سیاسی یا ایدئولوژیک به انقیاد درآورد و مشخصاً به همین دلیل همواره سیاست سرکوب عریان را در برابر این طبقه در پیش گرفته است. خطی از سرکوب که از شکنجه و قتل اعضای شورای دهقانی خلق ترکمن در ماههای ابتدایی پس از انقلاب آغاز و تا سرکوب و دستگیری اعضای اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار در ماههای اخیر امتداد یافته سرتاسر تاریخ جمهوری اسلامی را به سیاهی کشیده است. این واقعیت جنبش کارگری را به چالش اصلی بورژوازی بروکراتیک حاکم در جمهوری اسلامی تبدیل کرده و الترناتیو پرولتری را به عنوان تنها الترناتیو پیگیر در برابر جمهوری اسلامی مطرح می کند. 

کارگری، او موضع صحیحی اتخاذ نکرده است. حتی پس از آن، در اوج مبارزات کارگران کارخانه های تحت اشغال کارگران برای ملی سازی با عملکردی اشتباه خواسته یا نا خواسته در جهت تضعیف توان و روحیه پیشگامان کارگری قدم بر داشته است.



چهارم دسامبر ۲۰۰۶ کارگران یکی از کارخانه های تحت اشغال بیانیه ای صادر کرده و در آن از تشکیل اتحادیه زردی متشکل از کارمندان اداری کارخانه خبر دادند. این اتحادیه که با هدف اجرای اهداف سرمایه داران، ایجاد تفرقه میان کارگران و تضعیف آنان تشکیل شده بود، از طرف «مارچلا ماسپرو»، یکی از رهبران «یو ان تی» که از اوضاع کارخانه در در دوره اشغال آن بی خبر بود، به رسمیت شناخته شد!! (یک نامه سرگشاده به اورلاندو چیرنو و مارچلا ماسپرو انتشار یافت). این اقدام رهبری «یو ان تی» درست بر خلاف وظیفه آن است که به جای آگاهی دادن و حمایت از کارگران در برابر اتحادیه های زرد، این اتحادیه ها را به رسمیت می شناسند. چنین اقدامی بهتر از ممانعت چاوز از ملی سازی بعضی کارخانه ها نیست. در حالیکه اتحادیه های زرد و حزب بورژوازی، پیشنهاد چاوز را تهدیدی برای استقلال اتحادیه های کارگری می دانند، در مقابل آن حمایت از اتحادیه های زرد به جای حضور در اتحاد چند میلیونی کارگری «پی اس یو» وی نه تنها اقدامی در راستای نقد مواضع چاوز

نقد مواضع «چی رینو» و «یو ان تی» در قبال «پی اس یو» وی» در ونزولا

کیومرث عادل

اخیراً ترجمه ای توسط صادق افروز، از مصاحبه با اورلاندو چی رینو از رهبران اتحادیه ملی کارگری ونزولا با عنوان «در ونزولا چه می گذرد» در سایت های از جمله دو بار در سرمقاله «سلام دمکرات» انتشار یافت. در ترجمه مذکور مواضعی از طرف «چیرنینو» مشهود است که می تواند در آینده به اتخاذ روشی سکتاریستی در قبال اتحادی ها کارگری و حزب سوسیالیست یکپارچه ونزولا منجر شود. در مقاله پیش رو سعی بر هشدار برای خطر احتمالی بر اثر موضع اتخاذی «یو ان تی» و چیرنینو» در مورد اتحاد های کارگری و حزب سوسیالیست یکپارچه ونزولا است.

گمراهی مواضع اتخاذی و اقدامات «چی رینو» در مواجهه با آنچه ممانعت چاوز از ملی سازی برخی کارخانه ها و یا برپایی اتحادیه ها و احزاب دولتی می خواند، با در نظر گرفتن پیشینه ای از عملکرد وی و رهبران «یو ان تی» در جنبش ملی سازی کارخانه ها، که از انحراف سکتاریستی او برخاسته، بر خواننده روشن تر خواهد شد.

«چی رینو» به درستی به نقد برخی اقدامات هوگو چاوز در زمینه ملی سازی کارخانه های تحت اشغال کارگران مثل تقسیم سرمایه داران به خوب و بد و تعلل در ملی سازی کارخانه های سرمایه داران می پردازد. اما اشاره نمی کند که قبل از آغاز جنبش ملی سازی، هنگامیکه هوگو چاوز تنها راه برای حل مسئله کارخانه های کم فعال و غیر فعال کنترل کارگری عنوان کرد چیرنو کجا بود و چه می کرد؟ او به عنوان رهبری یکی از جریانات کارگری ونزولا هیچگونه حمایت و اقدامی در راستای اظهارات چاوز انجام نداد! و خود را از صحنه سیاسی در آن مقطع کنار کشید. لازم به ذکر است که در روند این حرکت ها مانند کنترل کارگری بر تولید و توزیع در برخی کارخانه ها، علی رغم نقد های بعضاً به جا، در مقابل اقدامات در جنبش



جنگ داخلی در غزه را متوقف کنید

درگیری نیروهای فلسطینی در غزه، نتیجه مستقیم اشغال از سوی اسرائیل و تبدیل نوار غزه به محله ای کوچک برای سکونت اقلیت ها است. در شرایط زندان، گرسنگی، عدم امکان اشتغال و مسافرت و در نبود منابع حیاتی، مردم فلسطین به طور مداوم در معرض آزار و تهدید از سوی حملات و ترور های اسرائیل هستند.

"ال سی آر" (LCR) درگیری های برادر کشی بین نیرو های مسلح فلسطینی را محکوم می کند. دول غربی با اقداماتی چون: تحریم دولت فلسطینی در نتیجه پیروزی حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ و تحریم های کشنده مردم به بهانه در اقلیت بودن حماس، شرایط این فاجعه را محیا کردند.

اعلان انتخابات جدید شرایط بحرانی کنونی را تغییر نخواهد داد. "ال سی آر" نیروها را به پایان بخشیدن به ستیز برادر کشی دعوت می کند و طرح ارسال نیروهای بین المللی به غزه را رد می کند. زیرا این طرح تنها برای شکستن مقاومت فلسطینی ها است.

تنها راه فعلی خروج از بحران، برقراری حقوق اولیه فلسطینیان، آزادی فوری تمام زندانیان، آزادی سفر و اشتغال و پایان بمباران و ترور از سوی نیروهای اسرائیل است.

یک منظر ماندگار برای مردم فلسطین تنها از طریق خروج نیرو های اشغالی اسرائیلی و تخلیه خانه های اسرائیلی ها از خاک فلسطین است. "ال سی آر" خواستار دخالت اتحادیه اروپا، بخصوص فرانسه، برای پایان دادن به تجاوز اسرائیل و شروع همکاری صادقانه با دولت فلسطین است. به این ترتیب فرانسه و اتحادیه اروپا تمایل حقیقی خود برای پایان دادن به شرایط تراژیک در غزه و کرانه های غربی را نشان می دهند.

ترجمه: کیومرث عادل

در این مورد نیست، بلکه به همان اندازه و یا بیشتر می تواند مخرب باشد.

پنجم دسامبر، رهبری «سی سی یو دی ای»، نمایندگان خود را به رهبری «چی رینو» برای میانجیگری بین سرمایه گذاران و کارگران به کارخانه اشغال شده اعزام کرد. (یک نامه سرگشاده به اورلاندو چیرنو و مارچلا ماسپرو انتشار یافت). در شرایطی کارگران کارخانه مذکور از مدت ها قبل به تولید تحت کنترل کارگری مشغول بودند، ورود نمایندگان سرمایه داران با واسطه گری چی رینو و میانجیگری او کاری جز گمراه کردن افکار کارگران از مبارزه برای ملی سازی کارخانه انجام نمی داد. باز هم رفیق «چی رینو» در حالی که نقد هایی را به چاوز وارد می کند، در مقابل آن خواسته یا نا خواسته با چنین اقداماتی در راه تضعیف کارگران در جنبش ملی سازی کارخانه ها قدم بر می دارد.

در تظاهرات اخیر کارگرانی که خواهان ملی سازی کارخانه خود توسط دولت بودند هیچ کدام از رهبران «یو ان تی» شرکت نداشتند، جای خالی رهبران کارگری که ملی سازی کارخانه را هدف خود می دانند، در تظاهراتی با همین خواسته خالیست.

«چی رینو» و «یو ان تی» امروز در مقابل حزب سوسیالیستی قرار دارند که توسط دولت بورژوازی بر پا شده، اما اگر مواضع «یو ان تی» در آینده و در قبال حزب سوسیالیست یکپارچه و آنچه اتحادیه های دولتی می خواند همانند گذشته سکتاریستی باشد، نه تنها راه حلی صحیح برای نقد های خود ارائه نمی کند، بلکه خود نیز دچار اشتباه خواهد شد.

عمکرد رهبران «یو ان تی» خود عاری از اشتباه نیست، آن هم اشتباهاتی که خواسته یا نا خواسته می تواند در جهت تضعیف جنبش کارگری تاثیر گذار باشد. اما رهبران «یو ان تی» به جای قبول اشتباهات و تلاش برای جبران آنها در مسیری حرکت می کنند که منجر به ارتکاب اشتباهات دیگر و ایزوله شدن خود می شود؛ به جای شرکت در اتحادی میلیونی از کارگران در جهت پیشبرد جنبش ملی سازی کارخانه چنین اتحاد

هایی را دولتی می خوانند و حاضر به شرکت در آن و حضور در میان کارگران نیستند.

در مورد آنچه به نظر «چی رینو»، مخالفت با استقلال اتحادیه های کارگری از طرف هوگو چاوز و تشکیل اتحادیه های دولتی است؛ باید ذکر کرد که چاوز برای اتحادیه های کارگری دولتی تبلیغ نمی کند بلکه «یو ان تی» و دیگر جریان ها و رهبران کارگری را به مشارکت در جریان ساخت «پی اس یو وی» دعوت می کند. تا به امروز نزدیک به شش میلیون نفر کارگر، خانه دار و کشاورز برای عضویت در آن اقدام کرده اند. تشکیل «پی اس یو وی» در جهت تقویت جنبش کارگری برای ملی سازی کارخانه های اشغال شده است نه برپایی اتحادیه های ملی، موضع اتخاذی چی رینو تحت نام استقلال اتحادیه های کارگری دقیقاً همان موضع گردانندگان «سی تی وی» است که از کودتای سال ۲۰۰۲ علیه دولت چاوز حمایت کرده بودند. این واقعیت نشان می دهد که چطور سکتاریزم، رهبران چپ را به همسویی با عناصر راست خواهد کشاند.

رفیق «چی رینو» و رهبران «یو ان تی» در مقابل حزب سوسیالیست یکپارچه دولتی و اتحاد کارگری که آنرا دولتی میدانند سه راه پیش رو دارند:

۱- شرکت بدون قید و شرط با تمام توان «یو ان تی» در این اتحادیه ها.

با نقد های کنونی «چرنینو» این موضع غیر محتمل است و حتی در صورت اتخاذ آن، با توجه به نگاه نادرست وی به اتحاد کارگری که آنرا دولتی می داند، خواهد بود. در صورت پذیرش این راه، تنها نیروی «یو ان تی» بدون قید و شرط در اختیار دولت رفرمیست قرار خواهند داد.

۲- شرکت نکردن در این اتحاد ها و منع کارگران از حضور در آن.

مواضع فعلی «چی رینو» در آینده می تواند در قبال این موضوع به چنین اقدامات سکتاریستی منجر شود و راه حضور در میان میلیون ها کارگر و دهقان و حتی افشای رفرمیسمی که به آن

منتقد هستند را بر خود مسدود خواهند کرد. چنین موضعی در مقابل نقد هایی که برخی به درستی به چاوز وارد می شود (برخی، زیرا بسیاری از نقد ها ناشی از توهم به چاوز هستند) نه تنها افشا گرانه و به سود کارگران نخواهد بود، بلکه به انزوی «یو ان تی» خواهد انجامید.

۳- شرکت مشروط به حق گرایش، آزادی بیان و دموکراسی درونی اتحادیه و حزب که می تواند صحیح ترین موضع اتخاذی «چی رینو» و «یو ان تی» باشد. به این ترتیب از حضور در میان اتحادی از چند میلیون کارگر و امکان بیان نظرات و مبارزه با رفرمیسم محروم نخواهد شد و اصولی ترین روش برای مقابله انحراف احتمالی در «یو ان تی» خواهد بود.

با تفاسیر بالا و ذکر این نکته که «یو سی سی یو آر ای» (جریانی در داخل یو ان تی به رهبری چیرنو) می تواند در جهت ملی سازی کارخانه و آنچه هوگو چاوز به عنوان کارخانه های سوسیالیستی یاد می کند نقش مهمی در رهبری کارگران ایفا کند، عدم شرکت در اتحادی چند میلیونی از کارگران، متهم کردن آن بدون حضور در میان آنها نیز برخوردی سکتاریستی با موج ملی سازی کارخانه های تحت اشغال کارگران در ونزولا است.

«چی رینو» باید به صورت مشروط در چنین اتحاد هایی شرکت کرده، از منزوی شدن یکی از جریان های کارگری ونزولا (یو ان تی) جلوگیری کند و رفرمیسمی که به وجود آن نقد دارد را افشا و به کارگران حاضر در آن در مسیر ملی سازی کارخانه ها کمک کند.



متکی بر مصاحباتی با کارگران پیشرو در ونزولا؛ برگرفته از سایت marxist.com
تیر ۱۳۸۶



فعالیت‌های دفاعی



بیانیه‌ی دانشجویان و فعالین چپ

در محکومیت موج جدید بازداشت دانشجویان

طی چند روز اخیر شاهد بازداشت تعداد زیادی از دانشجویان به بهانه‌های مختلفی چون اعتراض به ادامه‌ی بازداشت دانشجویان پلی تکنیکی بوده ایم. این در حالی است که دوستان و رفقای پلی تکنیکی ما نزدیک به دو ماه است که در زندان به سر می‌برند. احضار گسترده‌ی دانشجویان به کمیته‌های انضباطی، تعلیق تحصیلی تعداد زیادی از دانشجویان، توقیف نشریات دانشجویی، تعطیلی نهادهای دانشجویی (کانون‌های فرهنگی، انجمن‌های اسلامی و شوراهای صنفی) کنترل پوشش دختران دانشجو، مانور سیاسی و قدم به قدم طرح انقلاب فرهنگی دوم، ستاره دار کردن دانشجویان برای ممانعت از ادامه‌ی تحصیل، بازنشسته (اخراج) اساتید دانشگاه و طرح سهمیه بندی جنسیتی برای تضییع حقوق دختران دانشجو از جمله اقدامات سرکوبگرانه‌ی حکومت اسلامی در قبال جنبش دانشجویی در ماه‌های اخیر بوده است.

برخوردهای جدید نشانه‌ی عزم جدی حاکمیت برای گسترش دامنه‌ی سرکوب اجتماعی است. اعمال محدودیت شدید برای پوشش زنان تحت عنوان طرح امنیت اجتماعی، صدور احکام سنگین

برای فعالین جنبش زنان و اعمال محدودیت برای NGO های فعال در زمینه‌ی حقوق زنان تنها گوشه‌ای از برخوردهای حاکمیت با جنبش زنان است. در حالی که کارگران از بدیهی ترین حق خود یعنی حق ایجاد تشکل مستقل محروم شده‌اند، حداقل دستمزد برای سال ۸۶ به مراتب پائین تر از خط فقر تعیین شده و قراردادهای موقت و اخراج گسترده‌ی کارگران فشار شدیدی به آن‌ها وارد کرده است، فعالین جنبش کارگری تنها به دلیل برگزاری مستقل روز جهانی کارگر به زندان می‌افتند. در حالی که حقوق بدیهی و اولیه‌ای چون حق خودگردانی و استفاده از زبان محلی در مدارس و ادارات برای اقوام مختلف به رسمیت شناخته نمی‌شود شاهد برخورد با فعالینی هستیم که برای به دست آوردن این حقوق مبارزه می‌کنند.



هنوز هم مجازات غیر انسانی سنگسار و اعدام اجرا می‌شود و حکومت اسلامی با صدور حکم اعدام - برای کسانی که اراذل و اوباش می‌خوانند- قصد اشاعه‌ی جو رعب و وحشت در جامعه را دارد. همه‌ی این‌ها در شرایطی رخ می‌دهند که حکومت اسلامی با بحران‌های گسترده‌ی داخلی و خارجی مواجه است. احتمال گسترش تحریم‌های اقتصادی، طرح سهمیه بندی بنزین و نرخ بالای تورم تنها گوشه‌ای از این بحران‌هاست. در چنین شرایطی شیوه‌ی برخورد با مساله‌ی گسترش دامنه‌ی سرکوب اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ما حاکمان را به دوراندیشی دعوت نمی‌کنیم چرا که به حکم ضرورت‌های تاریخی و اراده‌ی تمام مردم آزادیخواه مدت‌هاست که دوره‌ی چنین انتقادات یا پند و اندرزهای مشفقانه‌ای گذشته است. همچنین صریحاً نسبت به تلاش باندها و جناح‌های درونی حکومت اسلامی برای استفاده از پیشروی جسورانه‌ی جنبش دانشجویی به عنوان سوخت عروج

مجددشان هشدار می‌دهیم. دوستان و رفقای دانشجو را به جای برخوردهای سطحی، احساسی و شعارگونه با گسترش سرکوب به تشکل‌یابی، اتحاد عمل، برنامه ریزی برای گسترش پایگاه اجتماعی و تلاش برای اتحاد با سایر جنبش‌های اجتماعی فرا می‌خوانیم.

ما برگزاری تجمع، تحصن، تظاهرات و اعتصاب را حق بدیهی هر انسانی می‌دانیم، لذا ضمن انتشار لیستی از دانشجویان خواستار آزادی بی قید و شرط همه‌ی آن‌ها هستیم.

جمعی از دانشجویان و فعالین چپ:
چپ کارگری دانشگاه‌های تهران
دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک
نشریه‌ی میلیتانت
هینت تحریریه سایت سلام دموکرات

۲۲/۴/۱۳۸۶



لیست دانشجویان زندانی:

- ۱- مرتضی اصلاحچی ۲- عبدالله مومنی ۳- بهاره هدایت ۴- علی وفقی
- ۵- حنیف یزدانی ۶- مهدی عربشاهی
- ۷- محمد هاشمی ۸- علی نیکونسبتی
- ۹- عباس حکیم زاده ۱۰- کیوان انصاری ۱۱- علی صابری ۱۲- پویان محمودیان ۱۳- احسان منصوری ۱۴- احمد قصابان ۱۵- مجید توکلی ۱۶- مجید شیخ پور ۱۷- مقداد خلیل پور
- ۱۸- بهرام فیاضی ۱۹- مجتبی بیات
- ۲۰- مسعود حبیبی ۲۱- آرش خاندل
- ۲۲- اشکان غیا ثوند ۲۳- سعید حسین نیا ۲۴- امیرحسین مهرزاده ۲۵- حبیب حاج حیدری ۲۶- امیر یعقوب علی



بحث آزاد



در بخش کامنت وبلاگ «میلیتانت»، بحث‌های بسیار جالبی در جریان است. ما یک مورد از آنها را انتخاب کرده و در این شماره از نشریه انتشار می‌دهیم. این بحث از طرف رفیق خرده‌مند، در جواب به بحث رفیق بامداد در مورد مقاله: سخنی با دوستان «مائوئیست» نوشته اراده خرده‌مند (مندرج در میلیتانت شماره ۳)

رفیق گرامی
برخی نکات برشمرده مورد اشاره تو منطقی است. اما اشاره تو به بی اعتقادی به انیسم و انیسم‌ها، ظاهراً معنایی بیش از معنای لغوی آن در بر ندارد.
شرکت مائوئیست‌ها در قدرت سیاسی در نپال مسئله‌ای است که در حوزه تاکتیک مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و به اعتقاد من آن تاکتیک در جهت منافع و مطالبات مورد نیاز پروسه مبارزات کارگران و زحمتکشان نپال نیست. در واقع جای حضور یک نیروی رادیکال کارگری در نپال خالی است و نتیجه کنونی خود محصول همان کمبود حضور و نقش فعال و سازمانده رادیکال کارگری است.

بامداد م.
۳ تیر ۱۳۸۶

در باره «ایسم» ها

اراده خرده‌مند

رفیق عزیز بامداد م.
با تشکر از کامنت شما

بله حق با شماست در واقع توضیح من در آن مقاله معنای «لغوی» ایسم‌ها را نشان می‌دهد. همانطور که اشاره شد من نیز خود را «مارکسیست انقلابی» می‌نامم. منظور من در مقاله این بود که اما از این واژه و سایر ایسم‌ها نباید یک

کیتی کلارک/ هری کوهن/ جرمی کوربین/ آن کرایر/ دای دیویس/ جانیت دی/ اندرو دیزمور/ دیوید درو/ مارک درکان/ بیل ادینگتون/ نایجل اونز/ اندرو جورج/ نیل جرارد/ اینن گیسون/ مایک هنکاک/ پوئل هولمز/ کلوین هاپکینز/ لیندا ریوردن/ باب راس/ الن سیمپسون/ رودی ویز/ رابرت ن. منورینگ

یادداشت:

مطرح کردن مسئله‌ی مبارزات کارگران ایران و اقدامات رژیم بر علیه آنان در پروتوکول‌های پارلمان بریتانیا یکی از روش‌های رساندن صدای این کارگران به گوش کارگران بریتانیا و افکار عمومی آن کشور می‌باشد. ما در آینده با آقای مکدونال همکاری خواهیم کرد تا مسایل دیگر جنبش کارگری، جمله بازداشت اخیر منصور اسالو، به گوش پارلمان‌تاریست‌های بریتانیا برسد. ما شما را در مورد این و دیگر اقدامات خود با خبر نگه خواهیم داشت.

شبکه همبستگی کارگری

۱۶ ژوئیه ۲۰۰۷

۲۵ تیر ۱۳۸۶

* پس از اینکه جان مکدونال در تاریخ ۲۴ ژانویه ۲۰۰۶ (۴ بهمن ۱۳۸۵) طی قطعنامه‌ای با عنوان «زندانی شدن رهبر اتحادیه صنفی در ایران» (EDM ۱۴۷۲) را برای دفاع از منصور اسالو در پارلمان بریتانیا طرح کرد، با پشتیبانی پنج‌ه‌ای و یک نفر از اعضای آن مجلس مواجه شد. سپس او در تاریخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۶ (۲۴ بهمن ۱۳۸۵) قطعنامه‌ی دیگری را با عنوان «اختناق بر علیه رانندگان اتوبوس تهران و خانواده‌هایشان» (EDM ۱۶۲۸) را طرح کرد پشتیبانی‌ی چهل و سه نفر از اعضای پارلمان را جلب کرد. پس از بازداشت مجدد آقای اسالو از سوی لباس شخصی‌ها، آقای مکدونال در تاریخ ۳۰ نوامبر ۲۰۰۶ (۹ آذر ۱۳۸۵) قطعنامه‌ی جدیدی را با عنوان «برخورد با منصور اسالو و رانندگان اتوبوس تهران» (EDM ۳۷۲) را طرح کرد که تا به حال پشتیبانی‌ی بیست و سه نفر از اعضای پارلمان را جلب کرده است.



قطعنامه نمایندگان چپ‌گرای پارلمان بریتانیا علیه اختناق بر علیه فعالین کارگری ایران

۴ ژوئیه ۲۰۰۷ (۱۳ تیر ۱۳۸۶) جان مکدونال، نماینده چپ‌گرایی پارلمان بریتانیا؛ با در نظر گرفتن افزایش اختناق در ایران و وضعیت وخیم محمود صالحی در زندان، قطعنامه‌ی با عنوان «اختناق بر علیه فعالین کارگری در ایران» (EDM ۱۸۴۶)* را در پارلمان طرح کرد - که تا به حال ۳۳ نفر از نمایندگان آن را امضاء کرده‌اند. متن این قطعنامه به این ترتیب بود:



این مجلس:

با نگرانی فراوان در نظر دارد که اختناق بر علیه فعالین کارگری‌ای که کوشش می‌نمایند تا اتحادیه‌های صنفی‌ی مستقل احیاء کنند؛ همچنین در نظر دارد که محمود صالحی، رهبر اتحادیه خبازان در سقز (در کردستان ایران)، نه فقط که به خاطر فعالیت‌های صنفی خود زندانی شده است، بلکه، با وجود اینکه تنها یک کلیه دارد، از درمان پزشکی حیاتی محروم می‌باشد؛ از حکومت ایران تقاضای اکید می‌کند که آقای صالحی را آزاد کرده و حکم دادگاه او که به خاطر فعالیت‌های صنفی وی صادر شده را لغو کرده؛ و حکومت بریتانیا را فرا می‌خواند که بر حکومت ایران فشار وارد کند که حقوق اتحادیه‌های صنفی و مقوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار را رعایت کند.

جان مکدونال/ دیوید اندرسون/ پیتر باتملی/ ریچارد بردن/ کالین برگون/ وینسنت کیبل/ رانی کمبل/ مارتین کیتون/

اصول جاودانه و فراطبقاتی ساخت و جدل را به اسم ها کشاند. به زعم من جدل باید بر سر مفاهیم و موضع گیری های طبقاتی باشد. در اینجا می خواهم کمی در مورد منظورم بیشتر توضیح دهم.

در درون جنبش متشکل کارگری یعنی در درون سازمان های و احزاب بین المللی کارگری در طول تاریخ اختلافات و انشقاقات به وقوع پیوسته و افراد انقلابی را بر سر دو راهی قرار داده است. و هر یک از این انشعابات که پایه مادی داشته؛ توسط "ایسم"ی نام گذاری شده تا این قطب بندی را روشن نماید.

برای نمونه در درون بین الملل اول در مورد ایده ی "تسخیر قدرت سیاسی" توسط پروتلاریا در کنگره لاهه ۱۸۷۲، اختلافی میان طرفداران مارکس با طرفداران باکونین بوجود آمد. این موضع با مخالفت شدید «باکونین»، رهبر گرایش آنارشیزم ها در درون بین الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی ئی که از بدو الحاق آنارشیزم ها به بین الملل (۱۸۶۹) بروز کرد، پیرامون مسأله سازماندهی بین الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «اتوریته»ی «شورای عمومی» (رهبری بین الملل) را زیر سؤال می برد.

او تمایل داشت که بین الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن های سرّی» و «انجمن»هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده بورژوازی تحت «مبارزه» با «اتوریته» و «مرکزیت»، می خواست رهبریت خود را بر بین الملل تحمیل کند. کنگره ی لاهه شیوه های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را تقویت کرد. در اینجا انشقاقی صورت گرفت. طرفداران اعتقادات باکونین خود را "آنارشیزم" نامیدند و طرفداران مارکس خود را "مارکسیست". در این قطب بندی مدافعان جهان بینی طبقه کارگر در جناح مارکسیست ها قرار گرفتند. ما به عنوان مدافعان کارگران اگر آنجا می بودیم بایستی در جبهه مارکس قرار می گرفتیم و خود را "مارکسیست" می نامیدیم.

در بین الملل دوم نیز همانند بین الملل اول از درون دچار انحراف های خرده

بورژوازی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف ها به شکل نظریات «تجدیدنظرطلبانه» (رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر کرد. در سال ۱۹۰۴، کنگره آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد اینگونه عقاید از زمان برگزاری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسأله احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد.

در این کنگره، به دنبال بحث ها و جدل های بسیار جدی و عمیقی، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که "باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، وظیفه جنبش کارگری اینست که خاتمه جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده ها در جهت سرنگونی دولت های سرمایه داری بکار برد". این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «مارکسیسم انقلابی» و «رفرمیسم» را آشکار می کرد،

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب های بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان به جای بسیج پایه های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت های سرمایه داری، حمایت کامل خود را از دولت شان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت ها برآمدند! در مقطع نیز انقلابیون بر سر دوراهی قرار گرفتند و میان مارکسیسم و رفرمیسم (کائوتسکیسم) را می باید یکی را انتخاب می کردند. ما به عنوان مدافعان کارگران اگر آنجا می بودیم بایستی در جبهه لنین و بر علیه کائوتسکی قرار می گرفتیم و خود را "لنینیست" می نامیدیم.

در بین الملل سوم نیز پس از مرگ لنین، اختلاف های درونی حزب کمونیست شوروی در مورد بسیاری مسائل به کمینترن کشانده شد. اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی (تروتسکیست ها) بحث هایی پیرامون تز «سوسیالیزم در یک کشور»، کمیته وحدت اتحادیه کارگری روس- بریتانیایی، استراتژی و تاکتیک در انقلاب ۲۷- ۱۹۲۵ چین دامن

زدند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از کمیته اجرایی کمینترن به علت مخالفتش با سیاست های رهبری کمینترن، توسط استالین و طرفداران اش، اخراج شد. کنگره ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸ سیاست «چپ روی» معروف به «دوره ی سوم» را اعمال کرد. طبق این سیاست سوسیال دمکراسی در اروپا به عنوان «سوسیالیزم فاشیزم» شناخته شده و هر نوع همکاری و اتحاد عمل با آن محکوم گشت. این سیاست منجر به تقویت فاشیزم در آلمان گشت.

رهبران کمینترن پس از این سیاست فاجعه آمیز، یک چرخش به راست کرده و در سال ۱۹۳۳ وحدت با حزب های سوسیالیست را به کمونیست ها توصیه کرد.

کنگره هفتم، و آخرین کنگره کمینترن در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. در این کنگره «دیمتریوف» سیاست «جبهه خلق» را معرفی کرد. طبق این سیاست «راست روانه»، ائتلاف طبقاتی بین بورژوازی و کارگران در مقابل فاشیزم جایز شمرده شد. این سیاست منجر به شکست انقلاب در اسپانیا و فرانسه شد و طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرد. قرارداد شوروی- آلمان، ۱۹۳۹، منی بر عدم تهاجم علیه یکدیگر، منجر به سیاست امتناع از موضع گیری علیه فاشیزم شد. سران شوروی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جنگ بین امپریالیست ها و فاشیزم ها را یک جنگ «غیر عادلانه» ارزیابی کرد! تنها پس از حمله نظامی فاشیزم به شوروی، ژوئن ۱۹۴۱، شوروی مخالف فاشیزم شد و وارد ائتلاف با نیروهای متفقین علیه تهاجم نازیسم گشت.

کمینترن در سال ۱۹۴۳، به عنوان هدیه ئی به سران کشورهای امپریالیستی، رسماً منحل گشت. ما به عنوان مدافعان کارگران اگر آنجا می بودیم بایستی در جبهه تروتسکی در مقابل استالین قرار می گرفتیم. و خود را "تروتسکیست" می نامیدیم.

بنابر این ما ضمن اینکه وارد جدل ها بر سر ایسم ها نمی شویم در عین حال موضع طبقاتی خود را در سطح بین المللی در مقابل انحرافات روشن می کنیم.



نقدی از میان وبلاگ ها

ملاحظات بر مقاله تشکل

های مستقل کارگری

پریسا نصرآبادی

مندرج در وبلاگ چپ کارگری

عابر سرخ

نکاتی در بحث «تشکل های مستقل کارگری» پریسا گرامی توجه مرا بیشتر به خود جلب کرد و مواردی که ملاحظاتی به آنها داشتم را به شرح زیر توضیح میدهم.

پریسا می نویسد:

«کارگران در می یابند که تشکل های توده ای و مستقل کارگری، نه ظرفی برای همکاری طبقاتی که جایگاه مشخصی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی و رویارویی طبقه کارگر و سرمایه داران است.»

نظر شما کاملاً درست است، بخصوص وقتی جنبه ضد سرمایه دارانه این تشکلات در پاراگراف بعدی برجسته میشود. من به طور کلی با این بحث موافقم که چنین تشکلاتی میبایست ظرف مبارزه طبقاتی باشند و نه ظرف آشتی و همکاری طبقاتی. اما مسئله بر سر این است که چگونه میتوان از ورود ایدئولوژی بورژوازی به درون تشکلات مستقل کارگری جلوگیری کرد. این همانچیزی است که میتواند چنین ظرفی را به مکان آشتی طبقاتی تبدیل کند.

پرسش این است که آیا مفهوم استقلال طبقاتی یک تشکلات کارگری تنها در عدم حضور فیزیکی عناصر وابسته به دولت و کارفرما در چنین تشکلاتی است؟ آیا برای سرمایه داری حاکم دشوار است که بدون چنین حضوری، با نفوذ رفرمیسم به درون چنین تشکلاتی، همان نیازی را برآورده کند که قصد برآورده کردن آن با حضور فیزیکی را داشته است؟ در نتیجه، به نظر من حفظ استقلال طبقاتی نیازمند مسلح شدن به «آگاهی طبقاتی» است. رابطه کسب آگاهی طبقاتی و طی آن رسیدن به درک احیا تشکلات مستقل طبقاتی موضوعی است که بیش از هر چیز اهمیت پیدا میکند.

در گذشته یا شاید اکنون نیز دیدگاه ها و گرایشاتی وجود داشتند و دارند که احیا

تشکلات کارگری را منوط به رشد درجه معینی از دموکراسی در جامعه میدانند. مثلاً در این رابطه دیدگاهی سانتریستی چنین میگوید:

«این نکته قاعد تا مورد انکار هیچکس نیست که وجود تشکلهای کارگری تنها در صورت وجود درجه ای از آزادیهای دموکراتیک امکانپذیر است و تشکل پایدار، لازمه اش نظام سیاسی پایداری است که به درجه ای دموکراتیک باشد.» *

در این رابطه رفیق پریسا به درستی میگوید:

«و روشن است که باید عزم ایجاد تشکل های مستقل کارگری را در همین فضای بسته و به موازات سرکوب های گسترده داشت و نمی توان آن را موقوف به فضای گل و بلبلی نمود که تنها در تخیل می گنجد.»

من هم این نظر را قبول دارم زیرا در هر حال نبود درجه ای از آزادیهای دموکراتیک نیز خود موضوع مبارزه را افزایش میدهد و نمیتوان منتظر ماند تا ابتدا این دموکراسی مستقر شود بعد تشکلات شکل بگیرند. حتی برای استقرار درجه ای از دموکراسی باید مبارزه کرد و این مبارزه بدون تشکل دستاوردی نخواهد داشت.

رفیق پریسا میگوید:

«روشن است که تشکل مستقل کارگری در شرایط فعلی، تشکلی است که از دولت، قوانین و نهاد های آن در هر شکل و شمایل کاملاً مجزا و استقلال یافته است و تکیه گاه و اهرم فشار آن نیروی مادی کارگران است و در وضعیت کنونی که ضد انسانی ترین و استثمارگری ترین شرایط زیست بر هستی کارگران تحمیل شده است و سرکوب به انحاء مختلف (عمومی و اختصاصی طبقه کارگر) بر کارگران باز می شود، بی گمان این تشکل های مستقل کارگری هستند که به مثابه دستهای جنبش کارگری عمل نموده و گلوئی سرمایه داری را برای احقاق حقوق بدیهی و بدوی و دستیابی به خواست های آنی کارگران می فشارند»

رفیق پریسا به درستی تشکل های مستقل کارگری را "دستهای جنبش کارگری" برای احقاق حقوق بدیهی و بدوی و دستیابی به خواست های «آنی» کارگران در فشار دادن گلوئی سرمایه داری توصیف میکند. اما تجربه تا کنونی جنبش های کارگری در سطح جهانی

نشان داده است که در شرایط خاص و احساس خفگی، سرمایه داری به ناچار گام های به عقب رفته و پاسخ های مثبتی به خواست های آنی کارگران میدهد. بدیهی است کارگران پس از کسب امتیازاتی، همزمان اعتماد به نفس کسب کرده و حتی گاهی تا مرحله چرخش توازن قوا به نفع کل جنبش کارگری، پیشروی میکنند. مسئله اما بر سر این است که تشکلات مستقل کارگری از چه مکانیسمی استفاده میکنند که تنها در حد فشار دادن گلوئی سرمایه داری برای کسب خواست های «آنی» و توقف در حد کسب امتیازات طبقاتی قرار نگیرند. اگر فقط چنین باشد، در اینصورت این تشکلات هرچند مستقل از حضور نیروهای دولتی و کارفرمایان و نهادهای دولتی در خود هستند اما مستقل از حاکمیت ایدئولوژی بورژوازی و نفوذ رفرمیسم توسط این ایدئولوژی نیستند زیرا که مبارزاتشان از سطح کسب امتیازات طبقاتی فراتر نرفته است؛ حال آنکه موضوع اساسی جنبش کارگری لغو سیستم امتیازات طبقاتی است.

وقتی که «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است» و وقتی طبقه حاکم طبقه سرمایه داری است بنابراین مبارزه با حاکمیت این ایدئولوژی، یعنی مبارزه با سرمایه داری میبایست لزوماً از طریق تشکیلاتی رهبری شود که به تئوری انقلابی مسلح شده باشند، تشکلی که بتواند مغزی برای دست های فشار دهنده گلوئی سرمایه داری باشد و با اتکا به آن در تقابل با سرمایه داری قرار گیرند. تنها عنصر مانع نفوذ رفرمیسم در یک تشکیلات کارگری عنصر تئوری انقلابی است و این چیزی است که در تشکلات مستقل کارگری شرط اصلی تشکل یابی نیست.

تئوری انقلابی همان پراتیک روزمره نیست. پراتیک انقلابی تئوریزه شده است. وجه «انقلابی» تئوری جنبه ترکیب تئوری با عمل انقلابی است. آگاهی سوسیالیستی است که با پراتیک ضد سرمایه داری ترکیب شده است. تئوری انقلابی دانش مارکسیستی است که لزوماً شرط تشکل یابی مستقل توده های کارگر نیست. کارگران میتوانند و لازم است حتی بدون چنین دانشی تشکلات مستقل خود را احیا کنند اما مسلح نبودن به این دانش امکان نفوذ ایدئولوژی حاکم در تشکلات مستقل را ایجاد کرده و

پیش‌تاز انقلابی مدت زیادی در مقابل یورش ایدئولوژی بورژوازی دوام آورده و به ظرف همکاری طبقاتی تبدیل نشود. واقعاً مسئله اساسی این است که چگونه یک تشکل مستقل میتواند در مقابل ایدئولوژی بورژوازی دوام آورده و آغشته به رفرمیسم نشود. پاسخ تا کنونی این است که پیشروان اخص طبقه کارگر، یعنی پیشروان مارکسیست انقلابی، با دخالت گری خود در اینگونه تشکلات تلاش میکنند مانع نفوذ رفرمیسم شوند اما این موضوع خود مستلزم متشکل شدن این پیشروان است.



می بینیم که رشد جنبش کارگری در ایران همچنان در حد نطفه ای آن باقی مانده است. هرچند ممکن است پیش از هر تشکل یابی فرصت ایجاد شورا ها از طریق قیام های عمومی و اعتصابات سراسری فراهم شود اما آنچه که باید نقشه مند پیش رود، اکنون و بی وقفه، دو وظیفه تشکل یابی برای توده های کارگر به طور اعم و پیشروان مارکسیست انقلابی کارگران به طور اخص است. هرچند اگر هم اینک تشکلی مستقل پا بگیرد ناچار است ضمناً از احزاب مدعی موجود نیز مستقل باشد اما این تشکلات در یک همبستگی با حزب واقعی که خود آن را بسازند میتوانند به صورت مکمل یکدیگر به ظرف های مبارزه طبقاتی علیه نظام طبقاتی تبدیل شوند.

۳۱ تیر ۱۳۸۶

* (ایرج آذرین؛ دو معضل تشکلهای کارگری ایران: نا پایداری و نفوذ جریانات سیاسی. بارو؛ ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری (شماره ۱۰ و ۱۱))

تئوری انقلابی مسلح شده اند و در نتیجه دارای افق سوسیالیستی برای برون رفت از چارچوب نظام موجود میباشند. آنها هدف فوری خود را نابودی سیادت سرمایه داری میدانند و در حد مطالبات آنی و روزمره متوقف نمیشوند. هرچند تشکلات مستقل کارگری میتوانند و باید محلی برای فعالیت این پیشروان باشد اما تشکلات آنها تشکل اخص طبقه کارگر و به این اعتبار ستون فقرات تشکلات کارگری است. این تشکلات حزب پیش‌تاز انقلابی طبقه کارگر است که چون به تئوری مسلح است در نتیجه وسیله مناسبی برای جلوگیری از نفوذ رفرمیسم در درون خود خواهد داشت. دقیقاً چنین ظرفی است که میتواند مبارزات پراکنده و بی افق سایر تشکلات مستقل کارگری را دارای افق و مترکم کند.



این موضوعی بود که رفیق «سوسیالیست مبارز» در بحث خودش در وبلاگ پرچم سرخ به آن اشاره کرده و به بحث رفیق پریسا به عنوان تکمیل کننده آن رفرنس داده بود. به نظر من نیز این دو بحث مکمل یکدیگرند و من سعی کردم در جهت تکمیل هر دوی آنها به مثابه نیازهای متقابل در نبرد علیه سرمایه داری با افق سوسیالیستی اشاره کنم.

متأسفانه تا کنون طبقه کارگر ایران نتوانسته به تشکل اخص خود یعنی حزب پیش‌تاز انقلابی برسد همانطور که نتوانسته به تشکلات توده ای مستقل خود برسد. هیچکدام از این تشکلات مقدمه ای بر دیگری نیست. طبقه کارگر و پیشروان آن از هر جا که آماده شوند میتوانند نسبت به احیا انواع آن اقدام کنند. اما این مسلم است که طبقه کارگر نمیتواند تشکل مستقلی بر پا دارد و بدون حضور تشکل اخص خود یعنی حزب

زمینه چرخش این تشکلات به رفرمیسم را فراهم میکند. تشکلات مستقل کارگری از نقطه رسیدن به مطالبات آنی و روزمره عزیمت کرده و معلوم نیست که در همین نقطه متوقف شوند و یا از این فراتر رفته و انهدام کل چارچوب سرمایه داری را هدف قرار دهند. این مسئله به حضور پارترهای دیگری بستگی دارد. آنچه که مسلم است این است که توده های کارگران از روی مبارزات روزمره به نتیجه احیا تشکل های مستقل خود می رسند اما این تشکلات چنانچه نتواند به برنامه و تئوری انقلابی مسلح شود خود دقیقاً ادامه همان مبارزات روزمره و خودبخودی استاین نوع تشکلات فی نفسه دارای توان و قدرت از هم پاشی نظام سرمایه داری میباشند اما از روی چنین نتیجه ای به تشکل یابی نمیرسند و در نتیجه احیا تشکل مستقل کارگری به خودی خود به معنی نابودی یا شکست سیاسی سرمایه داری نیست. این نوع تشکلات با افق عبور از چارچوب نظام موجود شکل نمی گیرند هرچند بنا به تغییر شرایط و توازن قوا که خود عامل آن هستند و همچنین پارتر تعیین کننده آگاهی سوسیالیستی، به چنین افقی خواهند رسید. تشکلات مستقل توده های کارگر لزوماً انقلابی نیستند و به همین دلیل اعضای این تشکلات نیز الزاماً انقلابی نیستند هرچند خود از پیشروان طبقه کارگر باشند. در نتیجه مخاطبین احیای تشکلات مستقل توده های کارگری همان توده های کارگر و در گام نخست پیشروان آنها هستند. چنانچه این نوع تشکلات کارگری بتوانند ضمناً به تشکلات انقلابی طبقه کارگر تبدیل شوند آنگاه خواهند توانست به ظرفی "برای پیشبرد مبارزه طبقاتی و رویارویی طبقه کارگر و سرمایه داران" تبدیل شوند. تشکل های توده ای کارگری هرچند مبارزات خود را در ظرفی که در آن متشکل شده اند شکل می دهند، هرچند این مبارزات میتواند مبارزات ضد سرمایه داری هم باشد اما مبارزات متشکل و حتی ضد سرمایه داری آنها بدون افق سوسیالیستی نمیتواند ظرف مبارزاتی آنها را برای همیشه از تبدیل شدن به ظرف همکاری طبقاتی مصون نگاه دارد. چیزی باید مانع این عمل شود و آنهم تئوری انقلابی است.

اما کارگران پیشروان اخص و انقلابی نیز دارند. آنها کسانی هستند که نقداً به

اعتصاب غذا

پاسیفیسم بدیل مبارزه انقلابی نیست

عابر سرخ

از وبلاگ جیب کارگری

مطلب دوست گرامی «نیما صداقت» در دفاع از اعتصاب غذا برای حمایت از محمود صالحی نه تنها ربطی به حمایت از محمود صالحی نداشت بلکه کمترین ربطی به مبارزه فعال فعالین کارگری و سیاسی در دفاع از جان فعال کارگری در بند، محمود صالحی هم نداشت.

مطالب دوست گرامی نیما صداقت تنها توضیح پاسیفیسم کمینه دفاع از محمود صالحی و کل طیف منفعل داخل و خارج کشور است و نه توضیحی بر فعالیت های آنان.

من نمیدانم چه کسانی نام اعتصاب غذا را روزه سیاسی گذاشته اند و نیازی هم ندارم که بدانم زیرا که نقد من به اعتصاب غذا به دلیل تشابه با اختلاف آن با روزه سیاسی نیست. هرچند میتوان با جرات گفت کسانی که نام روزه سیاسی بر این اعتصاب غذا گذاشته اند کافی است جنبه "روزه گیری" آن مرتفع شود تا حتی خودشان هم با این حرکت هماهنگ شوند. زیرا که در واقع آنها نیز منفعل و بدون ابتکار عمل اند.

نقد من به این سبک فعالیت شبیه مائونیستی و گاندی مسلکانه این است که عده ای با نام فعال کارگری و سیاسی در ایران و خارج کشور با ادعاهای پرطمتراف در دفاع از کارگران زندانی، چرا به جای تحرک در خور فعالیت کارگری و انقلابی می خواهند در یک گوشه گرسنگی تحمل کنند تا همگان بفهمند "هم طبقه ایشان" در بند است؟! آیا این است تمام ابتکار عمل فعالینی با این همه ادعا برای نشان دادن در بند بودن فعالین کارگری؟

«نیما صداقت» برای اثبات حقانیت اعتصاب غذا در حمایت از «محمود صالحی» مرتب مبارزات این فعال کارگری را توضیح میدهد. مبارزاتی که در آن اعتصاب غذا نیست بلکه تحمل زندان و درد های بیماری بدون مداوا است. در صورتیکه اگر کسی که در بند

است و هرگونه امکان اعتراض از او گرفته شود و هیچ ابتکار موثر دیگری به ذهنش نرسد، برای توجه اذهان عمومی شاید لازم بداند مدت کوتاهی دست به اعتصاب غذا بزند و این قابل فهم و درک است. اما اگر کمینه ای در دفاع از فعال کارگری ساخته شود که در بیرون با امکانات به مراتب بیشتر و وسیعتر از فردی که در زندان است بخواهد همان کار را بکند، صاف و پوست کنده، آنها در واقع نخواستند اند کاری کنند.

«نیما صداقت» به همین دلیل می خواهد از «بابی ساندرز» زندانی، و اعتصاب غذای کسی در مقام زندانی است استفاده کرده تا به کشف اصولیت اعتصاب غذا در بیرون از زندان برسد. از این بدتر اینکه اعتصاب غذا را با اعتصاب به طور کلی یکی دانسته و مخالفین را اعتصاب شکن معرفی میکند!!!

این تنها روش توجیح بی عملی و پاسیفیسم است. در صورتیکه فعالین دانشجویی بدون کمترین ادعایی دست به ابتکار عمل صندوق کمک مالی زدند و به این وسیله موضوع دستگیری محمود صالحی را در وسعت وسیعی به گوش همگان رسانند. آنها نیز میتوانند در گوشه ای نشسته و اعتصاب غذا کنند اما اینکار را نکردند و به صورت بسیار آکتیو، با توجه به امکانات موجودشان، به مراتب موثرتر از اعتصاب غذایی شدند که معلوم نیست چه کسانی و در کدام کارگاه یا کارخانه ای به این فراخوان پاسخ مثبت داده اند.

«نیما صداقت» به جای توضیح دقیق فعالیت ها و مبارزات محمود صالحی که بر کسی پوشیده نیست باید توضیح می داد که بر اساس کدام ارزیابی از کدامین کارخانه و کارگاه و ... به نتیجه فراخوان اعتصاب غذا رسیده اند. موضوع دفاع از محمود صالحی دقیقاً به دلیل فعالیت های او است و نه اتکا به فعالیت های او برای توجیح بی عملی کمینه دفاع از محمود صالحی. در اینجا معلوم نمیشود که این محمود صالحی است که از کمینه دفاع و همه شرکت کنندگان از اعتصاب غذا حمایت میکند و یا بر عکس!

بدترین وضعیت برای آینده از به ظاهر فعالینی است که در خارج و با امکاناتی که در اختیارشان است میتوانند زلزله ایجاد کنند اما میروند در گوشه ای شب همبستگی و اعتصاب غذا راه میاندازند.

آنها در کشورهایی که کارگزارانش بسیار منجر از این نوع فعالیت ها هستند و به این دلیل با اعتنا نمیکنند و یا از روی ترحم و رفتار "حقوق بشری" به جای همبستگی انقلابی و اتحاد انترناسیونالیستی شاید اطلاعیه هایی هم صادر کنند.

راه دفاع از محمود صالحی نه فراخوان اعتصاب غذا به گونه منفعلانه از روی استیصال و نه شب و روز همبستگی و امثال این رفتار مظلومانه است بلکه فراخوان یک کمپین بین المللی است تا متحدان طبقه کارگر ایران در سراسر جهان با فشارهای خود به دولت های کشور های خود آنها را وادار به فشار آوردن به دولت سرمایه داری ایران کرده تا موجب آزاد کردن دستگیر شدگان فعال کارگری و سیاسی شود.

عده زیادی از گروه ها و فعالین مدعی در خارج از کشور، وقتی هم که می خواهند کاری کنند یا به عنوان "ایرانی های مهاجر" به دوره هم جمع میشوند و یا یک قلق در جایی میگذارند تا کرون کرون در آن ریخته و فریاد بزنند این است کمک ما به فعالین دستگیر شده در ایران!! و نام این کار را فعالیت انقلابی میگذارند!

آنها بعد از این همه سال در کنار طبقه کارگر و نهاد های کارگری و گروه های سیاسی خارج کشور هنوز یا نمیدانند و یا نمیتوانند در یک کمپین، به جای جمع شدن "ایرانی ها" به دور هم، همه این نهادها را وارد کمپین کرده و آنها را به اعتراض بکشانند. وقتی کسانی در داخل نمیتوانند یک کمپین بین المللی فراخوان دهند و اصولاً نمیدانند فعالیت انترناسیونالیستی چه هست و "فعالین" در خارج هم تصورشان از حمایت کردن به دور هم جمع شدن خودشان باشد، واضح است برای دیده نشدن این بی عملی باید دست به اعتصاب غذا بزنند که نه تحرکی در کسی ایجاد میکند و نه اگر بکند تحرکی در خور و مورد نیاز جنبش قوی و مستحکم کارگری است. این روش صوفی مسلکانه فعالیت در واقع پوششی برای مخفی کردن بی عملی است که منت آن نباید اقل بر سر کسانی گذاشته شود که در زندان متحمل سخت ترین شرایط اند.

پست ۲۶ تیر ۱۳۸۶ (این پست بعداً اصلاح شد و از کامنت ها حذف شدند).





نامه سرگشاده به هیئت تحریریه نشریه راه کارگر

دوستان هیئت تحریریه نشریه «راه کارگر»

با کمال تعجب مشاهده کردیم که در شماره ۲۹۵ نشریه «راه کارگر» نام یکی از ۴ امضا کننده «بیانیه دانشجویان و فعالین چپ»، یعنی «نشریه میلیتانت»، حذف شده است! (امضای شماره ۳).

چنانچه این اقدام یک «اشتباه» بوده باشد، از شما درخواست می کنیم که آن را فوراً اصلاح کنید و نشریه خود را با اضافه کردن نام «نشریه میلیتانت» (سومین امضا در بیانیه) ترمیم کنید.

چنانچه این عمل را عمداً انجام داده که نام «نشریه میلیتانت» را از این بیانیه حذف کنید؛ ما به این اقدام غیر اصولی شدیداً اعتراض می کنیم و آنرا عملی استالینی برای حذف مخالفین سیاسی از وقایع تاریخی قلمداد می کنیم. امیدواریم این اقدام صرفاً یک لغزش از جانب شما بوده باشد.

در انتظار توضیح شما خواهیم بود

شورای سردبیری میلیتانت

ایران- ۲۸ تیر ۱۳۸۶



بخشی از پاسخ راه کارگر
(متن کامل نامه در وبلاگ میلیتانت)

...متأسفانه در شماره اخیر نشریه راه کارگر، در رابطه با «بیانیه دانشجویان و فعالین چپ» بعثت اشکال فنی و کم دقتی، ناخواسته نام «نشریه میلیتانت» از زیر اطلاعیه فوق الذکر جا افتاده بود. از این بابت پوزش می طلبیم....

مسئول نشریه راه کارگر : منصور نجفی

بیست و هشت تیرماه ۱۳۸۶



بخش نخست

تکامل و زوال سرمایه داری

مقدمه

برنامه ما

ماده ۱- برنامه چیست؟

هر حزبی هدف های معینی را تعقیب می کند. خواه حزب زمین داران، خواه حزب سرمایه داران و یا حزب کارگران و دهقانان باشد هیچ فرقی نمی کند. هر حزبی باید هدف های خود را داشته باشد، وگرنه حزب نیست. اگر حزبی باشد که از منافع زمین داران دفاع نماید، آن حزب هدف های زمین داران را تعقیب می کند: که چگونه زمین ها را باید در دست نگه داشت، چگونه دهقانان را مهار کرد، چگونه محصولات غلات را گران تر فروخت، یا چگونه بهره مال الاجاره را زیادتیر کرد و چگونه می توان کارگر کشاورزی ارزان تهیه نمود.

اگر حزب سرمایه داران، کارخانه داران باشد، این حزب نیز هدف های خودش را دارا می باشد: به دست آوردن نیروی کار ارزان، مهار کردن کارگران کارخانه ها، جلب مشتری هایی که حتی الامکان بتوان به آن ها کالا را گران تر فروخت و حتی الامکان سود زیادی برد، برای این منظور کارگران را طولانی تر به کار واداشت و به طور کلی موقعیتی به وجود آورد که کارگران هیچ گاه به فکر سیستم جدیدی نیفتند و فقط تصور کنند که همیشه ارباب وجود داشته است و پیوسته نیز

همین طور باقی خواهد ماند. این ها هدف های کارخانه داران است. بدین منوال طبیعی است که کارگران و دهقانان کاملاً هدف های دیگری را دارا هستند، چون منافع آن ها با دیگران کاملاً متفاوت است. در گذشته گفته می شد: "چیزی که برای روسی ها سالم است، برای آلمانی ها مرگ است". (ضرب المثل روسی- مترجم). در واقع درست تر می بود اگر گفته می شد:

"چیزی که برای کارگران سالم است، برای زمین داران و سرمایه داران به مفهوم مرگ است". بدین معنی که کارگر یک وظیفه دارد و سرمایه دار یک وظیفه و زمین دار وظیفه دیگری. معیناً هر زمین داری قادر نیست تا به آخر فکر کند چگونه می توان به ساده ترین وجه دهقانان را استثمار کرد، بعضی ها لاینقطع مست اند و حتا نمی دانند که مباشرشان چه می کند.

وضع دهقانان و کارگران هم همین طور است. هستند کسانی که می گویند: ای بابا به ما چه، ما بالاخره یک جور با روزگار می سازیم. پیشینیان ما از قدیم الایام همین طور زندگی کرده اند و ما هم همان طور زندگی خواهیم کرد. اینان هیچ چیز را قبول ندارند و حتا منافع خود را هم نمی شناسند. اما بالعکس آن هایی که فکر می کنند چگونه می توان از منافع خود دفاع کرد، در یک حزب متشکل می شوند. بنابراین تمام طبقه به حزب تعلق ندارد، بلکه بهترین و پرشورترین بخش آن و این بخش بقیه را رهبری می کند. به حزب طبقه کارگر (حزب کمونیست- بلشویک) بهترین کارگران و دهقانان می پیوندند و به حزب زمین داران، سرمایه داران ("کادتها" "حزب آزادی خلق") پرشورترین زمین داران، سرمایه داران و نوکران شان یعنی قضات، پرفسورها، افسران، ژنرال ها و غیره می پیوندند. در نتیجه هر حزب تشکیل می شود از آگاه ترین بخش طبقه اش. بنابر این یک زمین دار و یا سرمایه داری که در حزبی متشکل است خیلی موفقیت آمیزتر می تواند با کارگران و دهقانان مبارزه کند تا کسی که در تشکیلاتی نیست. و درست به همین ترتیب یک کارگر متشکل هم با موفقیت بیش تری می تواند بر ضد سرمایه داران و زمین داران مبارزه کند تا یک کارگر غیرمتشکل. زیرا او هدف ها و منافع طبقه کارگر را به خوبی

درک کرده و می داند که چگونه آن ها را دنبال کند و کدام راه کوتاه ترین راه است.

تمام هدف هائی که یک حزب در دفاع از منافع طبقه خود دنبال می کند برنامه حزب را تشکیل می دهد.

بنابراین در برنامه حزب آن چه که یک طبقه معین باید دنبال کند مشخص شده است. بدین منوال در برنامه حزب کمونیست گفته می شود که کارگران و دهقانان برای چه مبارزه می کنند. برنامه مهم ترین چیز برای هر حزب است. بر اساس برنامه می توان همواره قضاوت کرد که این حزب از منافع چه کسانی دفاع می کند.

ماده ۲- برنامه قدیمی ما چگونه بود؟
برنامه کنونی ما مصوب هشتمین کنگره حزب اواخر مارس ۱۹۱۹ می باشد. تا آن موقع برنامه نوشته شده دقیقی نداشتیم. فقط برنامه قدیمی بود که در دومین کنگره حزب ۱۹۰۳ تدوین شده بود. موقعی که این برنامه قدیمی تدوین می شد، هنوز بلشویک ها و منشویک ها یک حزب مشترک داشتند و برنامه شان هم مشترک بود. طبقه کارگر تازه آن زمان شروع به متشکل شدن کرد. کارخانه و فابریک هنوز کم بود. در آن وقت حتی دعوا بر سر این بود که آیا اصولاً طبقه کارگر ما رشد می کند. نارودنیک ها (حزب خلقیون- مترجم)- بنیان گذاران حزب سوسیالیست های انقلابی کنونی- مدعی بودند که طبقه کارگر روسیه نمی تواند رشد کند. کارخانه ها و فابریک های ما زیاده تر خواهند شد. مارکسیست ها- سوسیال دموکرات ها- (بلشویک ها و منشویک های بعدی) برعکس بر این عقیده بودند که هم در روسیه و هم در کلیه کشورهای دیگر، طبقه کارگر دائماً رشد خواهد کرد و این طبقه مهم ترین قدرت انقلابی را تشکیل خواهد داد.

زندگی نادرستی نظر نارودنیک ها و صحت نظر سوسیال دمکرات ها را نشان داد. ولی هنگامی که سوسیال دمکرات ها در کنگره دوم برنامه خود را تنظیم می کردند (در تدوین آن هم لنین و هم پلخانیف شرکت داشتند)، هنوز نیروی طبقه کارگر خیلی ضعیف بود. از آن جهت در آن موقع هیچ کس به امکان سرنگونی بلاواسطه بورژوازی فکر نمی

کرد. در آن زمان به این قناعت می شد که کلک تزار کنده شود، برای آزادی اتحادیه های کارگران و دهقانان و دیگران مبارزه شود، ۸ ساعت روزکار تحقق یابد و زمین داران وادار به عقب نشینی شوند. به تحقق حاکمیت همیشگی طبقه کارگر و خارج کردن کارخانه ها و فابریک ها از دست بورژوازی هنوز کسی فکر نمی کرد. چنین بود برنامه قدیمی در سال ۱۹۰۳.

ماده ۳- چرا می بایستی به برنامه جدیدی رسید؟

از آن زمان تا انقلاب ۱۹۱۷ سال های زیادی سپری شده و مناسبات به شدت تغییر کرده است. از آن زمان تا به حال صنایع بزرگ در روسیه گام بلندی به پیش برداشته و هم پای آن طبقه کارگر رشد کرده است. قبلاً نیز در جریان انقلاب ۱۹۰۵ خود را به عنوان نیروی پرتوانی نشان داد و زمان انقلاب دوم روشن شد که انقلاب فقط آن گاه می تواند پیروز شود که کارگران پیروز شوند. معهداً طبقه کارگر نمی توانست به آن مختصر چیزی اکتفا کند که احتمالاً در سال ۱۹۰۵ می کرد. طبقه کارگر دیگر آن چنان نیرومند شده بود که می بایست بدون چون و چرا خواهان در دست گرفتن کارخانه ها و فابریک ها، حکومت کارگران و مهار کردن سرمایه داران شود. این بدان معناست که از زمان تدوین برنامه اول مناسبات داخلی روسیه به کلی تغییر کرده است. اما مناسبات خارجی- که مهم تر است- نیز تغییر کرد. در سال ۱۹۰۵ در تمام اروپا آرامش و صلح حاکم بود. در سال ۱۹۱۷ هر انسان فکوری می بایست می دید که برپایه جنگ جهانی، انقلاب جهانی پا به عرصه وجود می گذارد. در سال ۱۹۰۵ فقط جنبش کوچکی از کارگران اطریشی و انقلاب هائی در کشورهای عقب مانده شرق مانند ایران، ترکیه و چین متعاقب انقلاب روسیه به وقوع پیوست. انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه نه فقط انقلابات در شرق، بلکه هم چنین در غرب- آنجائی که طبقه کارگر زیر پرچم سرنگونی سرمایه مبارزه طبقاتی را به پیش می برد- به دنبال می آورد. در نتیجه حالا شرایط داخلی و خارجی نسبت به سال ۱۹۰۳ کاملاً طور دیگری است و خیلی مسخره می بود اگر حزب طبقه کارگر در حالی که تمام مناسبات تغییر کرده،

همان برنامه سال ۱۹۰۳ را برای سال های ۱۹۱۷- ۱۹۱۹ نگه می داشت. اگر منشویک ها ما را سرزنش کنند که ما برنامه قدیمی خود را "رها کرده ایم" و نتیجتاً آموزش های کارل مارکس را نیز کنار نهاده ایم، جواب ما به آن ها این است که آموزش مارکس می گوید: که یک برنامه نباید ترواش مغز باشد، بلکه باید از زندگی به دست آید. زمانی که زندگی شدیداً تغییر می کند، برنامه نیز نمی تواند به همان صورت باقی بماند. در زمستان انسان به یک پالتوی پوست احتیاج دارد. در تابستان فقط یک دیوانه پالتوی پوست می پوشد. در سیاست نیز چنین است. درست مارکس به ما می آموزد که هر بار شرایط زندگی را به دقت بررسی کنیم و طبق آن رفتار نماییم. از این نتیجه نمی شود که ما باید عقایدمان را عوض کنیم همان طوری که یک خانم دستکشش را عوض می کند. مهم ترین هدف طبقه کارگر تحقق بخشیدن نظام جامعه کمونیستی است و این هدف، هدف دائمی کارگران است. بنابراین کاملاً بدیهی است که نسبت به این که تا چه حد از این هدف دور باشد مطالباتش هم متفاوت خواهد بود. در دوران حکومت مطلقه، طبقه کارگر می بایستی مخفی کار می کرد، حزبش مانند یک حزب جانی ها تعقیب می شد. حالا طبقه کارگر در رأس قدرت است و حزبش حاکم می باشد. فقط یک آدم بی شعور می تواند روی یک برنامه و همان برنامه سال ۱۹۰۳ برای این روزها اصرار ورزد. بنابر این تغییر شرایط داخلی زندگی روسیه و نیز تغییر تمام اوضاع بین المللی ضرورت تغییر برنامه ما را ایجاب کرده اند.

ماده ۴- اهمیت برنامه

برنامه جدید (برنامه مسکو)، اولین برنامه یک حزب طبقه کارگر است که مدت هاست بر سر قدرت می باشد. از آن جهت می بایست حزب ما از تمام تجارب گذشته که در اداره کردن و ساختمان زندگی جدید به دست آورده استفاده می کرد. این نه فقط برای ما، برای طبقه کارگر روسیه و دهقانان فقیر روسیه مهم است، بلکه هم چنین برای رفقای خارجی ما.

چون از موفقیت ها و عدم موفقیت های ما، از اشتباهات و خطاهای ما، نه فقط خودمان می آموزیم بلکه پرولتاریای بین

المللی نیز می آموزد. لذا برنامه نه تنها شامل آن چیز هائی است که حزب ما می خواهد به آن تحقق بخشد، بلکه هم چنین شامل چیز هائی است که تا حدودی به آن ها جامعه عمل پوشانده است. هر عضو حزب باید با تمام نکات برنامه ما آشنا باشد، این مهم ترین راهنمای فعالیت گروه های کوچک حزبی و هر یک از رفقاست. چون عضو حزب فقط آن کسی است که برنامه را "پذیرفته" یعنی آن را صحیح می داند. اما فقط موقعی می توان آن را درست دانست که آن را شناخت. مسلماً هستند کسانی که هرگز برنامه ای را ندیده اند، معذالک خود را در صفوف کمونیست ها جا می کنند و به کمونیسم سوگند می خورند، زیرا آن ها سعی دارند به چیزی برسند یا جای گرم و نرمی بیابند. ما به چنین اعضائی احتیاج نداریم. آن ها فقط به ما زیان می رسانند. بدون شناخت برنامه هیچ کس نمی تواند یک کمونیست بلشویک حقیقی باشد. هر کارگر آگاه و هر دهقان فقیر آگاه روسی باید برنامه حزب ما را بشناسد. هر پرولتر خارجی باید آن را مطالعه کند، برای این که بتواند تجربیات انقلاب روسیه را مورد استفاده قرار دهد.

ماده ۵- خصلت علمی برنامه ما
ما قبلاً گفتیم که یک برنامه نه تراوش مغز، بلکه باید برداشت زندگی باشد. قبل از مارکس کسانی که از منافع طبقه کارگر دفاع می کردند، تصاویر سحرآمیزی از بهشت آینده طراحی می نمودند، اما از خود نمی پرسیدند که آیا این تحقق یافتنی است و کدامین راه برای طبقه کارگر و روستا صحیح تر است. مارکس به کلی طرز برخورد دیگری را آموخت. او نظام بد، غیرعادلانه و وحشیانه ای را که تاکنون در تمام جهان حکومت می کند در نظر گرفت و ماهیت آن را بررسی کرد. درست مثل این که ما بخواهیم یک ماشین و یا یک ساعت را واریسی کنیم، مارکس هم به همین نحو نظام جامعه سرمایه داری را که در آن کارخانه داران و مالکین ارضی حکومت می کنند و کارگران و دهقانان مورد ستم اند، مطالعه و بررسی کرد. فرض کنیم ما دریابیم که دو چرخ ساعت به هم نمی خوردند و با هر چرخشی بیش از پیش به هم گیر می کنند. در این صورت می توانیم بگوئیم که این ساعت می شکند و از کار باز می ماند. ولی مارکس نه یک

ساعت، بلکه جامعه سرمایه داری را مورد بررسی قرار داد. او آن را مطالعه کرد و زندگی را آن طور که تحت سلطه سرمایه جلوده می شود بررسی می شود بررسی نمود و از این تحقیق و بررسی به روشنی پی برد که سرمایه گور خود را به دست خود می کند و این ماشین منهدم خواهد شد و در حقیقت به وسیله رستاخیز تغییرناپذیر، کارگران تمام جهان را به سبک خود تغییر خواهند داد. مارکس به تمام شاگردانش آموخت که قبل از هر چیز زندگی را آن گونه که هست بررسی کنند. فقط در این صورت است که می توان یک برنامه صحیح نیز تدوین نمود. از این رو نیز طبیعی است که برنامه ما نیز با نشان دادن سلطه سرمایه شروع می شود.
اکنون در روسیه سلطه سرمایه سرنگون شده است. آن چه که مارکس پیش بینی کرده است در جلوی چشم ما جریان می یابد، نظام کهنه فرو می ریزد، تاج ها از سر پادشاهان و قیصران به زیر می آید. همه جا کارگران به پیشواز انقلاب و استقرار حکومت شوراها می روند. برای درک دقیق این که چگونه تمام این ها پدید آمده است، باید دقیقاً دانست که نظام سرمایه داری چگونه ایجاد شده است آن گاه خواهیم دید که به طور اجتناب ناپذیر باید از هم پاشیده می شد. حال اگر ما به این نکته پی ببریم که راه برکشتی به کهنه وجود ندارد و پیروزی کارگران تضمین شده است، آن وقت با نیروی بیش تر و عزم راسخ تر برای نظام جامعه جدید کار مبارزه خواهیم کرد.

منابع:

- ۱- صورت جلسه کنفرانس آوریل ۱۹۱۷،
- ۲- اسنادی مربوط به تجدید نظر در برنامه حزب،
- ۳- مجله "اسپار تاکوس" شماره ۹-۴، مقاله بوخارین و سمیرنوف،
- ۴- مقاله لنین در مجله Proweschtsch شماره ۲۰۱ سال ۱۹۱۷،
- ۵- صورت جلسه کنگره هشتم، پیرامون خصلت علمی برنامه مارکسیستی. رجوع شود به سوسیالیسم علمی Golubkow "سوسیالیسم تخیلی و علمی" مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست". برای مطالعه خصلت عمومی برنامه رجوع شود به جزوه ای از بوخارین. "برنامه کمونیست های بلشویک". از این مأخذ فقط آخرین جزوه تا حدودی مقاله Golubkow مشهور است. سایر آثار برای خواندن مشکل اند.



ادامه دارد

(ادامه از صفحه ۱۰)

سپیس احمد شاملو طی سخنانی گفت : آقایانی که امتیازاتی در انقلاب برای خودشان قائل هستند، اتکایشان به ناآگاه ترین افراد جامعه است. آنها اتکا می کنند به کسانی که مار کشیدن را به عنوان سواد قبول می کنند و اگر ما ر بنویسند قبول نمی کنند. وی گفت اگر پیش نویس قانون اساسی تصویب شود خواهید دید که هفتاد درصد همین قانون اساسی را به راست گرایش خواهند داد.

در این گردهمایی، اسمعیل زاده وکیل دادگستری دولت را مسئول حملاتی دانست که به دفتر سازمانهای مترقی می شود و نیز بدفاع از حماد شیبانی عضو چریکهای فدایی پرداخت و خواستار آزادی ایشان شد.

روزنامه کیهان، شماره ۱۰۷۴۳،

چهارشنبه ۶ تیرماه ۱۳۵۸



زیر نظر: شورای سردبیری

militantmag@gmail.com



شماره

۱ مرداد ۱۳۸۶

دوستان و رفقای همرزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن تقویت مبارزه ی انقلابی در جهت ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.